START

UCLA Reprographic Service

UCLA

REEL 135

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 8:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 137

Author: Not given

Title: Not given, appears to be a translation of a European work on general chemistry

96 fols., 7.75 x 4 in.
(197 x 102 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

~~A. 1359~~

Coll. 1117
MS 137

([redacted] anatomy to physiology)

analogous
~~[illegible]~~ [illegible]

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

BLANK PAGES

CLU-M

BLANK PAGES

(1)

عضلات بسط اصابع از مهره اخیر عنق و از ساعد واقعند ۴ طبقه بروی یکدیگر طبقه اول رباطات جلدیه از داخل به خارج عضله مدیره ۲ قابض ۳ طویل ۱ قابض اعلی و طبقه سیم عضله قابض غائر سبابه و مابین رباطات واسطه بین عضلات و عظام

عضلات حرکت اصابع از مهره اخیر عنق ابتداء و منفصل شده ۴ شعبه گردیده از رباط بزرگ موسومه عضله قابض ابهام از رباط بندین ابتداء قبلا ملات اول ابهام موسومه عضله اصابع را از سطح خلفی قصبه کبرا نزول تا سینه بقدم ۴ شعبه گردیده عضله باسط ابهام از سطح مقدم قصبه صغرا عضله قابض ابهام از سطح قصبه صغری

جلد را از روی دست و پا اگر بردارند و دست بکشند و شایستی بروی عضلات کشیده چنانچه اگر بردارند چنین عضله ظاهر قابض باسط قابض

الیاف با فرز جسمی صلب صفیق محکم بطی آغشته متصل منعطف توانند شد و این جسم اعصاب و عروق ملمس در لون شبیه عصب و حال طبیعی ملمس ابیض و در طبیعت زرد للمس ملون نشده لعرض ابیض اول جسم واقع مجوف النفره باسط و عضلات این فرقه اول بشر اسبت با اعضا غشا با شده شکل منفرج جسمانی و طبقه جلدیه غشا ملبث ملتفی و بشکل دو

و قسم ام طبقه اول باطن تر امتین و باطن حنجره و قصبه

مفصل ابتدای ترقوه اسفل مهره او در قطعه عمودی ملک و ترقوه و عضله متصل اول متصل بقاعده امتداد به اطراف حرکت میتوانند بعلاوه

رباط از طرف داخل عظم و ما بین

نقره اول عنق مهره اخیر در عظم مخروطه مغالیق و فقره اول ثانی سرد با بطه فقره اول عنق است و رباطیه از سنسنیه فقره و در جوف مهره مخروطه اللسانی دارد و این مفصل انشغا دست وضع فوق الهلال موجود

فقرات باطن طویل از فقرات از خلف از فقره اول تا فقرات آخر موسومه زوائد شوکیه اجنحه بواسطه با بهم پیوند مربوط

رباط اضلاع از خلف بفقرات از قدام بر قص متصل است رئیس اضلاع بر انرام و عنق اضلاع با جنحه موسومه و وسطه از رباط اطراف اجنحه با اضلاع مستحکم شده

صدغی طرفین جمجمه واقع منقسم به ۳ قطعه قطعه علیای ابریه با حلمه قطعه
قطعه علیای بقحف اتصال دارد مابین نتوء ایست که به مفصل فک فرا
قطعه حلمه در خلف اذن واقعست عظم و متخلل خلل و فرج او مدخل
ببطن اولی گوش قطعه حجری مثلث مخروطی شکل در مابین قطعه علیا
و ابریه واقع و مابین زائده ابریه و زائده و چند ثقبه خارجی گوش در
انتهای ان سوراخیست جمجمه قرار پرده صماخ و ثقبه جهة عبور عصبات دار
خارج ثقبه دیگر که منتهی میشود به بطن اولی گوش و مجرای اسناقی و از
مجاورت عظم حجری با جمجمه نصف ثقبه بهم رسد برای عبور ورید وداج
قدم مرکب از ۲۶ پارچه استخوان رسغ مرتبه سلامیات رسغ مؤلف از
۷ پارچه که در دو صف قرار گرفته زورقی نردی کعب عقب و ۳ عظم
و نردی عقب پاشنه با عظیم صلب و منبر پشت با ریک رکوی و طننس
عرضی و صاف و از جانب خلفش برآمده که جمعه بیوستن ارغوب
زورقی در جانب قدام کعب واقع و به ۳ عظم و نردی الملاقی با قدم
و کنار داخلیش برآمده و غیر منتظم به یک صف در قدام زورقی
نردی در کنار و خن قدام بعدام عظم پاشنه و از خلف به کعب
و مه سی مشط ۵ پارچه محاذی اصابع یک طرفش متصل برسغ
۳ از انها برسغ و نردی ۲ از انها بعظم نردی در انگشت بزرگ
۲ عظم سمسمانیه ملیاته مثل دست

عظم جبهه در قدام و قسمت مهم سقف حفره چشم را
تشکیل داده و از طرفین به استخوان قحف و در کنار خلف
با عظم و تدی و مصفات متصل سطح ظاهرش محدبست که
جبلیین جمجمه نامند و در تحت حوسین حاجبین سطح باطنی
مقعر ظاهر محدب در وسط باطنی برآمده که شکل ثانیه که
مقعره سربراد منتهی میشود
قحفین دو عظمه مربع در جانب اعلا برآمده که بالجمل قحف
موسوم و ثقبه ایست که حرف و ربی و دماغ میتواند خارج شود
و کنار ثالثانیش با استخوان صدغ اتصال دارد
قمحدوه استخوانیست فرد در مؤخر سر واقع از دو جانب
بقحفین اتصال و از او در زیر لامی بعمل آمده سطح داخلی
دارای چهار حفره ۲ حفره تحتانی جمعه تمکن دماغ و دو حفره
تحتانی جهت استقرار مخچه و در خلف ثقبه عظیمه جهت
عبور نخاع دو مهره میبرق شکل طرفین ثقبه جهت مفصل
فقره عنق و از خارج مجاور این دو مهره ۲ ثقبه یک جهت
عصب محرکه زبان مؤخر جهت خروج ورید و داجی

عظم وتدی پروانه شکل سطح و اضلاع و زوائدی است
شبیه بزیغ اثرات و اطراف او مجوفست جمله که مکی شریانی
سباتی و در جانب مقدم جوفیست که در او عصب مجوفی
تقاطع نموده سمی بمجمع النوریین و از جانب مقدم به مصفاتی متصل
صلغی و از زیر استخوان مخنف واقع از خلف با مجدوده
و از قدام با جبهه آبین نقره ایست که سر عضلی تک اسفل
مصفا و در فضای جبهه متمکن استخوانیست دقیق و متخلخل
ممدا است در داخلی جمجمه و مقله و بینی عروق و اعصاب شامه از
مجاری ان میگذرد و این استخوان به عظم جبهه و [illegible] و دو استخوان
کوچک که در جوف بینی و استخوان منخرین اتصال دارد
فقرات [illegible] اهم میله استخوانیست که بطور متوسط ۷۵
سانتی متر طول دارد و استقامت ان قدری انحناء دارد
از ۳۳ - ۳۴ قطعه تشکیل شده بواسطه غضاریف و اربطه
بهم پیوسته) عنقی ۷ ظهری ۱۲ و به هریک یک زوج
دنده متصل قطنی ۵ عجز ۵ عصعص ۵ یا ۴
اضلاع عظامی باشند دقیق و منحنی و عریض هفت
ضلع علیا به عظم قص اتصال یافته اضلاع صدریه نامند

[illegible]

[illegible]

تشکیلات و مبدأ انسان تشکیلات سلولی است

و سلول از سه قسمت تشکیل یافته (پرتوپلاسما) یا سیتوپلاسما
ماده‌ایست شبیه به سفیده تخم تا اندازه که عموماً [illegible] در وسط
پروتپلاسما قرار گرفته یا هسته [illegible] غشاء که اطراف پروتپلاسما
هسته‌را احاطه نموده و در نباتات احاطه بیش از حیوانات
و در جمادات هیچ وجود ندارد
دو قسمت اول بطور اختصار سلولها با یکدیگر
الجمع شده انساج مختلفه را تشکیل میدهند و انساج نیز
بنوبه خود به سلسله‌هائی تقسیم گشته هر دسته مشغول انجام
وظیفه میشوند و هر یک از این سلسله‌ها را جهاز یا آلت نام
گذاشته‌اند و اعمال مهمه جهازات بر دو قسم‌اند اول حیاتی
یا ارتباطی که مختص به حیوانات است دوم اعمال مولدی
که مشترک فیما بین حیوان و نبات است
نباتی یا بواسطه یک سلسله اعضاء مخصوص محیط خارج مربوط است
که انرا سلسله ارتباطی نامند

[illegible]

جوف اسکلت عضوی محفوظ مانده و برای ارادهٔ انسان حرکت اینها
بواسطهٔ عضلات انجام میگیرد و عضلات هم تابع فرمان و حکم مراکز
عالی مغز و سلسلهٔ اعصاب است و در داخل استخوان مادهٔ
نرمی موسوم به نخاع در استخوانهای جوان خواص آن از سلولهای
شحمی زرد رنگ و در پیرها خاکستری رنگ و در اطفال قرمز دارای
مقداری زیادی عروق و موی و سلولهای شحمی آن کم است و در این هنگام
وظیفه مهم آن ساختن گلبولهای خون است تا اینکه جسم استخوان
در قسمتهای وسط سفید رنگ در خواص اینها مادهٔ قرمز رنگ
که وظیفه آن ساختن گلبول قرمز است مادهٔ استخوان که جامد
و بی روح بنظر میرسد در حقیقت دارای حیات و تغذیه و نمو
میباشد مانند سایر قسمتهای بدن دارای عروق و اعصاب است

تعریف عظام جسمی است صلب و ضخیم و وزین با یبوست جرم
و قلیل الحس بلون ابیض مایل بصفرت

فائده دعامه و تکیه گاه هیئت برای آلات لینه و ابدان برای
حرکت بالقسر خلاف عضلات که متحرک بالذات اند
عظام بدن بسه شکل اند طویل چون عضد و فخذ عریض جمجمه
قصیر مانند کعبین و رسغ

پنج ضلع سفلی را اضلاع زور و از خلف بفقرات ظهری
متصل مجموعاً قفسه صدری را تشکیل میدهد

قص استخوانیست مسطح در جزو جانب اعلا تقریبی تر قطعه فوقانی
مسمی به دسته قطعه اخیر غضروف خنجری و در طرفین فوقانی با عظم ترقوه
متصل و در دو جانب تقعری مجاب وصل غضروف اضلاع
خاص تیغه عظمیه عریضی که در ناحیه زلار بواسطه غضروف
اتصال با فقرات عجز و عصعص و قطعه اسفل ورک متصل
تر قوه استخوانیست طویل در قدام عظم قص و کتف واقع
سر و حشی برآمده سرانسی به تیغه کوتعظم قص میشود
کتف عظم ایست عریض و رقیق و مثلث از جانب
خلف تا هفتم اضلاع صدر واقع است

استخوان صورت ۱۴ پارچه ۲ استخوان انفی که در خط
وسط بیکدیگر چسبیده در انتهای فوقانی بینی دو حفره چشم
۲ استخوان دمعه که خیلی کوچک در گوشه داخلی حفره چشم و هر یک
دارا شیار کوچکی که اشک چشم از آن جاری داخل حفره انفی میشود
۲ استخوان وجنه که گونه را تشکیل میدهد ۲ استخوان کام
که سقف دهان را تشکیل داده

با نصف طول هر استخوان با عرض ۷ عرض شش عرض ضلع

١٢ استخوان صدفی که در جدار طرفی و لحقانه انفی التصاق
دارد و ٢ استخوان فک اعلا که در حفظ و بلع با یکدیگر کاملاً
چسبیده و در کنار لحقانه شان دندانها جای گرفته‌اند
یک استخوان قصبه انفی یک استخوان فک اسفل
عضد در انتهای فوقانی با استخوان کتف و در انتهای تحتانی
با دو استخوان زند بهم متصل قطعه اعلا ضخیم قطعه اسفل دقیق
در سطح داخله در جوانب عصب عبور شریان اغذیه دارد
ساعد از ٢ استخوان طویل که زند اعلا و زند اسفل زند اعلا
جانب فوقانی دقیق و تحتانی ضخیم بر عکس زند اسفل در انتهای فوقانی
با عضد مفصل دارد و مرفق تشکیل داده و در انتهای تحتانی با رسغ
مچ دست را وصل نموده
ید متألف است از رسغ و مشط و سلامیات صف اول و دوم
زورقی هلالی هرمی نخودی ... مکعب مربع ... کلابی
غضروف در تشریح و تکوین بعظام ... اجابت
باشند سخت و سخیف و صیقلی سخت و منعطف میتوانند
شد بلوغ زرد و ایل بکمونند در این جسم اعصاب عروق ...
با عدم حس غشائی مسمی به ضریع بروی استخوان و عروق
است حیث تغذیه ... اگر ... التیام ...
بجلد ... غضروف ... انها ... تشکیل گوش و بینی و حلقوم

[illegible]

فخذ که از بالا به لگن خاصره و از پائین به قصبه کبری
و صغرا وصل شده زانو را تشکیل داده و با عظم فخذ استخوان
رضفه را دو با عظام زانو میتوانند به جلو خم شود و انتهای
قصبه صغرا قدری بزرگتر که قوزک خارجی را تشکیل میدهد
و انتهای قصبه کبرا قوزک داخل را
پنج با رکبه ٧ استخوان که یکی از آنها قدری بزرگتر و پاشنه
پا را تشکیل میدهد
عضلات یکی از عوامل مهم حرکت در انسان انقباض و انبساط
عضلات است و ... ٥ وزن نصف بدن انسان
و به دو دسته تقسیم شده عضلات مخطط حرکتشان ارادی است
با استثنای عضله قلب ... عضلات اطراف ... عضلات
صاف که حرکتشان خارج از اراده است ... عضلات
و ... عضلات مخطط ... از انه قسمت نرم قرمز که عضله
حقیقی و قابل انقباض ... و در هر یک از دو انتهای
بقسمت سفید رنگ لیفی محکم و قابل ارتجاع موسوم به رباط
که بوسیله آن عضله ... با استخوان اتصال می‌یابد

در توضیح عرض این عضلات قسمتهای ۳ گانه مثلا اول
غلافی از نسیج ملتحمه که هم جدار لیفه که از غلاف جدا شده و عضله را
بر سه لیفه چند تقسیم میسازد و سیم الیاف بسیار کوچک موسوم
به الیاف عضلانی که در حقیقت سلولهای عضله شمرده میشوند
ترکیب شیمیائی عضلات املاح معدنی فسفاتهای اسیدی املاح
پتاسیم کربنی مواد ازته رنگ قرمز عضلات بواسطه هموگلوبین
خون کلیه است که برای منقبض شدن بکار میرود
عضلات الاستیک باشند متحرک بالذات و جرمشان لین و جون
مایل به حرکت و منقبض شوند از الیاف طویل و ضیق و اعصاب
حرکت کثیر اعضا جسم ظلیل و غشائی که عضلات را احاطه نموده موسوم
به اپونوروز

شکل عضلات

شکل عضلات مختلف است بعضی طویل است مانند دوک عضله
گرد یا قصیر است مانند عضلات انگشتها یا پهن است مانند عضله دیافراگم
عضلات رانی یک دریا مخرج میباشد از کمان ابرو
که عضله رانی را جذب بطرف ام نمایند و دیگر عضله قمحدوه
دیگر عضله حاجبینی که طرفین انف را جمع کرده
حاجب را به اخمی کشیده دیگر عضله عرقیبی رانی
عضلات بینی اضلاع و سینه و بطن
و ظهر و اطراف فوقانیه مثل عضله دالی ۲ سر و ۳ سر و ۴ سر مخذ و امثالش

عضله... [illegible] ۵۰ ۶۰ ۷ ۴ [illegible]

۲ عضله عوک جفتی یک عضله مسلسله پر دیگر عضله مرتفع نماینده جفتی اعلا
عضلات پره گوش یک قدام یک خلف یک فوق در بعضی الاغ و در بعضی
حیوانات عضلات الف ۱۴ یک مرتفع نماینده متحرک بطرف بالا
جشارک هم عضله الیه که از جانب فک اعلا ابنه درست
جفتی قرار گرفته چنین منقبض شود جفتی را همین نگاه دارد
عضلات قصبی مخروطی از اوسط از قسمتهای منحنی ابنه
با زوج خمس ذکر را احاطه نموده چون منقبض گردد ختنه
در به... از رجوع بطرف مجاری منی بمخرج دیگر داده
دیگر عضله واضح منی که محیط است بر ذکر قریب بمقعد
ابنه را احاطه چون منقبض شود بول و منی دفع کرده این
دو عضله در زنان هست لیکن در اینها جبل عضله
حلقه واقعست که بهنگام منقبض شدن زهرا ضیق سازد
عضله دالی مفصل شانه را بلند کرده بازو
عضله ۲ سر در سطح قدامی بازو ساعد را بر روی بازو خم مینماید
عضله ۳ سر در سطح خلفی بازو عمل عکس عضله ۲ سر
عضلات ۲ سر و چهار سر مخذ عمل انها مستقیم نمودن پا

[illegible]

عضلات قوام در بافتها قرار دارد و عمل انها بلند کردن باشند
و والاری رباط مفاصل هستند موسوم به رباط آشیل عضلات
محرکه انامل پا که در سطح قدامی و خلفی ساق قرار دارند
فیبرولیزی عضلات عضلات دارای خاصیت مهم ذیل اند
قابلیت ارتجاع قابلیت انقباض ارتجاع عضلات
کامل است باین معنی که پس از سلب قوه کاملاً شکل اول
را بخود میگیرند منتهی در برگشتن بحالت اصلی قدری تأنی میشود
عوامل فرنگی مؤثره عبارت از حرارت ـ نور انقباض
هر دو یک بواسطه روشنائی الکتریسیته مماسه و یا به داینت
حرکت طبیعی همیشه الاده است که از مغز بتوسط اعصاب
بعضلات منتقل میشود و تجربه نشان میدهد که عضلات
در موقع انقباض کم میشوند

عروق بدن بر سه گونه است یا ضوابنه شکل شرائین یا غیر
ضوابنه شکل اورده و مابین این دو قسم عروق صغار هستند
که عروق شعریه نامند و عروق جذابه هم بر سه گونه است
قسمی از انها عروقی باشند که لطیف و نضیج و صاف غذا را
از امعا جذب و بدل ما یتحلل خون میسازند موسوم بماساریقا
قسمی

تتمه
قسمی دیگر که جذابه زوائد غذای اعضا را جذب نمایند لنفا
عروق ظروف باشند حامل و محرک دم مرکز و مبدأ قلب
دم رطوبتی است احمر با غلظت و شیرین با ملوحت و زفرتی
بیشتر از آب مرکب از آب البومین دهنیه آهن گوگرد و آهک
بیشتری و فسفر

فرق مابین دم شرائینی و وریدی دم شرائینی احمریت بیشتر وزن
کمتر هوای حیاتی زیادتر   دم وریدی سواد و وزن بیشتر
هوای خاسه دارند و دخان زغال بیشتر
کیلوس نضیج و صاف غذا است که در امعا تولید گردیده ابیض
اللون بصفرت قریب بعلت حرکت میانجیه بتوسط ماساریقا
لمفاتیک رطوبتی باشد شفاف مایل بصفرت در تجربه مانند
خون حاصل میگردد از تحلیل غذای اعضا داخل بوران
خون گردیده و بکلیه میرسد بواسطه غدد کلیه از خون جدا
با بول دفع میشود
قلب که مرکز و مبدأ جمیع اوعیه و عروق است جسمیست
عضلانی صنوبری شکل

دوران دم از بطن چپ داخل اورطا شده از انجا بتمام
اعضا بدن میرسانند تا بواسطه شعریه‌ها غذای لازمه را بانساج برسانند
سپس بتوسط دو وریه اجوف وارد دهلیز راست و از انجا به بطن
ایمن و دوران کبیر است پس از ورود خون وریدی به بطن راست
بواسطه انقباض ان وارد شریان ریوی شده بریتین رفته تبدیل
بخون شریانی شده و بالاخره بواسطه اورده ریوی این خون شریانی
وارد دهلیز چپ و بطن چپ میرسد این دوره صغیر گویند
قلب جسمیست دارای خون شریانی و دالاست حاوی خون وریدی
از قلب دو عروق روئیده از بطن ایسر موسوم به اورطا از بطن
ایمن شریان وریدی

اورده ظاهر که در تحت جلد واقع منشا انی از ابهام
بقیفال صعود نموده تا خرق مرفق تا از اصبع موسوم بباسلیق
و شعبه از بین دو وریه خارج با یکدیگر متحد موسوم باکحل
ورید صافن از اصبع ابهام رجل ابتدا و از قوزک
انسی سطح داخلی قصبه کبرا به فخذ و در مقابل از تحت
رباط ... نفوذ بعمق وریده فخذ داخل
مابض از اصبع خنصر ابتدا از قوزک وحشی عبور و تحت
رکبه بوریده داخل

[illegible]

هموگلبین جسمی است قرمز رنگ که مقدار ان در هر لیتر ۱۳۰
گرم است و مبدا رنگ آهن دارد که بهمان گلبول است
گلبول قرمز در هر میلیمتر مکعب خون پنج ملیون در حال طبیعی
و گاهی تفاوتها دارد اشخاصی که در ارتفاعات زندگی میکنند
بیشتر است

گلبول سفید سلولهای درخشانی هستند که دارای غشاء فوق العاده
نازک یا اغلب فاقد آن هستند و باین لحاظ میتوانند باسانی
تغییر شکل داده پاهای کاذب باطراف بدوانند و باندازه
باریک شوند که از جدار عروق شعریه خارج گردند عموما دارای
علاماتشان بمراتب کمتر از قرمز در مقابل ۷۰۰ گلبول قرمز یک
گلبول سفید دیده میشود از اطفال . کار گلبولهای سفید دفاع
تولید میشوند عمل انها دفاع از دشمنان خارجی یعنی میکروبها
اگر میکروب وارد خون شود علاماتشان زیاد شده دور میکروب را
احاطه نموده سعی میکنند تا انرا معدوم سازند

[illegible]

عبور از زیر بغل ، بازو و ساعد با انگشتان منتهی میشوند
در حقیقت خون اطراف عالیه بتوسط این ۲ شریانست
۳ شرائین بین اضلاعی ۴ شریان معوی که پس از عبور او در حجاب
از حجاب حاجز جدا شده به ۳ شعبه منقسم میشود یکی بکبد
یکی بمعده دیگری بطحال میرود ۵ دو شریان کلیوی که داخل
کلیتین میشود ۶ شریان اساریقائی که خون را با امعاء
میرسانند و عده‌شان دو است یکی اساریقای علیا که قبل
از شریان کلیوی از اورطه جدا میشود دیگری اساریقای سفلی
که بعد از آن ۷ شریان حرقفی که باطراف سافله رفته
عروق شعریه شعبات بسیار باریک هستند که انتهای
انشعابات باریک شرائین را با ابتدای اورده مربوط مینمایند
قطرشان بقدری کم است که بطور [illegible] از دیدنشان
میگفتند عروق شعریه بقدری زیاد است که هر نقطه از بدن
سوزنی فرو برند چندین عروق شعریه پاره شود
اورده عروقی هستند که خون را بتوسط شعریه‌ها از شرائین
گرفته بقلب میرسانند همه هستند برخلاف شرائین الکه
با دهلیزهای قلب مربوطند چنانچه دهلیز چپ دارای ۴ ورید
ریوی است که خون تصفیه شده در ریتین را بقلب وارد
ودهلیز

دو دهلیز راست که دارای ۲ ورید اجوف اعلی و اسفل است
اول خون اطراف عالیه دومی خون اطراف سافله را وارد
بقلب مینماید ، عده اورده ۲ برابر شرائین است
یعنی در مقابل هر شریان ۲ ورید است
صداهای قلب بواسطه منقبض و منبسط شدن و باز شدن دریچه‌های
قلب است
جریان خون در عروق بواسطه ۲ علت مهم جریان مییابد
اول انقباضات بطن که خون را متوالیاً
اشنه جبراً در انها میرانند دوم در اثر خاصیت ارتجاعی
جدار شرائین و خاصیت منقبض دهلیزها باین معنی که
انبساط حاصله در انها براثر انقباض اوّل خلأ پیدا
میکنند ناچار بسبب جذب و کشیدن خون وریدها متوجه
یک طرف به داخل انها رانده نتیجه از طرف دیگر جذب
و کشیدن بعلاوه انبساط [illegible] در موقع تنفس
قوه جاذبه برای اورده متمم سر و گردن ، وجود
دریچه‌ها سینی در اورده ممانعت اطراف سافله

دوران لنف علاوه بر خونابه مغذی دیگری نیز در بدن
سیر می‌نماید که آنرا لنف نامند و در حقیقت عبارت از پلاسمای
خون است که با مقداری گلبولهای سفید از جدار شعریه‌ها ترشح
یافته فواصل سلولها را پر نموده است زیرا پس از تراوش
خلیه‌ها را در لنف می‌نشیند

عروق لنفاوی مجاری باریک بسیار ظریفی میباشند
که ابتدا از شعریه‌های کثیری در خلال سلولها و نسوج شروع شده
رفته‌رفته بهم مربوط و بزرگتر گشته بالاخره منتهی به دو مجرای بزرگ
لنفاوی میشوند که عبارتست از قنات صدری و دیگری
لنفاوی یا قنات مجرای لنفاوی صدری محتویات تمام
عروق که حامل کیلوس‌اند دریافت مینماید و همچنین عروق
لنفی از اطراف پا و نصف چپ و [illegible] سینه
سیلون [illegible] بالا رفته بورید تحت ترقوه چپ میریزد
شعبه دیگر [illegible] طرف راست بورید تحت ترقوه راست میریزد
غدد لنفی برآمدگیهائی هستند مانند دانه لوبیا در سر عروق
لنفی قرار دارند این غدد جمع گردیده و در بعضی نقاط به نیز
دانه لوبیا مثلاً کودکان کشاله‌ران زیر بغل و عرق هر یک از این
غدد دارای [illegible] عروق لنفی که در آن داخل و یکی دیگر
لنف خارج میشود

لنف عبارت از مایعیست که در حقیقت پلاسمای خون
دارای مقداری گلبول سفید موسوم به فاگوسیت علاوه شان در هر ملیمتر
۸۰۰۰ میباشد لنف اولاً از عروق حامل کیلوس ثانیاً از
پلاسمای خون تشکیل میشود قسمت مهم تغذیه انساج به آن است
علاوه دفاع میکروبها در داخل انساج جلوگیری نموده
اولاً منهدم میسازند در این موقع گانگلیونها متورم شده
اعضاء [illegible] اعصاب [illegible] قوه متفکره و حساسه
و حرکه و تمام اعمال تغذیه و تنمیه بدن میباشند لهذا اعصاب
حامل حیوانات است و سایر آلات مانند عضلات و عظام
خادم منها اولاً بطوریکه عصب عضوی را قطع نمائید اثر خاصی
عارض گردد قوه نامیه و حساسه و متحرکه ناقص یا فانی
گردیده و بدن [illegible] اعصاب میباشد بعضی از آنها عطاء قوه
متفکره و حساسه و حرکه منبت آنها دماغ یا نخاع است
که بجود دنباله و ضمیمه است و ماغ اجنبی دیگر قوه غاذیه
و نامیه بدن بواسطه آنها است و این اعصاب را منبت از
شبکه و گلوله‌هائیست که در طرفین فقار و خلف معدها
واقع و موسوم است به گانگلیونهای [illegible] اعصاب [illegible] که
تون بعض از بعضی اعضاء زیادی نایل میگردد

[illegible]

سلسلهٔ اعصاب از ابتداء و رحمی ۳ برجستگی یا تورم
تولید شده بفاصلهٔ قلیلی برجستگی پنج برآمده که موسوم به
مغزهای اولیه برجستگی اول بواسطهٔ شیار عمیقی به دو نیمه منقسم
که نیمکره‌های دماغ فوقانی را تشکیل داده برجستگی دوم تولید
دو توده عصبی مختلف فیمابین موسوم به طبقات بصریه
برجستگی سوم چهار توده مجسمات عصبی را تشکیل مربوط با اعصاب
چشم ۴ دماغ صغیر ۵ طناب عصبی کوتاه و قطوری تشکیل
میدهد موسوم به بصل النخاع تمام این قسمتها برای یکدیگر
چینی خورده استخوانهای جمجمه در اطراف تشکیل شده آنها را
محافظت مینمایند انتهای دیگر تشکیل طناب عصبی که عبارت
از نخاع است و هر یک از این اعصاب انشعابات بیرون
زده عده ۳۰ ۳۴ زوج ۱۲ زوج اعصاب دماغی
۳۱ زوج نخاعی و انشعابات از اینها در اعضا
منتشر و قسمتی موسوم باعصاب سمپاتیک از استطالهٔ
عصبی نخاع جدا شده داخل ریتین و قلب و جهاز هضم و غیره
میشود

ساختمان انساج عصبی مرکب از سلولهای است با اشکال مختلف
آنها را نرون نامند
سلولهای

۱۴

سلولهای مختلف نخاعی در سطح خارجی دارای دانه‌های کروماتین
بی‌ترتیب اسمها میباشد سلولهای دماغ دارای کروماتین نیست
در تعریف دماغ که مخ نامند جسمیست بیضی شکل که در جوف
رأسی واقع و مرکز و منبع جمیع اعصاب حساسه و محرکه و قوای
ظاهره و منقسم به دماغ کبیر و صغیر و متصل به نخاع و بواسطهٔ سه غشاء
به و محفوظ از رویه یکی ام الرقیق یا امر و غشاء ام الغلیظ ا بین آنها
که مخفی شده است با معنا بیکدیگر محیط دماغ صغیر که در جمجمه
محدود و در خلف دماغ کبیر واقع است و شعباتی از او معروفش
شبیه شاخه درخت که موسوم بشجرة الحیات است بصل
النخاع در امتداد نخاع و زیر دماغ صغیر قرار دارد و قطرش
یک سانتیمتر وزن ۹ گرم و از آن ده زوج اعصاب مغزی
۸ زوج آن متعلق به بصل النخاع است
نخاع در قطعه سطح جمجمه و در خلف زبان اتراک واقع
و بواسطهٔ اعصاب دماغ کبیر و صغیر اتصال یافته
عقل و مدرک در جزو مقدم و حساسه و محرکه در جزو
نخاع و دماغ سه غشاء احاطه نموده ام الغلیظ ام الرقیق
(شیمیه) قسمت درونی نخاع تیره رنگ موسوم به خاکستری و از بیرون سفید نامند
قسمت خارجی سفید از استطالهٔ مجاری تودن لوله سفید و رنگ
سفید آن بواسطهٔ میلین ساختمان دماغ اعصاب [illegible]

[illegible] ۱۲۰۰ [illegible] ۲۰

[illegible]

در تقسیم اعصاب دماغی در اعصاب ذکر شده سی ۳۱ یک زوج
عصب روائیه هر زوج فقار عنق ۱۲ زوج فقار ظهر ۵ زوج
قطنی ۵ زوج از عجز یک زوج از عصعص جمیع اعصاب نخاعی
یکی از قدام و دیگری از خلف خلفی صاحب قوه حساسه قدامی
صاحب قوه حرکه

گنگلیان یا شبکة الاعصاب اجسامی هستند گلوله شکل در طرفین
فقار بزوائد اجنحه و در خلف معده واقع جهت تغذیه و تنمیه
و این اعصاب محکوم بحکم دماغ نمیشوند و شعب این اعصاب با
اعصاب دماغ آمیخته و ضبتی منهما بتحت خیاطه در موضع اهم
وارده بر دماغ در عمل معده به نقصان بهم رسیده و بعکس فرح
و سرور در عمل معده به نیکو گردد و سبب علاقه با بینی اعضا
علاقه بواسطه این جنس اعصاب است بنا بر این اعصاب مجهوله
هم نامند

بصل النخاع ... صدمه این عضو باعث مرگ فوری است
مراکز جهازات مهمه تنفس و دوران در بعضی حیوانات سایر مراکز
اعصاب مثل دماغ بزرگ و صغیر منفرد ... و خارج ... انه
... الحیوان زنده ... مثل ... دارای اراده نه حس
نه ذکاوت

[illegible]

در تعریف عموم احشاء عبارتند از اعضائیکه از عروق
و آلات مختلفه منسج و بواسطه لحم یا کیسه یک ملتصق گردیده از جمله
جلد ظاهر و باطن آلات حواس خمسه ظاهر آلات تنفس و هضم
و بول و تناسل مواصله لحم یا کیسه یک التصاق یافته و لحم
عبارت از جسم است دقیق و لینی متخلخل قابل انقباض و
انبساط مرکب از الیاف و تارها شبیه به اسفنج بحوالیه رطوبت
و هوا در حجرات انها متمکن شده مثل برخی استخوانها
فائده او در بدن سه چیز است یکی التصاق منسج آلات
مختلفه بدن دیگر منسج بعضی آنها با هم شرح مانند ... اعضا
و اوعیه و هم دیگر برای محافظت در وقت بدن
جلد عبارت از غشائی است که ظاهر اعضا را پوشانیده
و منسج از لحم و عروق شعریه و عصب و غدد کثیره دانه ها
نما در جلد ظاهر است مخصوص از مو و ناخن زبان در
در جلد ... و مسامات کثیره و فائده این در سوراخ
... داشتن جلد دانه فارغ عرق و فضولات بدن
جلد باطن هم مثل جلد ظاهر الا اینکه غدد دارد از بلغم و
دارای بشره نیست

غشاء سختی یا مائیه این غشاء مانند کیسه باشد غیر منطبق
بر امعاء و احشاء احاطه نموده برای حفظ از استکاک و در
جوف این غشاء رطوبتی رقیق جنس این رطوبت غلبه نماید
استسقاء بهم رسد

کلیات حواس خمسه در سطح خارج بدن نرون های مخروطی
هستند که بواسطه بعضی عوامل از قبیل نور امواج صوتی
حرارت وغیره تحریک میشوند این تحریکات بواسطه اعصاب
سلولهای حسی قشر خارجی دماغ میرسند که آنها را مبدل به
حس مینماید و این نرون های خارجی قسمت خیلی مهم تشکیل میدهند
باید دانست که مجموعه استطاله های محور این نرون های خارجی
است که عصب را تشکیل میدهد که خلاصه مسیر و طریقه حس
یک نرون تمامه است پس اثرات حاصله در استطاله
پرتوپلاسمی واصل نرون یا سلول عصبی میشوند که انها بواسطه
استطاله های محور از نقطه خارج تخته بقشر دماغ میرسانند
و در روسته بواسطه عامل مخصوص تحریک میشود حس مخصوص را
تولید مینماید و حواس بر پنج قسم اند
لامسه ذائقه شامه باصره سامعه

حس لامسه این حس بواسطه پوست بدن با اشیاء خارجی
انجام میگیرد که نرمی و سختی گرمی و اندازه و هیئت و شکل آنها را بانسان
میفهماند پوست خارجی بشره از سلولهای سطح مرده تشکیل شده
موسوم به طبقه قرنیه و داخل نسج زنبوری
قوه لامسه قوه ایست که بواسطه او درک حرارت و برودت
و خشونت و ملایمت اشیاء معلوم میشود و این قوه بواسطه
اعصاب مخروطی در جلد است

حس ذائقه مخاط زبانست که دارای برآمدگیهای زیادیست
موسوم به پاپی یا حلمه که انتهای اعصاب ذائقه باین منتهی میشود
پاپیلاها بر چند قسم اند مقعر محدب شعری [illegible] وغیره
بعضی بزرگ بعضی کوچک تر
در پهلوی ذائقه عقد بزاق زوج از انها که اعظم
از دو زوج دیگر است در تحت اذن واقع و زوائد
ابری او [illegible] ساخته دا از مجرای مخصوص مجدد بطور [illegible]
از وسط وجنه بعد از میل [illegible] بعضاً دهن مجاور دندان
اول طواحن علیا داخل گردد زوج ثانی عقده
تحت الفک اسفل مجرای او در طرف بنه زبان زوج ثالث در تحت
لسان

حس شامه عضو مخصوص آن مخاط بینی و بالای
دو حفره است که از قدام با خارج و از خلف با حلق مربوط
اند این دو حفره که موسوم به منخرین است در وسط بجدار نا
زکی صاف از یکدیگر جدا شده‌اند فوقانی و خلفی این جدار
از استخوان مصفات و قصبه انف است و سقف استخوان
صدفی و غشاء مخاطی که تمام سطح داخلی را پوشانیده در قسمت
تحتانی عروقی که دارد قرمزرنگ است قسمت فوقانی زردرنگ
و در این ناحیه بوی اشیاء درک میشود زیرا عصب شامه اول
زوج عصب مغز که برای درک بوی اغذیه [illegible] در اینجا منتشر
حس سامعه از ۳ قسمت تشکیل یافته خارجی وسطی و داخلی
گوش خارجی از [illegible] خیمه گوش غضروفی دالان [illegible] و [illegible]
زیاده ۲ مجرای گوش بطول ۳ سانتیمتر که در داخل
مسدود به پرده صماخ یا غشاء طبل از گوش وسطی جدا شده
جدار داخلی این [illegible] که دارای [illegible] و [illegible]
داخلی مجرای [illegible] میشود [illegible] دخول ذرات غبار [illegible]
گوش وسطی که آنرا صندوق صماخ نامند در خارج بواسطه
غشاء طبل از گوش خارجی جدا شده در سطح داخل دریچه
مدور و مجرای دیگر موسوم به شیپور استاش انزوا
وقفه

با فضای حلق مربوط میسازد برای تعادل فشار هوا بر طرفین
پرده صماخ غشاء نازکیست تقریباً دایره شکل قدری محدب
عقب آن صندوق صماخ جدار استخوان کوچک استخوان چکشی
که دسته آن روی پرده صماخ تکیه نموده و راس آن روی استخوان سندانی
منجر به دو استخوان کوچک عدسی و رکابی که بر دریچه بیضی متکی
است تشکیل زوج اعصاب داخلی در قسمت داخلی [illegible]
بحس سمع میگردد علاوه [illegible] سامعه در حدود ۰۰۰ [illegible]
قوه سامعه مختصراً بواسطه عصب [illegible] سبب تشکیل
غضروف پره گوش پرده صماخ و مجرای استخوانی و بعضی عروق
اذن که در جرم عظم مجرای عصب سمع در او موجود
حس باصره چشم که برای درک تأثیرات نور است
علاوه بر قسمت اصلی که کره چشم باشد بعضی اجزاء فرعی هم
دارند مانند پلک غدد دمعه عضلات و غیره دارد
پلکها که برای محافظت چشم و ممانعت دخول ذرات خارج
و عضلات مخصوص همیشه حرکت آنها باعث میشود که
رطوبت ترشح غدد دمعه دائماً سطح کره چشم منتشر نماید
و کنار آزاد پلکها موهای سختی در کنار ردیف قرار گرفته
موسوم به مژه و همیشه ترشحات دسمه غدد مخصوصی که در ریشه

قدری جو بسته شده فاصله این جرب آنست که در حالت معمول طبیعی
جریان اشک بر رخسار میشود امتداد پوست خارج بدن در دنباله
این پوست است انرا ملتحمه میخوانند الا انکه در این قسمت
شفاف است و مانع عبور نور نیست فقط تغییر شکل است
غدد دمعه که در قسمت فوقانی کره‌اند بواسطه ترشح مایعی موسوم باشک
دائماً کره چشم را مرطوب نگاه میدارد تا نور بخوبی عبور نماید
اشک بر کنار زاویه قدری مکث نموده بواسطه این غشاء مانند الا ده
مجاری جمع کرده بسطح داخل پلک فوقانی جاری میشود
پلکها نهایتاً داخل غدد دمعه میشود در این گوشه مجاری باریکی
موسوم به مجاری دمعه که اشک چشم به بینی میرود جریان آب
بینی بواسطه خلاء جزئیست که در موقع شهیق و عبور هوا
از بینی در مجاری دمعه تولید میشود ابرو برای جلوگیری از دخول
عرق بچشم است حرکات کره چشم بواسطه شش عضله انجام
میگیرد که میتوانند انرا بطرق مختلفه بحرکت دراورند
عصب باصره عبارتست از سلولهای عصبی مخصوص که پهلوی یکدیگر
قرار گرفته تشکیل غشاء لامعه میدهند موسوم به شبکیه که درک
اثرات نور منعکسه را از خارج در دماغ نقل میکند طبقات
که عبارتست از مشیمیه و صلبیه صلبیه غشاء سفید رنگیست
از جنس ملتحمه سطح خارج کره چشم را مستور داشته قسمت جلوی
غشاء

غشائیست شکل متورم و مخصوصاً بواسطه مقاومت و محکمی این غشاء
است که شکل کره چشم تغییر نمیکند این غشاء در خلف دارای
سوراخیست که عصب چشم و عروق دموی از آنجا داخل میشوند
قسمت قدام تغییر شکل پیدا نموده برجسته و نازک شده و شفاف تا نور
بخوبی عبور نماید و این قسمت موسوم به قرنیه میباشد
مشیمیه در داخل صلبیه و خارج شبکیه قرار گرفته در
حقیقت غشاء مغذی چشم میباشد سطوح خارجی مشیمیه دارای
از ماده سیاه رنگ پوشیده شده و از دانه‌های کوچک ذره بینی
تشکیل شده و رنگ سیاه مردمک چشم بواسطه رویت این ماده است
در قسمت قدام این غشاء تغییر شکل پیدا نموده در جلو صلبیه
موسوم بعنبیه که قسمت قدامی مشیمیه است که گردیت خود را
از دست داده سطح مسطح در وسط آن سوراخی است
موسوم به مردمک و از الیاف عضلانی مدور تشکیل شده
که انبساط و انقباض آنها در مقابل نور بواسطه عمل
انعکاسی سوراخ مردمک را تنگ یا گشاد مینماید
سطوح خارجی عنبیه هم دارای دانه‌های رنگی مشیمیه است
که بشفافیت قرنیه او الوان میدهد

شبکیه چنانچه گفتیم قسمت حساس چشم و دنباله عصب باصره است
که پس از عبور از ۲ طبقه فوق ابتدائیه اکیه تقریباً بشکل نیم کره
در داخل مشیمیه قرار میگیرد حس رویت اشیاء بواسطه رشته
های انتهائیه عصب باصره است که امواج نورانی را درک کرده
منتشر خاکستری دماغ میرسانند شبکیه در نقطه که عصب باصره
داخل کره چشم میشود فاقد الیاف عصبی موثر و از این جهت در مقابل
نور حساس نیست و این نقطه را کور مینامند بفاصله ۴ میلیمتر
داخل آن و تقریباً در سطح افقی که تا محاذی قطر بوریانه قرار دارد
ساختمان شبکیه از ده طبقه متمایز تشکیل یافته
از قبیل سلولهای عصبی و سلولهای روشنی و کیز العقلب و چه قطبینی
جلیدیه که در اطراف ۴ متمکن است عدسی محدب الطرفین
قطر تقریبی ۹ — ۱۰ میلیمتر ضخامتش ۵ در خلف عنبیه
و بر روی شبکیه تشکیل میشود چشم شبیه به دوربین عکاسی
که جلیدیه با سایر محیط های منکسر کننده عدسی آن و شبکیه شیشه
تاریک) عنبیه که جلو جلیدیه قرار دارد در مواقع لازم برحسب
شدت و ضعف نور منقبض شده مردمک چشم را تنگ و گشاد مینماید
حس رویت چشم گفتیم که در شبکیه درک رویت میشود و این
حساسیت در نقطه زرد و در انتهای قطر قدامی و خلفی است که
وسعتش یک میلیمتر مربع تجاوز نمیکند
ازاین

ازاین
جهت است که انسان در آنِ واحد میتواند چنانکه کلمه را بایم بخواند
بعلاوه اثر نورهای مختلف الرنگ بر شبکیه متفاوت است بواسطه
اختلاف اثر شان اگر مدتی برنگ قرمز نگاه نمائید و سپس صفحه سفید
جلو ان قرار دهند همان حالت را تا مدتی برنگ سبز در صفحه خواهید دید
علت اینست که اعصاب چشم در حالت اول از رنگ قرمز خسته
شده رنگ سفید نمیتوانند کاملاً اعصاب متاثر سازد فقط سبز را
که مکمل قرمز است انعکاس درک میکنند
نزدیک بینی چشم نزدیک بینی چشمی است که طول محور قدامی
و خلفیش زیاد باشد در این صورت تصویر اشیاء دور جلو
شبکیه افتاده درست دیده نمیشود اشیاء را نزدیک میبینند
این عیب را با عدسی مقعر الطرفین مرتفع میکنند چنانکه در
فیزیک دیده ایم در این صورت اگر اشیاء از حد معین نزدیک
تر باشند تصویر شان در خلف شبکیه تشکیل شده واضح
رویت نخواهند این عیب را هم دوربینی است با عدسی های
محدب رفع مینمایند باید دانست که نزدیک بینی دوربینی
ممکن است عرضی باشد بواسطه ضعف یا پیری
ما دو چشم داریم چرا اشیاء را همیشه یک میبینیم علت این است
که مرکز باصره در یک نقطه قرار گرفته و اتصال مرکزی —

اگر عصب چشم بر آنجا منتهی میشود علاوه همیشه اجسام را مستوی
اشیاء طوری متوجه میکنیم که هر نقطه نظر از هر دو شبکه متاثر میشوند
بعضی که اگر اجسام را کاملاً متوجه نکنیم مضاعف میبینیم
و مضاعف دیدن طبیعی لذا بواسطه عینک های منشوری رفع نمایند
تنفس عبارت از اعمالیست که نتیجه آن تبدلات گازی
ما بین هوا و محیط خارج است از جذب اکسیژن و دفع
انیدرید کربنیک ... میباشد و تنفس بواسطه غشاء
که واسطه ما بین هوا و محیط خارج (آب هوا) عمل تنفس
ما دارا است سطح غشاء تنفسی ۲۰۰ متر مربع و برای اینکه
داخل بدن بگنجد چین خورده که از ریه مرکب از ملیونها
حباب کوچک که بروی هم مجتمع و هر دوده بزرگ اسفنجی
شکل را تشکیل نماید موسوم بریه هستند این حبابها تماماً با یکدیگر
مرتبط و داخلشان از هوای خارج ممتلی است و ورود
هوا بتوسط قصبه الریه انجام میگیرد قصبه الریه لوله ایست
بطول ۱۲ سانتیمتر و قطرش ۲ سانتیمتر تجاوز نمیکند
انتهای تحتانیش در محاذات فقره ۴ ظهریه دو شعبه میشود
موسوم به برنش هر یک داخل یکی از ریه ها میشود پس از دخول
بشاخه های چندین منقسم میشوند که انتهای هر نوبه خود منقسم شاخ قطر
انشعابات از یک میلیمتر تجاوز نمیکند

قصبه
هر گاه ریه را عرضاً قطع نمایند ملاحظه میشود که از دو قسمت تشکیل
یافته خارجی لیفی و درونی خواهات خود دارای حلقه های نیمدایره
داخلی غضروفی عده حلقه ها ۱۶ - ۲۰ برابر ربع از قرار گرفته
داز نسج ملتحمه قابل ارتجاعی و رشته های سطح داخلی قصبه دائماً
رطوبت برای جلوگیری از خشکی هوا دارد و برنشیت و این
رطوبت بواسطه حرکت مخصوص بالا آمده نیز رو بگلو داخل مری
میشود هوا برای رسیدن بقصبه لازم است از لاله حنجره
و حلق عبور نماید تا ذرات غبار و میکربها بواسطه مخاط
بینی که با یعنی چسبناک بکمه از بینی و ضمناً هوای تنفسی
اندازه گرم شده باشد بنابراین از امراض به کام خود
دارای ... زیرا در این مرض انسان مجبور است از دهان
تنفس نماید و ممکن است مبتلای امراض عفونی ریوی گردد
ریتین که تماماً تماسشان بروی حباب حاجز در قفسه صدری
جا می دارد و در سطح خارجی شکافها موجود است که در ریه راست
۳ و چپ منحصر بدو در سطح خارجی ریه تحت عنوان خطوط ...
متقاطع دیده میشوند این خطوط کثیرالاضلاع ها ... تشکیل
که سطحشان یک سانتیمتر مربع و هر یک از آنها که یک قسمت
از نسج ریه است موسوم به حجره ریوی مجراتهم بر قسمت های
هیشری منقسم به حوزه های ریوی و هر یک از این حوزه ها از چندین

قسمت کوچکتر تشکیل موسوم به حباب که ساختمان آنها خیلی ساده
داخل شان نسج زنبوری پس بطوریکه چندین حباب یک حفره
تشکیل میدهند و چندین حفره یک حجره و از اجتماع حجرات آن
نسج اسفنجی ریتین تشکیل شده و در هر حجره ریوی انشعاباتی از
شریان ریوی داخل میشود (که دالان خون وریدی است) که بشعریه‌ها
منقسم شده اطراف هر حباب را فرا میگیرد تا مبادله گازی
بین خون و هوای داخل آنها انجام یابد به علاوه شعریه‌ها
خیلی زیاد و سطح کلیه آنها در تمام ریه ۷۵ متر مربع بالغ بر
تقریباً محتوی یک لیتر خون میباشد اطراف ریه را غشاء سروزی
احاطه نموده خارجی و داخلی در بعضی اوقات ترشحات مخاطی
در این فضا میشود که تولید ذات الجنب را میکند تنفس حرکات
دارد فرو بردن نفس یا شهیق بیرون آمدن یا زفیر هوای
داخل حبابچه‌های ریوی پس از آنکه اکسیژن خود را بخون داد و گاز زغال
اشباع گرفت از بدن خارج شده هوای جدید به جانشینی آن میشود
این نتیجه بواسطه انبساط و انقباض متناوب قفسه صدری حاصل میشود
یا پائین آمدن حجاب عضله حجاب حاجز که مصادف با بالا رفتن عظم قص
در هر تنفس انسان نیم لیتر هوا جذب و داخل ریتین میشود که چون
بطور متوسط در هر دقیقه ۱۵ تنفس دارد یک ساعت ۴۵۰
لیتر در یک شبانه روز ۲۰۰۰
مصرف

مصرف ۱۴۰ لیتر اکسیژن برای تشکیل بخار آب و مصارف
دیگر است جمیع انساج و سلولهای بدن بایستی تنفس نمایند
اگر در محلی اکسیژن کم باشد و یا بعللی اکسیژن بانساج
نرسد مرگ حتمی است که آنرا اختناق گویند علت اختناق
چند چیز است اولاً کم شدن اکسیژن زیرا وقتی مقدار
آن در هوا ۷/۱۰۰ رسید اختناق شروع میشود
ثانیاً ازدیاد گاز زغال زیرا وجود ۴/۱۰۰۰ گاز
زغال در هوا باعث اختناق میشود چون انسان
در هر ساعت ۱۶ لیتر گاز زغال خارج میکند
پس اقلاً در هر ساعت ۴۰ متر مکعب هوا برای تنفس
لازم است حنجره و تشکیل صوت صوت در عضو
مخصوص تولید میشود که موسوم به حنجره لوله غضروفی
عرضی و کوتاه است که فوق قصبة الریه و قسمت
تحتانی حلق قرار گرفته از ۴ غضروف و ماهیچه‌ها
تشکیل شده بواسطه عضلات بهم مربوطند) سیب آدم
و از روی جلد محسوس تا...

تا اینکه غضروف به شکل حلقه انگشتر در زیر قرار دارد و بالای
دو غضروف در عقب واقع شده‌اند علاوه بر این غضروف
کوچک‌تر حنجره هر قدر بالاتر میرود تنگ‌تر شده
بالاخره به دو برآمدگی منتهی میشود موسوم به طناب صوتی فوقانی
قدری پایین‌تر دو برآمدگی موسوم به طنابهای صوتی تحتانی
از این طنابها آن چیزی که خورده کی محافظه فقط طنابهای
تحتانی مرتعش شده و الیه صوت میشوند ما بین این دو
دسته حفره است باعث تقویت صوت حاصله است

تشکیل صوت ارتعاشی طنابهای تحتانی بر اثر فشار
هوای ریه که خارج میشود احداث صوت میکنند

حرارت غریزی حرارت بدن انسان ۳۷
جزئی تفاوت در موقع خواب یا بعد از صرف غذا میکند در خواب
کمتر بعد از غذا زیاد ۳۴۲ و ۵ ۲ ممالک این حرارت
۴۳ درجه و کم یا از ۳۴ کمتر انسان مریض است
سبب اصلی حرارت غریزی احتراقی است بواسطه اکسیژن
در انساج میشود هر قدر این احتراق شدیدتر باشد
حرارت بیشتر است مواد چربی و قندی احتراق بیشتر دارند
مینمایند

دفع

22

دفع مواد بعضی اعضاء موسوم به غدد در بدن دارای
اهمیتی هستند زیرا مواد مخصوصه را از خون جدا نموده
تغییرات شیمیائی اساسی در آنها میدهند و نتیجه این تغییرات
بعد یا آنها سبب بموادی که مجدداً داخل دوران دم میشوند یا
از غدد دفع شده به محیط خارج بر میگردند مثلاً ابیع لعاب و
زبان‌ها مانند پیسین وغیره که دیده ابا در خون وجود ندارند
فقط برای ارفاغها که در زیر سلولهای سلول غدد مخصوصه تشکیل
شده و در لوله‌ها ترشح میشوند و یا کلیه مواد حشویه در خون را
که برای بدن مضرات است از آنجا جذب نموده و تشکیل ادرار میدهند
که دفع شود این‌ها غددی هستند که مواد مترشحه خود را به خارج
میریزند پاره دیگر مانند طحال و تیموس کپسولهای فوق
کلیوی و غیره مواد در خون تغییرات لازمه با ن مواد داده
مجدداً بخون عودت میدهند (عمل کلیکوژنیک کبد) اقسام غدد

غدد در لوله غدد که شکل اغلب یک حلقه سلول دارند
غدد خوشه شبیه بخوشه انگور که ابیع آن خارج میشود
غدد دهنی مستحشان بخارج میریزد مانند کلیه غدد صفرا
غدد عرق و شیر ۴ غدد بسته و دیگر ساختمانشان
۱ غدد خوبی مختلف ترشح داخل دوران دم میشود طحال
تیموس تیروئید لوزتین کپسولهای فوق کلیوی وغیره

کلیه‌ایی در طرفین ستون فقرات محاذات اولین فقره قطنی
و خارج صفاق قرار دارند شبیه به لوبیا قسمت محدبش در خارج
کنار داخلی مقعر که ناف کلیه در آنجا [illegible] از ناف عروق و اعصاب
داخل میشوند قبلا وه ترشح ادرار (لگنچه و حالب) هم در قسمت
مقعر از ناف است که خارج میشود وزن کلیه در حدود
۱۶۰ گرم قسمت خارجی غشائی که کاملا به کلیه چسبیده و پوشش
مغذاری جزئی دارد دوم قسمت وسطی که دانه دانه و ستونهاست
به قسمتهای سوم قسمت داخلی که غیر از لوله‌های ریزه‌ای تشکیل
شده موسوم به لوله‌های مولد ادرار (زیرا ادرار در این لوله‌ها تشکیل
میشود) و رشته رشته تشکیل اهرامی [illegible] هم قرار گرفته موسوم
به اهرام مالپیکی که راسشان آزاد متوجه قسمت داخلی
کلیه است عده اهرام در هر کلیه ۱۰ - ۱۵ میباشند و ترشحات
ادراری آنها ابتدا در لگنچه جمع شده بعد بتوسط لوله حالب
قطره قطره بمثانه میریزد در داخل کلیه شریانی و وریدی
تشکیل شعریه‌ای زیادی را میدهند که مجاور لوله‌های
مولد ادرار هست تا انتخاب مواد زیادی از خون بسهولت
انجام یابد ادرار مایعست اسیده قدری زرد و رنگ ترش
در روز ۱۲۰۰ - ۱۵۰۰ گرم در هر لیتر ۵۰ گرم مواد
خارجی دارد آلی و غیر آلی از قبیل کلور و فسفات و
سولفات سیم بنام سم منزیم که باعث اسیدیته ادرار
میشود

میشوند مواد آلیه اوره اسید اوریک و مواد ملونه آووده
بطور متوسط در هر روزه ۲۰ گرم دفع میشود مواد آلبومینه
کسانیکه گوشت زیاد تر استعمال میکنند ۴۰ گرم میرسد و در
مجاورت بعضی باکتریها در کلیه ترشحات آن اسید [illegible]
در بعضی امراض مانند مرض دیابت و آلبومینوری ترشحات
مختل میشود غدد لنفاوی هستند که غیر طویل و نظر بانکه
در صفحات جلد قرار میگیرند منتهی داخلیشان بهم مجرای
موسوم به گلومرول میباشد در اطراف عروق شعریه زیادی
این غدد هم مانند کلیه‌ها مواد زیادی خون را گرفته بسطح
خارجی بدن میریزد مایع ترشحی این غدد موسوم است به عرق
مایعی است شبیه بادرار عرق تقریبا بطور دائم در بدن
تشکیل میشود وظیفه آن نرم نگاهداشتن پوست بدن
است و از این جهت در نقاطی که برای لمس اشیا بکار
میرود عده شان بیشتر است در هر سانتیمتر مربع کف دست
۱۲۰ کف پا ۳۰۰ و عده لوله عرق تمام بدن ۲ - ۳
ملیون بالغ است وظیفه آن اعتدال تاثیر حرارت
خارجی بدن است در مواقع گرما

ترشح عرق فراوان میشود تا بواسطه تبخیر از تاثیر حرارت جلوگیری
نماید همینطور باید سعی نمود که بدن تمیز و مخرج عرق مسدود نشود
کبد سابقاً گفته‌ایم کبد بدالان [illegible] قسم عمده است از طرفی
ترشح صفرا مینماید برای هضم اغذیه به توله خمیر میریزد و از طرفی
تشکیل گلیکوژن را میدهد که داخل دوران دم میشود
ششم ترشح شیر در پستانها در حالت جنینی طفل دالان [illegible]
منعقد میشود که [illegible] از بینی رفته پس از تولد فقط یک
زوج میماند در بعضی [illegible] دو هم دیده میشود [illegible] از زائده
غدد لوزتین پستان منور [illegible] ممتنع از ترشح گردند بواسطه
تحریکات متوالیه پستانها بعض [illegible] نیز ترشح میدهند
[illegible] دالان فقط [illegible] اگر داخل ترشح نماید ذرات جرم [illegible]
اعمال تغذیه حیات مبنیست بر یک سلسله اعمال
شیمیائی اغذیه که بدل ما یتحلل پروتوپلاسما میشوند عبارت
از مجموعه موادیست که از محیط خارج به سلولها میرسد مثلاً
اکسیژن جذب شده بواسطه ماده غذائی مخصوصی است که
احتراق بطئ آن در انساج نتایج مهمه دارد از جمله حرارت
غریزی بدن بواسطه آن است اصول هضم در ملکه شده از
اعضا

اعضاء [illegible] موسوم به جهاز هاضمه پس از آنکه
اغذیه در جهاز مزبور محلول و قابل جذب شد داخل جریان
دم میشود تا بوسیله آن بجمیع اعضاء و سلولهای بدن برسد و این
سلولها در مجاورت اغذیه موادی را که محتاجند انتخاب مینمایند
همچنین اکسیژن که غذای بسیار لازم بدن است در حویصله
ریه جمع میشود از آنجا بتوسط دوران به سلولها منقسم میشود
و این جذب اکسیژن را از محیط خارج تنفس مینامند
بالاخره پس از آنکه اغذیه بتوسط پروتوپلاسما جذب شده
متحمل تغییرات لازمه شدند تبدیل بموادی میشوند که بدرد نخورده
بلکه وجودشان در بدن مضر است این واسطه ملکه شده اعضاء
باید مجدداً به محیط خارج برگردند و این عمل را دفع مینامند
پس اعمال تغذیه چهار عمل مهم است
۱ هضم ۲ دوران دم ۳ تنفس ۴ دفع — هضم
مقصود از این عمل تبدیل اغذیه است که بتوانند داخل جریان شوند
مثلاً اگر مقداری مواد غذائی مثل [illegible] در خون حیوانی

نزولی کننه بواسطه عظیمه جزء مواد ممضوغه متوسط اولاً و دفع بقیه
در صورتیکه اگر از راه معنی وارد شد کاملاً جذب سلولها خواهد شد
جهاز هاضمه اول لوله هاضمه که عبارتست از دهان و حلق
و مری و معده و امعاء دوم غدد منضمه آن بزاقی لوز المعده
و کبد دهان که سطح داخلی اولا غشاء مخاطی که دنباله جلد
خارجی بدن است پوشانیده و از آن مایع لزج ترشح میشود موسوم
به مایع مخاطی و این غشاء پرده عضلانیست که دو ثلث تا الماً
موسوم به زبان که جنبش پوشانیده دو هر کاسه دهان بواسطه فک
اسفل که به استخوان صدغ وصل و هر کاسه آن بواسطه عضلات
موسوم بماضغه مانند عضلات صدغی و عضله مضغی که از
طرفی به استخوان صدغ و از طرفی به استخوان فک اسفل ار
تکاخی دارند و بعضی برای پائین آوردن مانند عضله ذو
بطنین که در تحت فک است دندانها الات اشفه
برای نرم کردن و قابل جذب و هضم نمودن غذا [illegible]
دندان تاج ماده ایست شبیه باستخوان و اطراف و مغز را
احاطه نموده در داخل جسم دندان تشکیل میدهد و الیاف مواد
آهکی و دانتینی جسمیست روح ۲ مینا جسمیست سخت
با مواد [illegible] دالای دانتینی و مواد آهکی تاج دندانها را مانند
طوق میپوشاند و ریشه آن [illegible] ناقه عروق و اعصاب.
مینا

مینا جسمی است با مواد [illegible] از بین برود عاج نیز فاسد میشود
۳ ساروج اطراف ریشه را احاطه نموده رنگش زرد و شبیه باستخوان
پرده نازکی پوشیده که ضریع دندان است
حلق حفره ایست [illegible] محل عبور هوا و غذا دنباله مخاطی دهان
و انف انرا می پوشاند
مری لوله ایست عضلانی بطول ۲۰ – ۲۵ سانتیمتر از حلق
شروع شده بطور قائم از گردن و سینه و حجاب حاجز در عقب قصبه و
جلو ستون فقرات بمعده ختم میشود طبقه خارجی لیفی از نسج ملتحمه
طبقه وسطی عضلانی طبقه داخلی مخاطی و سفید رنگ
معده قسمی از لوله هاضمه است که نسبتاً اتساع پیدا نموده
اغذیه موقتاً در آن توقف نموده [illegible] بمایع [illegible] بشکل کیسه
منحنی است در زیر حجاب حاجز وسطی [illegible] که از طرف
[illegible] و کلیتین [illegible] مربوط به مری (فم معده)
طول ۲۵ سانتیمتر عرض ۱۲ قطر ۸ سانتیمتر است
[illegible] در اشخاص متفاوت و سه جدار دارد قابل اتساع
ساختمان مثل مری [illegible] پرده دیگر از خارج [illegible] پوشانیده
موسوم به صفاق غدد مخاطی در جوار [illegible] معدی غدد

پیسینی در حدود فم معده و صفاق دور معده را احاطه نموده است
احشا برسه قسم انه معاء دقاق و معاء غلاظ، معاء دقاق
لوله ایست باریک که از باب معده شروع شده با عور که اول
معاء غلاظ است طولش ۸ متر دالای وفم آن زیادی است
که بواسطه صفاق بیکدیگر متصل میشوند اثنا عشر از باب معده
شروع در مجاورت لوزالمعده عموداً با یمین آمده سپس بالا
٧ میرود و باین قسم انحنائی تشکیل میدهد با غلب احشاء بطنی
مثل کبد کلیتین معاء دقاق مراره وغیره مجاور است مجاری
خارجی غدد و مراره و لوزالمعده در اثنا عشر باز میشود غشاء خارجی
عبارت از صفاق و اطراف آن را احاطه نموده درانجا به اسم
مخصوص یا ساریقا نامیده میشود قسم جلو در سطح داخل مخاط
آن چینی خورد کیهای زیادی است که علاوه از ... در ...
و عمل انها بسط دادن سطح جاذبه معاء دقاق است
و عروق دموی زیادی در انها سیر مینماید و هر یک دالای مجرائی هستند
که شبیه بالکیلوسی در ان جاریست
معاء غلاظ تقریباً بطول ۲ متر و از معاء دقاق قطورتر است
محتوی مواد فضولیه از اعور شروع شده در قولون و معاء مستقیم
به صفاق برده ایست که تمام احشاء از قبیل معده
و کبد و امعاء وغیره را میپوشانید
آن

ان الا به جدار خارجی بطنی چسبانیده این پرده دالای دو
غشاء یکی جداری نامند که با بطنان فضا ثمیت میکند از انواع
صفاقی و عمل ان تسهیل حرکت و لغزیدن دو غشاء بروی
یکدیگر در بعض قسمتهای بطنی این دو غشاء بیکدیگر چسبیده و
باستون فقرات متصل و در این حال انرا ساریقا نامند
و دالای عروق دموی و اعصاب است
غدد منضمه که در هضم اغذیه اعمال مهمی را حائز هستند
عبارتند از غدد بزاق - لوزالمعده - کبد غدد معده
وغیره ترشحاتی که از این اعضاء بعمل امده سرعت و
سهولت تبدیل اغذیه بمواد قابل جذب است غدد بزاقی
غدد حوزه - تحت فکیه لحوتسه الکور که در حلقه الفم
قرار دارند این غدد سه زوجند غده زیر زبان
در وغده لحنت فکی و دو غده تحت فکیه با پناگوش غده تحت فکیه
بزرگترین غدد بزاقیه رنگش خاکستری بوزن ۲۵ گرم
در ناحیه گیجگاهی و قدام گوش قرار گرفته ترشحات بتوسط
۱۰ - ۱۴ مجرای فرعی مربوط به لوله واحدی میشود موسوم به
مجرای استنسن که مقابل دو دندان اسیاء فوقانی

[illegible]

حفره دهان باز میشود
غدهٔ تحت الحنک وزن ۶ گرم در حفره که داخل فک اسفل
و قسمت لحیانی ان قرار گرفته مجرای ان موسوم به مجرای وارتون
که مجاور لجام زبان در خلف ثنایای تحتانی به دهان مربوط
غده زیر زبان کوچکتر از غده فوق الذکر وزن ۳ گرم
ترشحات انها از مجاری موسوم به ریوینیوس در نزدیک
مجرای وارتون بدهان میریزد
لوزالمعده غده ایست طویل در حفره بطن عقب معده
رنگش خاکستری طول ۱۵ وزن ۶۰ گرم طرف راست حجیم تر
مجرای ترشحی موسوم ویرسنگ و انشعابات فرعی تماماً
در ان باز میشود این مجرا با مجرای زهره خارج از لوزالمعده با مجرای
کلدوک در قسمت ثانیه در اثنا عشر باز میشود
کبد بزرگترین عضو بدن انسان در قسمت راست شکم
روی معده و زیر حجاب حاجز قرار میگیرد بواسطه صفاق که انواع
رباطها نام دارد به حجاب حاجز و معده اتصال دارد رنگش
قرمز تیره وزن ۱۸۰۰ گرم وقتی که مرده است وزن
نماینده ۱۴۰۰ گرم بیشتر است ۴۰۰ گرم خون در ان جمع دارد
سطح تحتانی دارای سه شیار دیگر است ۲ از قدام بخلف سمت
شده

شیارها نه سومی عرضی دارند و لابیکه مگر مربوط میسازد کنار قدامی دارای
شکافی که مراره در ان قرار دارد و کنار خلفی با وریه اجوف دارای
وشئون فقرات مجاور   جمیع اوروه و اعصاب با مجاری که مربوط
بکبد نه از ناف ان یعنی اشیای عرضی دارد و کبد شاخ یا خارج
میشوند مهمترین مجاری این قسمت مجرای ترشحی کبد است که پس از طی
فاصله کمی مجرای مراره نیز بان ملحق شده موسوم میشود به مجرای کلدوک
که وارد اثنا عشر میشود کبد خون خود را بتوسط دو مجرا اخذ
میکند اول شریان کبدی ۲ م ورید باب که خون امعاء
و معده را جمع نموده وارد این عضو میکند هر یک از این دو عروق
در داخل کبد منشعب شعریه های ریزی میشوند اخیراً با یکدیگر
مجتمع شده ورید بزرگی تولید میکنند موسوم بوریه کبدی
که از ان خارج شده بوریه اجوف سفلی میریزد
در زیر صفاق که کبد را می پوشاند غشاء دیگری موسوم به کلیسون
که التصاق کامل با نسج کبد دارد و انشعاباتی بداخل کبد
فرستاده انرا بحجرات منقسم می نمایند در داخل حجرات این
انشعابات شعریه سلولهای کبدی قرار دارند و این سلولها
در فواصل خود دارای مجاری کوچک صفراوی تشکیل میدهند
علاوه بر فوق الذکر زیر غشاء ای از غشاء دیگر جنب
باشند بترتیب انجام اندام (ادامه ای کوچک ترتیب

گرسنگی و تشنگی ذکر شد که بر اثر احتیاج بدن برای تحلیل خود لازم
از اغذیه اخذ میکنیم لزوم اخذ مواد غذائی بواسطه حس
مخصوص موسوم به گرسنگی یا تشنگی درک میشود این دو حس در حقیقت
بمنزله زنگ اخبار میباشند که فقر بدن را از مواد مغذیه اعلام میکنند
گویا از معده شروع تحلیل معلوم نیست تشنگی در اثر
کم شدن آب در انساج و خون احساس تشنگی میشود هرگاه
آب در کوره دادن کافی نیست گرسنگی در حیوانات مختلف یک
حیوانی ۳۰ روز تحمل کند انسان ۴۰ روز هر چه بدن حرارت
قوای حیاتی کمتر و عضلات نگاه داری میشود تا صغیر
زده میشود حرکات رفته رفته سلب و بعد اعصاب و قلب یا انه
عزیز و حقیقه مشغول انجام وظیفه هستند تا خلع در انتها
رخ دهد

عمل هضم غذا که همینکه وارد دهان شد بتوسط دندانها خورد
بتوسط بزاق خیس بتوسط سر زبان بعقب شراع الحنک رانده
و در این ضمن شراع الحنک بالا رفته مجاری انف را مسدود
عضلات حلق منقبض حنجره بالا آمده مجرای ادرا بتوسط
زبانه مسدود و غذا وارد مری انقباضات عضلات مری
غذا را به معده رانده
معده

حرکات معده توقف اغذیه در معده مختلف است از ربع
ساعت کمتر تا پنج ساعت مواد چرب دیرتر هضم میشود گاهی محتویات
معده از لاه مری بخارج عودت نماید که استفراغ باشد
حجاب حاجز و عضلات شکم و دفعتاً منقبض شده از اطراف
بر جدار معده فشار داده حین باب معده اجازه ورود محتویات
معده را با معاء نمیدهد مجبوراً از لاه فم معده بخارج میریزند
این عمل در اثر تحریکات انعکاسی و خوردن ادویه مانند
ایپکا تولید میشود محتویات معده وقتی که حرکات مری
وارد عفج شد و از دریچه اعور و قولون صاعد افقی
و نازل گذرانده بمعاء مستقیم و از آنجا بخارج تمام اعمال
و حرکات لوله اغذیه مجزی دهان و حلق و عضله معیقه
معده غیر ارادی میباشند) بزاق که ذکرش شد ماده
ایست که ترشح میشود لا اهلان غدد بنایل به تقسیم شده
موسوم به النکفیه و در هضم و تغییرات غذا در معده دخالت
تامه دارد علاوه بر وظایف فوق دارای عمل مهم دیگر
نیز هست که ترشح آن بر اصل مخزن و جهاز تابع در جوانان باعث
ترشح غدد معدی میشود زیرا اگر غذا بزاق مسلکاً در دهان
دیگر در معده حیوان عصیر ترشح نمیشود و اگر عصاره بزاق
در خونش تزریق کنند فوراً ترشح در معده شروع میشود

مثانه معدی جدار معده با ملین ترشح میکنند که انواع عصیر معده را میدهد
و این مایع نتیجه ترشح میلیون ها غده کوچک و ریزه بیش است
که در ضخامت جدار معده قرار دارند. ترکیب شیمیائی آن
آب، املاح، کلرور ها، سدیم، پتاسیم و کلسیم، اسید کلریدریک
دیاستاز که پپسین باشد و دیگر رنین که پکزیمه باشد
لیپاز که در هضم مواد دسمه است) بر اثر عصیر سیستیک
مایعی موسوم به کیموس و این تبدل در عرض ۲ – ۳ ساعت
انجام گرفته. غذائی که با عصیر معده در تماس که حرارت بدن
را داشته خواهد دید که مبدل به مایع میشود که در آب محلول است
عصیر ایضاً روشن و لزج و هر روزه ۳۰۰۰ الی ۱۰۰۰ گرم
ترشح میشود در جمیع مواد غذائی غیر از [illegible] و هضم شیر و [illegible]
عصیر امعاء مرکب از آب و املاح و دیاستاز که [illegible] را به گلوکز
تبدیل میکند. صفرا مایعیست غلیظ و دارای آب و املاح سدیم
بیکربنات و کالسیم [illegible] در حالت تازه زرد رنگ در مجاورت هوا
سبز میشود طعمش تلخ دارای کلسترین که [illegible] زود رسوب میکند
با سایر املاح تولید سنگ کیسه [illegible] مینماید صفرا [illegible] ارگانیک
ترشح شده در مراره جمع میشود موقعی که غذا وارد اثنا عشر شد
بواسطه انقباض جدار مراره از مجرای کلدک وارد [illegible] میگردد
از ۸۰۰ – ۱۰۰۰ گرم ترشح میشود در هر روز در هضم چربیها

[illegible]

در بیان الات تنفس مشتمل است بر ۳ فصل علاوه
بر بینی و دهان دالات تنفس و عضلات حلقوم و قصبه الریه و ریه است
حلقوم عبارتست از عضوی که ترکیب یافته از غضاریف و از [illegible]
و عضلات و غشاء مخاطی. شکل غضروف درقی که اول سیب آدم نامیده [illegible]
آن غضروف مخروطی الشکل که موسوم بغضروف لا اسم له
و ما بین این دو غضروف فضائیست که غضروف [illegible] واقع است
فرد دیگر غضروف [illegible] شبیه بمنقار [illegible]
موسوم به [illegible] و عضلات در اطراف حرکت که [illegible] گردد
غضروف ها [illegible] ترکیب یافته و حلقوم را [illegible] نامیده
و [illegible] برای [illegible] الکل و شرب بر حلقوم و قصبه
الریه است

تعریف قصبه الریه که در وسط عنق و قدام مری
واقع و بجانب ایمن مایل عبارتست از لوله ایست مرکب
ببیست نصف حلقه که ما بین این حلقه ها غضروفیها
از رباط [illegible] و سطح و [illegible] از غشاء مخاطی
و [illegible] دو شعبه [illegible]
شعبه در ریه ایمن شعبه در ریه ایسر

٥٠

اما ریه عضویست متخلخل بسان اسفنجه که از شعب قصبه
واوعیه دم واعصاب بوجود آمده و در طرف ایمن اغلظ
وعرضش بیشتر است و هر یک از ریه را غشاء سروزی باشد
که احاطه نموده و مابین کیسه ایمنی و ایسر فضائیست
که قائم القصه الثدی نامند

طریق عمل تنفس که از ذی حیات لازم و واجب و او را
دو عمل است فرو بردن نفس و خروج او در حین فرو بردن
سطح محدب حجاب حاجز فرو نشسته و اضلاع بر آمده بر خود
که فضای صدر وسیع گردد تا هوا بریه داخل شود و در حین
خروج حجاب حاجز بلند شده و فضاء بین اضلاع و صدر
تنگ میگردد و عضلات صدر و عضله حجاب حاجز و عضلات
مستبطن اضلاع بر تنفس معینند و هوائیکه داخل
بریه می شود عبارتست از اکسیژن یعنی هوای حیات و نیتروژن
یعنی هوای شوره صد جزء از هوا بیست و یک اکسیژن
و هفتاد و نه نیتروژن

30 ٥١

هرهمه لزانه

در تعریف و تشریح آلات الغذا جمع اعضاء آنا فاناً

اذابه و بواسطه بول و براز و عرق از بدن خارج میگردند
در سن شباب روز بروز منع اشیاء مذکوره از بدن متدرج
لذا لازمست لحمه از بدن تحلیل و دفع شده او را بدل
رسد و بدل او غذا است آلات الغذا اول الات
باشند که غذا را اخذ و آماده هضم میسازند مانند فم
اسنان و عضلات مضغ و غدد مولد اللعاب و حنک و حلق
و مری قسم دیگر الات باشند که غذا را حل و هضم
الکیلکه بلا بدنی کیموس نامند مانند معده قسم دیگر
الات باشند که کیموس را تغییر داده و مستعد جذب میسازند
که بلا بدنی کیلوس نامند مانند معاء علیا و کبد و لوزه
المعده و طحال قسم چهارم الات باشند که فضول
و کثیف غذا را بعد از اخذ اب لطیف و بصورت براز
دفع مینمایند مانند معاء سفلی

[illegible]

اما مهی رئس اعلای او در حلق و رأس اسفل او
در معده و مبدأ او از خلف و تحت احلقوم در جانب
موخر قصبه الریه مایل بجانب ایسر و قریب بغضروف خنجری
بفم معده داخل میشود طبقه داخلی غشاء مخاطی طبقه ا
وسط لحمی طبقه خارجی غشاء عضلانی ذی ثلث اعلای مری
بی اراده دماغ و دو ثلث او محکوم بحکم کالکیاث

معده عبارت از عضو است که کیلوس در او تولید
میکردد و کیسه ایست شبیه بانبیق منحنی فم معده به
طحال برسد و باب و که داخل اثنا عشر میشود از کبد
پوشیده شده

تعریف امعاء امعاء علیا عبارت است از اثنا عشر
و صائم و دقاق امعاء سفلی اعور و قولون مستقیم
اعور که معده تا زانو امتداد دارد کیسه ایست کیسه ایست اثنار
در جانب یمنی در سطح داخلی خاصره استقرار یافته
و منتهای امعاء مستقیم که عضله ستر واقع محکوم بحکم
دماغ واورده کثیری در مستقیم با لحم و دم ممتلی اند

[illegible]

اما بول رطوبتی است اصفر اللون وزن او
از آب زیادتر مرکب از ابعیه املاح و اهک و فسفر و
ترکیب و سائر مواد دیگر که ماده بول و دیگر اشیاء بول حبنی
است انما زیادتر لا یعلم و منجمد جماد مثانه بوجود آید
در بیان آلات تناسل ذکور بیضتین و صفن
و مخزن منی و غده و ذکر و قضیب بیضتین دو غده اند
واقع در صفن و بیضه از غلظ پر در هر یک بیضه را جوف
است نازک بیضه را بجداها مجازی در هر یک از جیب او عیه منی
و اوعیه منویه بسیار طویل و بیکدیگر پیچیده اگر از یک دیگر
جدا بشوند طول یم فرسنگ خواهد بود و بیضه را بجداها مجرا خارج
میشوند که در خلف بیضه مره افری پیچیده و بواسطه لحم
بیکدیگر ملتصق موسوم بضمیمه بیضه و مجرا منویه در بر دور
با یکدیگر اتحاد یافته و مجرای عظیم منی از آنها بوجود آید
بر بیضه ستر غشاء احاطه نموده داخل غشاء لیفی طبقه
اوسط غشاء سرری موسوم بغلاف بیضه طبقه اخر غشاء
عضلانی

بیضتین جنین در بطن تحت کلیتین او واقع است و
در ماه هفتم بعد از تکوین او از مجرای مغابنی نزول و بکیسه
خود وارد ولی در حین عبور از بطن یک قطعه
صفاق و چند لیف از عضلات جدار بطن همراه میاورد
به نحوی که در بیضتین جنین یک غشاء و بعد از
تولد سه غشاء دیگر ترتیب و باشد که بیضتین بکیسه
خود فرو نیامده در بطن یا در مجرای مغابنی عنق لکن صاحب
اولاد مثل باقی باشد و بسا باشد بعد از عبور
بیضه از مجرای مغابنی همراه سه دود نگردد و از معبر بعضی
امعاء از بطن بکیسه او منصب و مرض فتق ذاتی
عارض گردد سفن [illegible] است که از جمله [illegible]
بوجود دا [illegible] مجرای منی از ضمیمه بیضه خارج و بابنه
بیضتین در یک غلاف واقع است صعود بمغابنی نموده و
از مجرای او ببطن و بخلف مثانه رسیده و در خلف مثانه
جسم متخلخل واقعند موسوم بحوصلة منی و شعبه از او خارج
و به و داخل میشود و بعد عبور [illegible] و از غده وذی فرورفته
و بمجرای بول داخل منی از [illegible] شرایند [illegible] میگردد
غده

بیضتین [illegible] از مجرای [illegible]

غده وذی غده ایست شبیه بشاه بلوط بوزن
چهار مثقال در قدام عنق مثانه و از مجرای بول و مجرای
منی مثقوب و از دخول اصبع به معاء مستقیم لمس میگردد
قضیب عبارة از جسمیست که در او موه انعاظ است
و در تحت او مجرای بول واقع و نسیج او مانند نسج [illegible]
جسم [illegible] ممتلی و سخت و منعوظ [illegible]
آلات تناسل اناث ثم دان که خصیة النساء نامیده عبارة
از دو آلة انه بزرگی فندق که در طرفین رحم واقع در جوف
[illegible] تکوین اما قرن رحم که لوله [illegible] نامیده شده
عبارة از دو لوله ایست که از طرفین رحم ابتداء و فرج [illegible]
واند [illegible] اما رحم عبارة از عضویست [illegible]
و [illegible] در فضاء [illegible] خلاف [illegible] مابین مثانه و معاء
مستقیم واقع در او [illegible] منعقد و جنین میگردد مهبل
لوله عضلانیست [illegible] مابین مجرای بول و معاء مستقیم
از فرج تا وسط عنق رحم قرار گرفته و در او غده بلغمی
کثیر [illegible] که در هنگام حیض و سوزنگ غده مذکور [illegible] کردند

[illegible]

و در غشاء مخاطی او غضون بهم رسانیده که در استحکام نوله
بتوانند یکبا سیر و با بعضی او در بالای کره فتحه دقیق مشقوق
از غشاء مخاطی قرار گرفته موسوم بپرده بکارت فرج
در مقدم محبل واقع و مؤلف است از شفتین اکبر که در
خارج و شفتین اصغر که در داخل واقع است و در او
زائده است موسوم ببظر و در جانب محبل و تفتیه مجرای
بول طریق عمل آلات تناسل نسوان و این
عمل منیت سوای ترجیت یافتن تخم در رحم و جنین گردیده
بیرون قسم که استحکام مباشره رحم منی را جذب و بلع مینماید
و حیوانات تکه در منی شناگر نه بواسطه مجرای فلاپین تخم دان
میرسند و در استحکام حیض تخم دان پاره شده و لخته
از حبابهای یعنی التکوین او را اول فلاپین جذب
مینماید و در مدت ده روز در رحم میرسانند و در رحم نمو یافته
و از علقه و مضغه که جنین میگردد و دم
طمث عبارة از خونیست که از غشاء رحم و املئه
محبل بهم ماه نشر مینماید

تشریح کیس کبد که مولد صفراست عبارة از غده
ایست اعظم جمیع غدهای بدن در سمت شراسیف بوزن
یک منّ است و در تحت حجاب حاجز و در فوق معده و منطقه
قولون و معاء واقع و شراسیف یمنی را ممتلی ساخته و
شراسیف ایسر را هم در وسط او از صفاق بهم رسانیده
بنحویکه کبد را بحجاب حاجز او چسبیده در او چهار شیار طولی ظاهر
شیار سطحی او عروق کبدی بر او داخل و اوعیه صفرا از
او خارج بنابرین باب الکبد نامند و در جانب سفلی
شیار طولی ایمنی او مراره قرار گرفته و در جانب اعلا
اجوف صاعد فرو رفته و در جانب اعلای شیار طولی ایسر
عروق جنینی سره داخل شده تشریح کیس خارج او
از صفاق پوشیده غدد مولد صفرا و عروق دقاق و اوردة
و اعصاب تشکیل یافته و عروق جاذبه و عروق حامل صفرا
انضاج یافته

لوز المعده عبارت از غده‌ایست شبیه بغده مولد
اللعاب و در خلف معده واقع و رطوبت لوزالمعده شده بمعاء
اثنی عشر قریب بمجرای صفرا داخل میگردد

طحال عبارت از عضویست غددی که عروق وریدی اش اکثر است
از سایر الاتش و در تحت حجاب حاجز در قدام کلیه ایسر واقع
بشکل لوزیست لوبی ۴ ایسر و عروق دم به او داخل و خارج
میگردد سطح خارج او از غشاء لیفی کپسول مانند کشیده علاوه
بر صفاق پوشیده شده و این ماده منقسم میگردد عدیده
که عروق صغار و دقاق مانند طلاوه ابریشم عصبی و
منقسم اولا و عاء سود الکان منهمانه

طول ۱۲ سم الی ۱۳ عرض ۱۰ الی ۱۱ سم عمق ۳ الی ۴ سم وزن ۲۵۰ گرم

صفرا رطوبتیست اصفر اللون اکر مایل بسبزی مثل شوربه
مانند صابون زیبه سهم رسانیده اورده باب الکبد اجزاء
غذا مانند دهنیات و حلویات جذب نموده بکبد برساند و در
کبد تغییر یافته بخون داخل میگردد الحاصل او باقی مانده
صفراست جمله مبدل کیموس بکیلوس و رطوبت لوز
المعده را فائده آنست که کیموس را رقیق و بر هضم دهنیات
اعانه نماید اگر لوز المعده را علتی روی داده دسومتیکه اکل

اکل میگردد بدون تغیر با براز دفع شود براز عبارتست مکر
فضول غذاء آمیخته با بلغم و صفراء و در حینی دفع براز
حجاب حاجز و عضلات بطنی منقبض گردیده فضای بطنی را
ضیق میسازند و این عمل را عصره بطنی نامند در امعاء
سفلی نیز قوه جاذبه و ماسکه هست که از هفته تا چند روز
نگاه داری میتوانند

صفاق عبارت از غشائیست سروزی و بسیار نازکیست
که احشا را با سطح باطنی بطنی موسوم بمراق پوشیده است و از
مثانه عبور نموده و از جانب اعلا حجاب حاجز را پوشیده و کبد
و معده اثناعشر و سطح مقدم و متن کولون را پوشیده و از اینجا بطور
لنگ از قدام امعاء نزول تا قرب لگانه و از اینجا موسوم
به ثربلته بنحویکه روی امعاء را پوشانیده و بعد ثرب منقسم
نگردیده رلا محه صفاق

تشریح و تعریفات بول مانند کلیتین که اخذ نمایند
انه بول را از دم شراین کلیتین دو غده اند بوبیا شکل
احمر اللون یک در جانب ایمن یک ایسر در فضای بطنی

و بهمان گاه کلیه ایمنی بواسطه کبده قدری فروتر و کلیه ایسر در الحد طحال

واقع است جسم کلیه ماده خارجی او احمر و عروق در او

اکثر ماده داخل حمره و عروق او و امل و غشائی موسوم

بکبسلاسی کلیه که بول به وجاری میکردد و بول از دم

شرانیت که بواسطه شریان طالعینی بکلیه رسیده و از

عروق شعریه بول منجذب و منیدفع میکردد و مجرای کلیه

عبارتست از لوله ایست بغلظت قلمی بطول رو رابه از طبقات

مثانه فرو رفته بجوف او داخل کردیده

مثانه که وعاء بول است عبارت از کیسه ایست

در فضاء حاصر بقی در خلف زهار بشکل کلابه در خلف

او مجرف منی قرار گرفته مجرای بول ذکور رسوای هنگام نعوظ

مبطول سه ثره است بسه قطعه انضمام یافته قطعه

اولی بطول یک انجیر از جوف غده و ذی فرو رفته در

جوف و غشاء مخاطی بر آمده و منظرفش او مجرای

منی و مجرای غده و ذی داخل میشود قطعه اولیه عضلات

ذکر بروی محیطنه قطعه اخیر تحت اقضیب موسومه و این

مجرا انجنی یافته بحشقه منتهی کردد مجرای بول نسوان بطول

یک انجیر و نیم است در تحت عضوی عانه با استوامه در فوق

[illegible]

قیصوئیل حمی شیعی مثبی و اضمامسبب تعفنی خون و سهروب 35

میدامنی طب جدید و ورم مغز و روده بعضی تب روده

و اسباب القا شرده بعضی ورم غده روده

مقدمات حمی قیصوئیه اکثر بغتته ابتداء نکرده علامات کسالت

مقدم هم به ضعف شده ابن نقصان اشتها حمیری بودن دلت

و اکمال بعد از چند یوم عموماً در جمیع بدن های دانه سرخ ملو

سیما و ضعف قوا لرزی یا قشعریره مشبه و طول الاشته

غالباً رعاف اسهال با درد شکم کاهی صوت بلجوابه

تب از احلام مضطرب نبض سریع جلد کرم دهان بیمزه

زبان باره مخاطی یعنی با ازابتدا سر خوردن کنارها زبان

بر اشتهائی کاهی تهوع و قی از مواد کدر یا صفراوی

و امریه در شبان ثمایع و در اطفال عطش زیاد شکم درد

ناکت و در قسمت خاصره لایسر قراقری مسموع کاهی درد

رطوبت مخاطه در حنجره جاری کرفته زبان بکلی سرخ و دهان خشک

لب سوزان شکم منتفخ ادرار کم کاهی متعفن هنگام دوم

از روز هفتم تا نهم لکهای عدسی که از فشار رنگ زایل گردد

علامات هنکام اول اشتداد یافته در حالت جوده خفیف

مرضی صداع برطرف در صورت رداءت مرض ضعف بیشتر
عمل بلع با اجتماع رطوبات مخاط در حلق مشکل بهت افزوده
درجه حرارت ظاهر نبض ضعیف و سریع که در هر دقیقه ۱۰۰
و ۱۲۰ و بیشتر در اطفال میزند و درجه حرارت زیاد شد
زبان خشک و هذیان و اختلال عقل دست داده سرفه تابع

هنگام سیم از روز یازدهم تا سی و چهل تبع روز را
در صورت خوبی بتدریج علامات کم بهمه زایل مرض الادرست
عراقی و بی نظیر ترشح دهان مرطوب زبان پاک اشتها پیدا شده
برگردد و حیبی اعتماد بمعالجه لکن باید حالت عمومی به ترانه بیشتر
شد نبض ضعیف اغما عمیق زبان و دندان سیاه منجر
عبار زغنه گاهی حمره در صورت یا درجاری دیگر عارض بطن
درد در شکم پیدا شده تمدع و قی در ورم حاد صفاق
ظاهر بروز ایلی ورم بواسطه سوراخ شدن روده است
با مرغاف صفاق بقول بعض و بیشتر باشد مریض
از هلاکت نجات یابد

مطبقه شناخته میشود بقوت نبض و حمرت و حرارت جلد
و درد سر خفیف شده و رعاف حمرت و خشکی زبان و کو

سرسام شناخته میشود بهذیان و بهم افتادن او تار
و تشنجات بر هم خوردن عطالت در نبض و حرارت تنه
سرد شدن موضعی از بدن استفراغات بلا اراده نزف الدم معوی

محرقه شناخته میشود بضعف زیاد و سیمای عاقلت و بلادت
و اغما و حیبی اولا روی اراده بدن برار و لرد دکمتی سنجر
و باره و درد محرز بان نعفنی نفس و امتلاء ریه و حصبه

اسباب سبب حمی تعفونیه انه میکث) عزبت تغیر عادت
غصه فقر دوری از اوباء جهت طلن سن استعداد و ا
ضعی در قبول این علت دارد در طفولیت تمکن در یازده
سالگی شایع در پیران نادر

تشخیص اجتماع علامات مخصوص حمی متعفونیه انه تبه
رعاف و درد و قراقر خاصره الی اسهال عدد دار و شهد
و لکه های تیفی تهیج طحال

علاج در صورت سرسامی و حرقه انما بر کوت دو طبیعت تا خوب مشوند
حمای معفونه شانجه حتی ممکنی طریقه استفراغ دوم فصد یا عمومی

و موضع بارکشی نماید با شرط بروی شکم در هفته اول غذا برود رچه
و موش رمعی اسماک اشربه مبرده مسهل ادرار و ضع
حرز و لیات با شویه
تبصره در صورت دردی فقط در صورت امتلاء و صفرا د
مسهل در ضعف مقویات در رفع حالات عصبانی افیون
و مصرفات واجب صورت خطرناک سرسام استعمال
مصرفات و فتح و ضد تشنجات

حصبات بطوری عبارتند از حمیات منقطعه و مسری
سرخچه حصبی مشترک شناخته میشود بطلکه ای کوچک سرخ
در تمام جلد متفرق و بی نظم با شرح نزله میخات
و غشاء مخاطی مجاری هوا

هنگام اول اولیتی علامات سرخچه که بعضا بعد
از کونه که دو ایش با چهار ده روز تا اقیم بود ظاهر میشود
تب شدید غالباً بعد از قشعریره عارض شده بطور
اتصال بوده و نوبه با خستگی و حرارت جلد و صداع و سرفه
خشک دریک دریک کاهی با عسرت تنفس نزف خون در
ملتحمه با سیلان دمعه رفتن بینی حاجب بعطسه با فراز
و سرخی غشاء خشک سینه و رطوبت زبان منشوع و مسموم
هنگام

هنگام دوم روز سوم یا چهارم یا دیرتر در صورت غیر
طبیعی و مهلک روز هفتم و یا دهم تا پانزدهم لکه های کوچک
در صورت و بنا گوش در گردن و سینه و اطراف رنگ اول در روز
سیم بمنتها درجه خود رسیده است و طول کم رنگ تر از خلک
و از فشار با انگشت رفع میشود دردکو ننه به عمل میبع تشکیل کوچک
و صدا گرفته لکنا در روز هفتم به رنگ در صورت موجود شده تمام
هنگام سیم که وقت انحطاط مرض است خشک جلد برطرف
سقوط فشور جلد شروع میشود از عرق و هم موست رفع یا کم
سرخچه غیر طبیعی خطرناک با رفقان با خاطی با هذیان
و تشنج و ضعف و اسهال و رعاف های مکرر مشورکه گاهی عوارض میشوند
دیگر

علاج جز سرخچه بشه بحال خود نیک گذارند و در دهن
ربیعی از سرما و روشنائی شدید در خیمه با حفظ و امساک
دادن مطبوخات گرم بنفشه و مصطلکی سینه الآلهای تلیینی
مسهل بر غنی در صورت تنگی نفس بطا خراقیه کاری و قصد
علامات دماغی لا وضع فرزلیات در اطراف

حصبه

مخملک تب بشوری بحمرت ناصع در تمام سطح جلد
و با درد گلوی صداع و قشعریره و حرارت سوزان با نفرت
از اغذیه و قی تابع و یبوست طبع گاهی درد کلیه و افراط
و رعاف اولین علامات منذره مقدمه مخملک

هنگام دوم جلد پوشیده میشود از حمرت شبیه با لکه‌ها
به نقطه که رنگ اینها بزودی تیره تر میگردد جلد خشک
با احساس سوزان و دردناک صورت و دستها تهیج درد گلو
برنگ پرده خشک و لوزتین متهیج که باعث اختناق میشوند
صدا خشن عضلات گردن دردناک غدد زیر فک و عنق
ممتلی چشمان سرخ در دوره به گرتی خواب مضطرب و دوام
تب در اینجا کمتر از سرخجه کم شدن ترشح ادرار گاهی هم

هنگام سیم در روز پنجم جلد شروع به پوست کندن میکند بشره
زبان از باره بکرهنه گشته درگلو بنوابع گرمک در اعضای صور
غیرطبیعی که مرتبه مرض اشتداد یه پذیرفته گاهی بشور
آشکار و بزودی محو غالباً در اینهنگام دردهای حاد
مفاصل درد گلو و تا شر علامات برطرف باشد گرچه
رعاف یا اسهالات مزمنه مقدمه محتف باشند
رفتار مخملک همیشه بیک نظم نیست و با ندرت شرا ز مذکور
ترکیبات

ترکیبات بشور حمرت مخملک غالباً با بثره عرق گز که در
گردن و زیر بغل ظاهر گردیده و در اسهال با سرخجه همراه نماید
باشد که درد گلوی مخصوص مخملک مبدل به زخم گلوی با غشاء کاذب
یا غانغرانیه که ترکیبات خطرناک گاهی ویلا شده که دهان
و مریوار هم فرا گرفته داخل در لوزتین بهم رسیده با التهاب اعراض
بطور خطرناک ترکیب شده

اسباب مانند سرخجه و مسرایتش از آن مرض

علاج گرم داشتن مناسب حالت مریض انتخاب اشربه مبرده
از شربت [illegible] و غرغرهای ملینی با شوربه ارسال [illegible] ولیات
بریا و [illegible] در حالت خطر فصد ارسال زلو بملاحظه درد گلو
احتراز از [illegible] برکردن غسولات سرد برای حرارت سوزان جلد
رشی [illegible] برای حصول عرق مسهلات لازم مخملک [illegible]
جمیع [illegible] استعمال این علاجها بهدرات
و مسهلات خوردن بلا [illegible] از ابتلای مخملک [illegible]

آبله بعد از [illegible] که دواش از [illegible] تا پانزده
روز [illegible] مرض [illegible] میکند [illegible] علامه حمیات بثوری
[illegible] وجع و دردناک در [illegible] قطنی گاهی در سینه و شکم

حمیات نائبه عبارتند از تبها که بفاصله از منتظم معروف بزمان فتور باز آمده با علامات حال ابتدا اسکینه غالباً بیه وخت علامات وهم گاهی کسالت و ضعف و خستگی و صداع و باشنه که نا نوبه دیگر دوام مخنه حمله نوبه اختیار میکند بد فقتی بجنه و شکنی سر و بی اشتهائی و خمیازه ای متعدد هنگام اول قشعریره دوم تب سیم عرق با وجود احساس سرمای که درجه حرارت ۴۳ تا ۴۲ زیاد از حال طبیعی نبض سریع و صغیر گاهی تنگ در دای عضلات و مفاصل

هنگام دوم سرخ بودن جلد هم نبض سریع و ممتلی تنفس ازاد برودت انقطاع یافته مبدل به حرارت و سله حرارت بیشتر از لکه رجه نفیر نکوهه عطش بیشتر افزوده درد مفاصل نقصان یافته از حرارت نشی یا هف طولانی

هنگام سیم خشکی جلد مبدل بر طوبت و بزودی عرق خوش جریان عرق خواشی در حالت بیه امکان عطش تسکین صداع معدوم **اقسام نوبه** غب شطر الغب

یکروز در میان | هر روز یک یکروز معلقین

مواظبه هر روزه

مواظبتی هم در یکروز

ربع هر روز در میان

با ضعف و سهلت و میل طبیع درد گلو بیشتر سیلان دمعه زیادتی عرق اضطراب هذیان

هنگام دوم از روز سیم و چهارم بروز میشود در اطراف لب و صورت و سینه بر جستگی ای کوچک سرخ نزکتان حیات حائل مایع لیموئی رنگ بعد نا رفع شکل باشد که دهان و حلق و منخر لا بر لبه **هنگام سیم** حمی دوباره پس از قشعریره عارض گشته و بعرق منتهی گردید صداع عسرت تنفس هذیان سیلان براق تهیج و سرخی صورت

هنگام چهارم آبله بر آمده خشک گشته خارج شده بی احساس شده تب معدوم شود

ترکیبات که شایع و خطرناک ترین آنها اورام حجرات نغدیه و ورم امعاء دقاق و دیزانتری و نزله های روده ورم ریه

اختیار سرایت نوا عله یا بی دانه ای دیفت سرایه هنگام ریمی (اپیدمیک) که مخصوص فصول گرم است اسپرادیک) که در تمام فصول و در هوا های مختلف عارض میشود **علاج** با سایر نوبه ها نزخیره است

حمیات

نوبه خطرناک مقرونست به نقطه قشعریره با تب و عرق با
غشی پی در پی مکرر استغراق اسهال سیلان وی سبات نیز تشنجات
عروق حرکت در حمله سوم یا سیم گاهی در حمله اول

نوبه جامعه انکازات نوبه بیکدیگر مخلوط تب ملازم
بی قشعریره

اسباب حمیات نائبه از میاسم متصاعد از آبهای راکد
مرداب و هوای متعفن و اختلاط آبهای شیرین و شور
و فصول

تشخیص نوبه اشکالی ندارد مگر در بعضی صور خفیف
نائبه ناقعه

علاج نوبه ناقعه در مدت حمله علاج عمومی اهم مگر اهتمام عرق
اینه گرم داشتن بدن استعمال اشربه گرم و جوشانده معرق
بعد گنه گنه غذاهای مقوی
در نوبه غشی مقوی در صورت امتلاء فصد و صرف خانه وضع
منضجات و در نوبه اقیون پرهیز مقوی گنه گنه با افیون
وارسنیک

حمیات رهیانانه مشتمل بر دو نوع است یک نوع حمی
نوع سیم نوبه ایست اینه اسم شناخته نشده از تب منفصل
و دیگر نائبه تر غالباً در ممالک حاره ذیلا می‌نویسند
تیفوس

تیفوس که هم تب اردو و در بعضی خانه و محبس و ... مخوفه
و جزیره نامیده شد مرضی است اپیدمیک و مسری که ذلیه میشود
از جمعیت مردم و کثافت میشود به سبب بیمار و بثره مخصوص و
تهیج و ورم در موضع غده بنا گوشی

تفصیل بروز تیفوس غالباً دفعی است و اخبار میکنه به
بی اشتهائی و صداع و بیخوابی گاهی از غلبه ترس و هذیان یا تعفن
نفس و دردهای عضلات گاهی تهیج غده بناگوشی
از همان روزهای اول سیماها ملاحظه و بهت قشعریره جزئی
در اطراف رعشه صورت برافروخته سر سنگینی و دوار
جلد گرم و مرطوب نبض عریض به وقت سرعت زبان مترددی
به حالت طبیعی روز چهارم یا پنجم گاهی دیرتر لکه ها
سرخی مایل به زردی شبیه به سرخجه و دانه‌ها ناشی روز اینها
علامات اینه روز ... شدت میکند سینه رنگ هذیان گیج
لاین و زیر بغل ... گشته ... مبدل به اسهال متعفن
با ضعف و سرفه همراه در صورت روائح و خطر زبانه
خشک و دوده منعکس دل لب از ... سیاه فام غده بناگوشی
ورم و رمیه نزف الدم معوی رعاف تشنج

رخسار رنگ عفونی همیشه بنظم خود گرم نیست باشد که از بالا ابتدا
بصورت سرسامی خطر در آمد

تشریح ورم فسیح نلوط غلظ نازکی ورم احشا و غیره ورید

اسباب علامات مگر خشکی گرسنگی ترس تاریکی سرایت

علاج موقوف دانستن سبب کم خوردن جمعیت معرفات
استفراغات خفیف اشربه معطره ضد تشنج ضد عفونت منزل

طاعون مرضیست مسری زمینی و اینکه شکافته شود به
بروز خیارک و دانهای حصبه

تفصیل اول بروز طاعون قریب به آخر روز یا شب اخبار
بقشعریره و صداع شدید و زکام زهیر نگاه خیره بهم کشیده
خطوط سیما حالت بهت و ترس تنفر از غذا و اشربه اکثر
گاه در هوای جماع و نفخ گاهی چند روز قبل احساس میکرد غیاب
این علامات شدت زده عطش شدید رنگ صورت سرخ نبض
بطئ و صغیر و غیر منتظم بروز دانهای نفخ

مرکب طاعون همیشه بیک قسم نیست گاهی نا گهان در میان جمعی
و ابتدا مرض بعد از چند ساعت هلاک میکند زمانه
بسیار دوازده یا سیزده یوم مرض طول کشد بعضی اتفاقات و جمیع
روی میدهد **تشریح** ورم گره کلیون و غشاء مخاط در ملتهب طحال
سرخ خون در بطون دماغ
ابلاب

اسباب اسرار دیگر انکه اینکه ملک فضول بعینی از اشربه
یا دل حیوانی و حرارت رطوبت به حفظ الصحه و تغذیه و میاسم و
تشخیص همان ورم غدد لون و نبض ا د نو به غشی و وبا به اشتباه بلکه
انذار طاعون همیشه خطر رعشه گرفتن صدا سیاهی زبان خواب
غم اسهال نیز فاسد لکه های بنفش و سیاه) تری زبان بیرون طبع
انتظام نبض نشان جودت

علاج شفاعجه خیر خاص قوانه شد مغز در ابتدا ء الیه نان
روغن زیتون و کافور شستشو با آب سرد و سرکه فرو بردن
در آب داغ لیمون شوکت فقار ضد تشنج ذر حالت ضعف اغراق

تب بردد غالباً به نظم در د سر کسالت سرفه کوچک
خشک سرمای خفیف حرارت داغ بستر رشح حرارت گاهی بالای
صورت منتفخ ملتحمه سرخ چشمها اشک آلود نبض سریع عطش شدید
زبان مرطوب سفید قی صفراوی گاهی اسهال در حالت عادی
نبض بطئ در هر دقیقه ۴۰ دفعه چشم زرد بدن بعد از چند روز
زرد در صورت روی چشمها رخطوط سیما از هم ریخته نبض
غیر محسوس خواب طولانی هذیان یا بهت

تشریح اغشیه دماغ مجرا نخیه بلکه اعتنی ... انتزا با دم کبد

سبب برخی از اثر نباتات مخصوص بعضی مواسم منصاعه از نباتات
و دانه میکنند بعضی غیر معتبر به هوا شش عزا جنبی بعضیه را بیشتر مبتلا
ساخته مردان زیادتر از زنان جوانان بیشتر از اطفال پیران
خوبی بیشتر از ضعفاء مقارن اینه عروق مجرا رشحیا شده به
یا سرمای مرطوب سرایت این مرض انکار شده

انذار بتب زرد اسراو یک خطر از ان دمیکند کم نتایج
روائت بروز نفسی و رعاف وخواقی دفته یا الکیمز سرخ
خونیه تخفیف علامات

علاج مقصد عمومی سهلات وهنی حمام سرو ما الیه روغن
نباتی و شحم لعوق عنولات واشربه ترشی ترنگک ... برای
سهرت و باز مهضی است آب و هوا ... از ... شرح
برخواسته واز انجا به نقاطه ... شما فته ...
معونی مخصوص استفراغات مکرر ضعف سریع ... المعاب ...
اسهال عرق وافر تغیر حواس

هنکام اول قی تعفیه غام حاصل وانها ... شبیه ...
یا جو یا برنج یا آب کوشت یا بوجی شبیه به ... منجعه عطش
شدید حرکات تشنجیه عضلات برودت کبودی جلد وناخن
نفس ضعیف و نبض بعضی ساقط

هنکام

هنکام دوم برودت تمام شده حرارت بتدریج مراجعت
... بعضی برگشته ... کمر ممکن است ...
... ممکن است از شش ساعت
الی سه روز علامات ...

اسباب موجبه ... اغذیه ... شیه اثر ...
... حالت کرم ... واخلاط از ...
... وسکون در ... ردیه ... بت ... فر ...

علاج ... رجعات ... در ...
... معروف ... شربت ...
حرارت ... ادویه ...
... مخصوص ...
که ... شفا ...

شفا ... بتزله ...

تفصیل بیان از ... الف ... زیاد
وضعف عضلات وصداع و ... اشتها ...
... در ... سیلان ... سرفه ...

قشعریرهٔ عرضه کاهی شدت تمام سرفه متصل با عسر التنفس طولانی
زکام و درد چشم بر صداع افزوده بعد از سه و شش روز علامات
تخفیف پیدا کند و در یک هفته الی دو هفته اتمام یابد به حصول
شفا آثار عوارض مانند رعاف و رسوب ادرار و اسهال
و عرق تر ریب سیر نیست و خلاف شد او نمی ترکیب
علاج استعمال اشربه گرم و ملینه و معرق و فصد استعمال
مقوی یا استعمال بر غنی معرفات

اورام اختلال عمل تغذیه به تسبیح بدن زنده است
واجتماع ورم دارد و یا زجم موضع و اسباب موجبه منقسم
میکردند به ورم جلد و ورم غشاء مخاط و سرزی و ورم
غدد احشا که عاقبت منتهی به تحلیل یا جمع و فتور یا تقرح
اسباب هوای بسیار گرم ردائت تغذیه و امراض نفسانی
سر ترشح حفظ صحت و دوش نبودن سرایت
علاج تدابیر داخل و خارج ضد ورم استفراغ
موضعی اخمده تغسیل الغیه های مخدر و مبرد باش
معرفات استحمام با آب معدنی

امراض

امراض جلدی ۶ اکزانتم ۱ وزیکول ۲ بول ۳ پستول ۴ پاپول ۵
اسکام توبرکول ۷ اکزانتم مجردا بوشتی

حمرهٔ بادسرخ حمرت عنبه و تهیج نسیج تموه زیران
حمرهٔ ثابت یا بیرنگی اسباب خارجیه ناشیه ناشی اغلب
اشعه اوا رشد و حمل و سرایت از غیر حمرهٔ بیرنگی عرض العلی
ان ذبح بمعنی زخمی با عوارض نفسی و ورم دهن و حلق
ان زبح حلق از اثر موضعی سرما یا رطوبت جنین بیکلو ... کنه
غشاء مخاط در خشونت و خشکت و سرخ گاه بلع عضله زرد
فامی بموضع ستور چیبرها این علامات گاهی بیه صداع
بار زفتی در بعض خشک و حرارت کم تب تهوع اشتها نور
در اطراف عمل بلع با زحمت درد تا بعض در زاویه فک
تا گوش گاهی ورم تنگنای گلو تا حلقه ولی خشکت زخم
منع تنفس زیر سطح تا مدت اکثر دو روز منتهی به تحلیل شود
تا بیره یا به نکس گردید
علاج قصد موضعی هزد ... الاتمام غرغره بر بهتر خنده ا
مقل از ابتداء جهنم منع تحلیل رم ممکن نباشه تعجیل در کشودن
دمل نکوه مطبوخات یعنی غرغره ...
انا زین ما نغراتی با اثر ین غشا کاذب ضیاف گاهی ترکیب

ورم حلقوم تشنجی خناق کاذب (خروسک)
علاج با رعیه اشنفته و راب گرم تجزیه راب گرم معرفات ...
مقل و سمل مخدر ... بود ر ...
برنشیت نزله مخاط ریه و عبارت از ورم غشاء مخاط
قصبه و شعبات آن مشتمل بر برنشیت عمومی برنشیت کابیلر
سیأ سرفه که برنشیت تشنجی نامند و برنشیت با غشاء کاذب
که منسوب بخناق است تفصیل اخبار ریوی برنشیت
شعب با سرفه خشک و تنفس و احساس حرارت حلالی در
قدام سینه بعض نفث ابر سبز رقیق خاکستری بس ا
شتها کم سرفه بیرون کم و سخت و زرد فام مرضی حجر
در یک هفته یا دو هفته منتهی بشفاء چون شنه بیر با شه
و حبیج و التهاب درخلف عظم قص یا ازینت شانه
کشیده نفس موجع و موجب سرفه گاهی شق
برنشیت کابیلر موجب آثار مهلکات می گردد و باورم
ریه و سعال و درد و ترکیب میشود و این مرض به آسانی
خوب میکند برنشیت مزمن که نزله مزمن و خشک
نامیده شود انتفاخ شعب ثم تفصیل برنشیت مزمن

علاج برنگشت خفیف خود شفا حاصل نماید علاوه دور
داشتن سبب موجبه و عمده است پرهیز نمایند [illegible]
ضد ورم اشربه مصطلح سینه معروف بیخ فصه [illegible]
جلبه [illegible] درد حار در عسرت نفس ادویه
مخرجه از قبیل عفص و کرسی و [illegible]

سیاه سرفه طرق شروع سیاه سرفه مختلف
تا مدتی برنگشت ساده گاه بگاه سرفه تا پنج و شش
روز امتداد یافته پس بشروع حمله سرفه بجیغ [illegible]
شب کم یا معدوم لیعه خناق و سرفه صفیر دار
گاهی از ابتدا با جمیع علامات

اسباب بروز قبل از رسیدن دوهی دندان در جوانان
و پیران که در طفولیت مبتلا نشده عروض با نقاهت
سرخچه و حصبه بطوریه

علاج [illegible] بلادن کلوزم استحمام بر اب [illegible]
تغییرات هوا

خناق

وخناق ورم گلو و حلقوم و قصبه ریه با پیدایش ورم
غشاء کاذب غشاء مخاط مجاری هوا که موجب خفگی حلقوم است
تفصیل خناق که اغلب اطفال را مبتلا میسازد تا پنج
و شش روز دوام ابتدا [illegible] درد بلع [illegible] در گلو گاه بگاه سرفه
نزله ظاهر شود علامات ورم گلو بتدریج افزوده چنانکه گلو را آشکار
کنند غشاء کاذب بروی لوزتین و پرده حلق و قعر گلو ظاهر و
غدد حلق ملتهب سرفه خشک و خشن مخصوص در تنفس حالت
خفقان با فقدان صوت و اشتداد صوت [illegible] از حلقوم
مسموع اخراج نفس طولانی حمله سرفه عارض خناق [illegible]
تا نوبت امراض شل [illegible] و سیاه سرفه
اسباب سبب معلوم نیست غالباً عروض در سن طفولیت
از دو تا هفت سالگی شایع و در جنس ذکور بیشتر در سرایت [illegible]
اتفاق [illegible] مرض به منظر خناق [illegible] چنانکه مرض و حمله مبدل [illegible]
طولانی گردد و منجر بهلاکت است
علاج ازاله غشاء کاذب از [illegible] خون [illegible]
موضعی [illegible] و [illegible] استعمال داخل بر گلو [illegible] غرغره
[illegible] نفخ مرکب [illegible] و [illegible] زردی
اسیه [illegible] خوردن [illegible]

ورم معده: نزله معده سوء الهضم از بسیار خوردن و زیاد
سرد و گرم بودن غذا مواد سمیه بر حیوانات و تجربه اغذیه ناسازگار الکل
ترکیب تلقین خردل و امراض حاده

علامات: تلخی و بیهوشی در دهان بیمیل بودن بغذا تلخی عطش
عطش [illegible] از مواد غذائیه [illegible] در معده گاهی [illegible]

علاج: نزله حاد خفیف معده لاحقه امساک استعمال اشربه
ترش [illegible] مقوی [illegible] تلخی

ورم مزمن معده: نزله مزمن معده [illegible] زیاد از نزله معده مذکور

ورم معده سمی: بعد از خوردن سم حرکت بوجع شدید
تحمل ناپذیر [illegible] از مواد غذائیه عطش بسیار [illegible]
زبان [illegible] خواق تنفس مضطرب و میان [illegible]
و نفخ شکم

علاج: استعمال تریاقی سم

ورم امعاء دقاق: این مرض مشتمل بر نزله اثنا عشر
و دقاق مشترکت [illegible] اخبار [illegible] به تغیرات خفیفه اوجاع
[illegible] بعد از خوردن غذا یا در آخر هضم [illegible] اسهال
براز متغیر [illegible] زبان [illegible] و غیره [illegible] باره
عطش [illegible] از حوالی ناف [illegible] شکم
اسباب زهرهای مختلفه [illegible] اثر [illegible]
علاج

علاج: معالجه ضد ورم عملیه روده مسهلات ملحی [illegible]
[illegible] اشربه لعابات البومینی [illegible]
وضع یخ بر روی شکم [illegible] زیر جلدی [illegible]

ورم اعور: غالباً از تحریک مواد برازی یا وجود جسم خارجی
برآمدگی شکم با [illegible] در موضع خاصره ایمنی غالباً [illegible]
در این موضع [illegible] صوت [illegible] حرارت درد
از ناف بر آن لاحقه [illegible] بطرف شکم رفته وجع [illegible]
گاه مواد برازی مخلوط با خون [illegible] شکم منتفخ و فی
[illegible] در صورت [illegible] مرض [illegible] اعور

علاج: مسهلات [illegible] ضد ورم یخ [illegible]
[illegible] ذو سطح [illegible]

ورم غشاء مخاطی [illegible]
[illegible] دفع بلغم [illegible]
[illegible] ترک [illegible]
سبب [illegible] مواد [illegible]

علاج: مسهلات [illegible]
[illegible]

[illegible]

مننژیت ورم اغشیه دماغ و نخاع اضطراب حمی صداع
تب نکاه اطفال نه هذیان اغمی تشنجات ضعف
اسباب رضیت نادر صدمه به سر و شکستگی استخوان آفتاب
افراط در الکلیات حمیات عفونیه
علاج فصد های مکرر زلو بزائد حلمه و بیت سر کمل الفصه سیلان
بزاق مسهلات شمع ذراریح
ورم صفاق غشاء سروز جلیل احشاء بطن است ورم صفاق مزمن
ورم صفاق زنان تازه زائیده قشعریره وجع شدید در یکی
از نقاط شکم قواق تهوع نبض خفی لمس موضع المی یا به شکم
متهیج از پرکوسیون صوت رطوبت ... کاهی طبیعی
اسباب عرض آفت احشاء سرما خوردن حبس طمث یا سقط
در اطفال جدید الولاده ورم در ناف سره
علاج در قوب ... زلو یخ ابرودکش زیر جلدی مرفین مسهلات
دهنی از بهر شمع ذراریح یا الیه جیغ یه شربا ... ترکیبات زیبقی
ذات الجنب ورم غشاء سروز جلیل ریه جنبی سعال یا سته حاد یا مزمن
ذات الجنب حاده عموماً ابتدائی دفعه در یکی از نقاط سمیلو غالباً
در حوالی پستان درد شدید با عسرت نفس سرفه خشک که جمع
حمی قوی خارج تحت سفینه اسکولتاسیون از ابتداء انقطاع
صوت حمی ترشح حاصل شود مورمور جدا با صوت کدر
در اندر ترشح بیشتر کردد رسد صوت زیرتر و طبیعی

کمتر کاهی حرف زدن از موضع مرض یا ننه طنین سمع مریض
به پهلوی سالم نتوانند خوابید تب از ابتداء کم یا هیچ سپس بعد اجتماع
عارض شود باشد که بعد از جمله خفیف و سرفه رنم تشعب قصبه لوله
بیمار که تخفیف در حالت مریض داده ورم پلور اصلح غالباً
در یک طرف سینه و در دو طرف عرض و ترکیبات از مرض دیگر
حتی ورم پلور در جزء دیافراغ باشد محل درد تا علی سینه است
اسباب اثر سرما امراض حاده مختلف تب و ضع جمله درد و حدت
انقلاب مرض بی خطر است چون ورم عمومی باشد و ترشح زیاد
اگر از ابتداء ورم غشا دفعه بطی بود خطرناکی کمتر
علاج فصد عمومی و موضعی زلو حجامت شمع ذراریح بر ناف
اشربه مدر ابرودکش زیر جلدی
پریکاردیت ورم پرده خارجی قلب عبارت از غشاء
سروزی است که قلب ... مانند
عسرت نفس و طپش قلب و غش ابتداء کرده حمی اصلح با حنه
بقشعریره و دردی شدید یا مبهم که از زیر قصبی بیازو کشیده و با
شکم تهوع کاه جیب استفراغ یا خفه طپش قلب از ابتداء زیاد
حرکتش ضعیف و نبض شدید نبض کاهی عظیم کاهی صغیر

از اسکولوزیس جنب اضطرابات دلزرش سطحی منتشر ضربات
قلب زیاد در پریکاردیت حاد صوت مخصوص خشن که دلیل است
بر ورم پرده داخلی گاهی تشنج بخار و دایع باهم باشد صوت
قلب زیادتر شود قرار و صوت چرخ آسیا شنیده میشود بالمنتهی
انتهای مرض حرکات تشنجیه و هذیان اغماء بمرگ کند اگر حمی قطع شده
عرق نفس تمام رطوبت ترشحه جذب برآمده که موضع و کدورت
صوت برطرف بشفا انجامد
علاج منع ترشحات مایع استعمال مسهلات مرخی
از مرطب اشربه مرطب و دود رطوبت مسکن بر موضع قلب الیه
روغن ... شمع برای صنع یه در صورت ضعف و خفقان قلب
انهدام ... جنیخ داجی ... که کنیاک یا دیگر
ختمک ابرودک حرکت
اندوکاردیت ورم پرده داخلی قلب در صورتیکه
کاهی در جوف قلب حاصل شود بس ... صورت اضطراب و غشی
ظاهر شود) صوت دمعه ... ساده یا مضاعف خشن شنیده
شود علاج ... پریکاردیت ... دارد
ورم ... مرضیست نادر ... کاهی جوف ...
محدود ... چنانکه رشته ... احساس شود درد
سوزان و عمیق موضع ... علاج فصد ... استحمام

ورم وریدی حین احمال ساده باشد پرده داخلی ورید متورم
علامت ثابت آن انجماد خون است در جزء متورم ... بجوف ... شده تو
یا سوراخ نشود علامت درد ... حصول رشته سخت ... گره
دار و کبود (از صدمه و جراحات) ضد ورم فصد زلو
روماتیسم سه گونه است اعراض ورمی در عضلات حاصل از
اثر سرما ... ورم گلو و ورم بلور ... و کاردیت ... وجع
عضلات دوم مزاج [illegible] مخصوص شبیه به نقرس سیم
ورم نسج ... الا ... حرکت روماتیسم مفصلی و عضلانی
روماتیسم مفصلی حاد است یا مزمن حاد به سه صورت دیده شود
درد ... باشد ... بدون تب در مفاصل ... بعد
ظاهر با حرارت و ورم جزئی یا بدون ورم و ... تب شدید نشود
آنرا ... بکلمان داده
روماتیسم مفصلی حاد که تا چند روز شده
با عطش و صداع و وجع ... اند ... اندوکاردیت
یا پریکاردیت گاهی ... و ... یا ... دماغ
ظاهر شود هذیان اغماء تشنجات ... بر خطر مرض افزوده
بالجمله از چند روز نقل بکلمان نشود

٣ — روماتیسمی که در یک مفصل منحصر باشد اختلال عملی
آنست رمی شرف یا التصاق سطوح مفصل یا تورم آن ظاهر
نشود اسباب اثر سرما در رطوبت و خستگی عضلات و استعداد
بزرگ وراثت بودن و صاحب مزاج لنفاوی بودن

علاج

اورام احشا مشتملست بر ورم مرکز عصبانی و ریه و قلب و کبد
و کلیه و طحال
ورم دماغ سطل بطون مختلف است اگر ده حرکت
وحس و شعور بیک ناگاه باهم یا جدا جدا اختلال پذیرفته
صداع دوار اضطراب بیخوابی تشنج بهم افتادن آواز
تکلم خراب شدن قدرت بر یافتن کلمه برای حرف زدن [illegible]
اسباب جراحات یا بشی طوله آفتاب و آتش کثرت اعمال شعور
اعراض نفسانی کاری استخوان کله یا ورم رمی گوش و مغله مسکرات
علاج ضد ورم فصد و زلو از پشت گوش [illegible]
ورم نخاع ورم رشته نخاع از پیاز تا انتهای نخاع حادث
یا مزمن یا ساده یا مرکب یا اصلی یا عرضی
تشریح ورم در جرم نخاع اما نوع دماغ ورم ظاهر باشد
مقدار رخوه و یا تمام جوهر در تماشی باشد نخاع اره و رنگ خون مرئی
باشد صلابت یافته و یا هیچ پر توری در موضع
تفصیل

تفصیل باشد که ورم بطور مختلف نسج نخاع را ضایع کرده
و هنوز تغییر عمل که دلالت بر این مرض کند ظاهر نشده باشد که یکدفعه
آنست برق رفتار کرده حرکت و حس و زنده که ماند لا بر برد و مهر آنست
این مرض احساس خستگی درد اوجاع بهم و قشعریرات تا عطل
و حس و حرکت مورچه در اطراف ستون فقرات بعد از آن تشنج
یا ضعف یا فقد حس لمس چنانکه بعضی خاک شده زیرا که نخاع
حس نکرده الا مربوط و عضلات فلج گرفته چنانکه یا
مفلوج را مجاز نه تا دفتن که موضع متورم نخاع بکلی تاکنده
مستلم باشد حرکات بی اراده در عضلات دست سینه و دراغ
مرض فلج حرکت و حس از پائین ببالا میرود سینه خفیف
بهم کشیده که گوئی کمربند آهنی بدان کشیده اند شفای کامل نادر
نیست
اسباب ضربه و ضغطه یا جراحت بعد از عمل یا خستگی در راه رفتن
شهوت افراط در جماع سرمای زیر اثر کلینی و غیره
علاج خفیف حب بلادن تا بروز سمی از درد کوه و رویت ابتدا
آب در دکش زیر جلدی اترینی در موضع فقرات مرهم و رم نقطه
مرهم ... سرآلیغ مرهم و شمع بلادن مکرر
هر روز مطلا سوم الکمرنگ

ورم ریه ذات‌الریه ورم ریه حاد یا مزمن منحصر بریه
یا مرکب با ورم پلور در هر دو ریه یا یک طرف در مرکز یا بالای
ریه موضعی یا عمومی نزله یا صفراوی

تشخیص ۱ ممتلی شدن ۲ کبدی شدن ۳ رنگ گشتن

تفصیل ۱ ورم ساده حاد ریه دفعتاً و رمیتاً سلاخی [illegible] مقشعر
شده دیگر تنگی سینه و سرفه تب بروز شده تنفس قوی
۲ یا بیشتر زود در پیشانی درد شده عطش زبان پاره سفید
تنفس سریع با گرفتگی سینه غالباً در یک طرف حوالی پستان
از حرکت تنفس و سرفه اشتداد به نزد روز اول یا دوم نفث
مخصوص لزج ملتصق بالای حباب هوا و از دخول خون بار رنگ
زنگ زردی گاهی زرد فام گاهی خون‌آلود از پرکوسیون
صوت گرفته و کدر گاهی طبلی بعده سهل برای گرفتگی

اسباب اثر سرما عوارض امراض حاد یا مزمن خصوصاً تبها

تشخیص حالت تنفس بال گرپیتانت درجه اول
سوفل درجه دوم و سیم لرزش صدری

انذار در جوانان کم خطر ترکیب با امراض دیگر و پیران و طفل
خطر علاج برای تسکین [illegible] مرهمی مطبوخ سکنی یا معجون
دیگر [illegible] انتیمون [illegible] معجونات [illegible]
در اشخاص قوی فصد یا حجامت موضعی کفایت در ضعف

در ضعف ارسال مشمع [illegible] بلغم [illegible] اسکان

در ورم جگر

ورم کبد سببش از اثر اسباب خارجیه مانند
جراحات ورود ضربه و ضغطه بر پهلوی راست و از اسباب
داخله مانند طریقت رنگ مراره و دخول کرم در جرم کبد
و ورم احشاء مجاور دخول ذرات حاصله از موضع متعفن
و فساد در وریه باب چنانکه در [illegible] یا دخول قطعات
پوسیده یا غانغرانه در شاخهای ورید ماساریقا که منفذ
از ورید باب و متوقف شدن در اقالیم حاره زیادتر
در ممالک معتدله تشخیص مزمن در امراض جمیع شعب
مجاری صفرا بمواد منجمد البومینی انباشته پس رنگ شدن
کبد و دخول کرم [illegible] از عدس تا قدر تخم مرغ

علامات قشعریره تب شدید اغلب بنوبه در [illegible] و تب
شدت کرده در بعضی حال درد در پهلوی راست ظاهر شده
عسرت تنفس سرفه خشک تا صفراوی چون [illegible]
باب شده همراه باشد با [illegible] صورت مریض
شده علامات کبر حجم کبد ازدیاد [illegible] مریض [illegible]
در اسهال و یبوست و هزال [illegible] دیگر [illegible] علامت [illegible]
بنا علیه باید تا علاج ظاهر ساخته شود تشخیص از [illegible]
اعلاج کنی

دمل کبد برآمدنی که در پهلو ظاهر میشود و بواسطه فشار سر مجاری
صفرا موجب یرقان شود

علاج در صورت حدوث ورم نرم انضاج آن و بعد از انفجار
مسهلات مکرر کمی مسهلات برفق و در صورت مزمن شدن بیرون آوردن بعمل
شراب آشامیدنی و اندکی که بالیدن اسانس ... [illegible]

ورم مجاری صفرا سبب معمولی سرما و اثر فصل بهار و تاخیر
علامت ابتدا مرض بهم خوردگی هاضمه و سپس یرقان خفیف که
کنار رود حتی عفونت ... [illegible] ... از ... روز
روز یرقان از صورت و ملتحمه و غشاء مخاطی زیر زبان
ابتدا کرده پس در تمام جلد ... اطراف احشا را زرد کرده
اسباب ... میدهد اشتهاء ... [illegible] ... زرد در جلد
... دوامش از ده تا پانزده روز

علاج مسهل پرهیز اشربه ترشی اگر یرقان باقی
باشد مسهل روغن ... [illegible] ... مجاری صفرا

ورم کلیه به دو قسم ورم خارج ورم داخل
ورم حاد کلیه غالبا بعد از ... [illegible] ... التهاب
و عطش و دردی در قسمت قطنی از یک طرف یا دو طرف
از فشار ... [illegible] ... طرف مبتلا بطرف
حلقه مقابل ... درد در مثانه ظاهر شود ادرار کم
و با زحمت

و با زحمت خاصه در وقتی که هر دو کلیه مبتلا باشد ادرار گاهی
دارای البومین و خون

اسباب صدمه جراحت اجتماع ادرار افراط در ... [illegible]
اثر زراریح ... اثر سرما

علاج فصد موضعی ... [illegible] ... مسهل ... اشربه
لعاب ... حمام ... گرم پرهیز از اغذیه حیوانی ... [illegible]
... اشربه مقوی و ... [illegible]

نزف خاص عبارت از ... [illegible] ... در کودک
نزف الدم ... [illegible] ... نزف الدم ...
... نزف الدم ... [illegible] ... که
... [illegible] ... نزف الدم ... [illegible]
نزف الدم گاهی ... [illegible] ... از مجاری ... [illegible]
... نزف الدم ... [illegible] ... و حرارت مفرط
نزف الدم ... [illegible] ... و امراض ... و مزاجی
نزف الدم دماغی ... [illegible] ... عبارت از ... [illegible]

سکته (عبارت از ... [illegible] ... دماغ ... [illegible])

تفصیل نزف الدم ... [illegible] ... سکته ... [illegible]
... صورت ... [illegible] ... نفس ... [illegible]
... [illegible] ... دقیقه ... [illegible]
اگر ... [illegible] ... در حرکت ... [illegible]
گاهی ... [illegible] ... در حرکت زبان ... [illegible] ... الاراده ... [illegible]

چنین ترشح آنها باشد حس و حرکت بشوند اول در پاها بعد دستها را غفلت بعد
بعد از مدتی طولانی تشنجات حاصل گشته غالباً کسیرا که فعلاً سکته عارض
شده تنگی سکته مکرر است
اسباب استعداد مزاجی اشخاص چاق و به کوتاه گردن افراط در الکول
اعراض نفسانی و غضب و درد
علاج استفراغات دموی زالو مسهلات جلدی وضع خردل کف پاها بادکش
الیه‌ها پاها گرم کردن مسهل انیمون و ملحی گرم داشتن پا
ملینه نخوردن زیر سر
نزف الدم نخاعی مرضیست نادر و بطریق نزف الدم الدماغی است
نزف الدم الریه سکته ریه آنست نزف الدم دماغ موجب مرگ ناگهانی
شده گرفتگی و خفقان و درد حاد در سینه سرفه با خارش گلو و تنگی
نفس نبض سریع و سرگیجه از سرکوب سرفه صورت که در گاهی زرد
اسباب سیلان حادی سرمای سخت ضربت بسینه شغل دوار
ریه و به کار انداختن و لوله آنست تنگی مجرای بطنی دهان موجب طلب نزف
الدم در جرم ریه
علاج فصد تا تنفس و حجامت سینه و بادکش و مسهل اسکل و مسهلات
دلال ترتیک و شوره بمقدار زیاد
سیلان معدی خروج قی که رنگ شبیه سفیداب تمر با حالت غش
علاج شربت ذغال گوشت خام
سیلان معوی اسهالات زیر شدن ترشح غدد معوی از اکثر
سرما یا گرمای طبیعی یا مصنوعی ایلاف به هضم در اطفال برای سخت دندان
با ... عصاره را ... کاشت ... که مسهلات ملین
سیلان

سیلان معدی و معوی وبائی شکل اسهال تغیر و اسهال
از مواد غذائی و رطوبات گرانه متعفن با درد دل شدید و قی
و خناق و عطش که اسباب تشنجات و غش شده منجر به هلاکت
اسباب خوردن اغذیه بد هضم اکثر سریع دار
علاج یخ و حمامات و ضماد تریاق مقویات تریاق افیون
استسقاء عبارتست از اجتماع مایع شبیه به سرم خون در تجاویف
بدن یا در نسج خلیط زیر جلد یا احشاء بملاحظه مکان مختلف
میشود معالجه استسقاء تا علاج عمومی شده مبنی بر علاج مرضیست
که موجب شده در طریقه ضمه استسقاء استعمال مسهلات و ادرار
و معرقات بزاقی و مدرات و مسهلات جذب کننده مثل ... ظرف جلد
اسکال طحال و ضعف اعلال مسهل ضعف مقویات و بعد
زدن فشار بالیدن اورام لافو ردار
امراض عصبی امراض باشنه اعصاب یا اختلال دائمی
اختلال حس و حرکت و شعور بدون ورم و آفتی در اجزاء بدن
و به چهار رکن تقسیم شده ۱ اوجاع ۲ تشنج ۳ تشنج ۴ جنون
اگرچه بعضی امراض موجب مرض عصبی شده چنانکه ...
دماغ نزف الدمهای مختلفه ترشحات رطوبات سرد
امراض عصبی نیز به چهار قسم منقسم ۱ مرض عصبی حسی ۲ و حرکت ۳ اعمال نفسیه ۴ و شعور

درد عصبانی درد تیک یا جنبهٔ بینا از عصب حسی بودن ورم اهمیت علامتی
علامات اصلی درد است که بلا مقدمه با احساس برودت و خارش
و سوزش و تیر و کسالت عمومی و برودی درد شروع کرده که زیاد
از سر عضو برآرد و از یک نقطه به نقاط دیگر امتداد یابد و مدتها
بسا در یک روز بعینه و بسی بلکه زیر بر در بعینه و چند ساعت
تکرار یابد

اسباب استعداد مزاج سرمای مرطوب در بعضی آفت موضعی
مانند زخم خوردن دندان التیام زخم میباشد و در بعضی مبتلا
علاج مسکن برنگ که ملح مرفین بموضع یا تزریق آبه زیر
زیر جلد مرفین یا ازوحینی مسکن و غسولات مخدره الکل نسیه
قطع و داغ عصب مثلا اعینون طرابلسی سرمور کلال کره کند

عرق النسا در وجع عصب نشیمنگاه

عرق النسا در وجع عصبی است که در شاخه آخری شبکه قطنی عجزی
و شعبهای این شاخه مانند اعصاب خلفی لگن و ساق اظهار

تفصیل معلوم متصل بجوار رانی واحساس میشود سوزش
در یکی از اطراف شاخه میشود در اول تا مدتی بهمین حالت
بماند یا بزودی درد امتداد کند از ران تا انگشت بزرگ
پا که بجای عادی تیر کشیده نقاطی منتشر که از شاخه با آخر
شعبه مثل موضع قطنی عجز خاصره و اطراف تمام شعبات خلفی
ران حالت ران و حفره کبرا و صغرا و زهره تا پشت انگشت
بزرگ پا

اسباب ورم وردان شایع شد ابتلا اثر سرمای شدید بعوض
صدمات خارجیه

تشخیص تفاوت با وجع الورک محدود بودن تا زانو
درد عصبانی در وجع عصب جلد در در عصبات عضو و کردن
در وجع سورت شکم معالجات و بیانات کلیه اوجاع
عصبی یکی نیک

صداع شقی ریضت در یکطرف پیشانی یا سر
اوجاع عصبات مختلف است به تنکه محدود با امتداد شاخه
عصب مخصوص مثلا همان اختلال معلی و درد اعصاب
ترلانه به شمار است

تفصیل اخبار کنه بکسالت و بهت و سنگینی و بعد اشتها
و تغیر برودت سرمای عمومی بدن در فردا آن عارض میشود حمله

اسباب استعداد ارثی بودن در زمان تا تغیر
بحسی صورت قلع جزئی از عصب زوج پنجم
بحی جلد **علاج** بسته به سبب است مثل اثر سرما
یا ضربت شدید **علاج** رفع سبب از کار مسکن مخدره
الکتریک الیه آن حرکات

اختلال اعصاب حرکت عبارتست از تغیریه که در
حرکات قوه اختلال بهم رسد یعنی تشنج که قوه قبض
و لبسط عضله دران زیاد شده و دیگری فالج که قوه عضله ضعیف شده

تشنج اعصاب تعریف اختلال اعصاب تشنج قبض شدن
بی اراده یا دوام مختلف که اثر خاصه دارد گاهی عرشه
و تکان سریع گاهی جمود که موجب گرفتن عضلات نا بعضه
میکردد بسته شدن مشت خمیدن ابهام و افتادن اطراف
قلت پیکر [illegible] سخت یا مضطرب و سبب یا مرتعش
یا [illegible] زبان گرفته مخارق عمر [illegible] لرزش یا

[illegible]

فالج اعصاب که با اسم سکته عصبانی میخوانند
رفع سبب ازالت شمع الکتریک حرکات

اکلامپسی لفظ اکلامپسی شامل است بر تمام تشنجات
ساده [illegible] و صرع و غیره اکلامپسی [illegible]
وضع حمل و اطفال

تفصیل غالباً در آخر مدت حمل یا بعد از فارغ شدن
یا موقع [illegible] دوا را اضطراب حمله تشنج اولا گرفته
زبان از دهان بیرون آمده یا در زیر دندان مجروح شده
بس از ربع ساعت لرزش عضلات کم حالت طبیعی مراجعت
یا بروز [illegible] حمله اولا گرفته

اسباب

اسباب تعیین سبب [illegible] شکل غالباً در زنان عصبی مزاج
بواسطه ارث یا حمل اول بواسطه تنگی فضای لگن یا عوارض
و ترس از زائیدن و سهل کاری قابله یا ماندن جفت در رحم

علاج فصد نه بیرلیت که حملهای تشنج زائل شده [illegible]
حمله [illegible] هم مانع تشنج است ادویه [illegible]
جمله [illegible]
بر مورد الکرال

اکلامپسی اطفال تشنجات غالباً بدون مقدمه
حالت مخصوص در نگاه پیدا صورت و بنفش لب و غیره که جسم
منقبض [illegible] و میان برود

اسباب اعراض نقصانی [illegible] دور دندان حمل یا شیر دادن و فشار
معتنی بینه ناف

علاج رفع سبب اگر از دندان باشد شکافتن لثه استعمال
شربت خاصه [illegible] اگر [illegible] بر زالو [illegible]
کلرال تغیر شیر از شیر [illegible]

کبوده [illegible] تشنج آخر [illegible] دوم طفولیت

تفصیل [illegible] قبل از شروع تغییر در حالت و خلق بهم رسیده
اطراف [illegible] ضعیف یافته یا [illegible] تشنج گاهی [illegible]
[illegible] سر [illegible] اراده [illegible] دهان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بیرون برده [illegible]

[illegible]

گاه احساس بی‌درد سر و طپش قلب کرده دختر ۱۴ ساله‌ای
چهار سال در بهار مبتلا به این علائم گردیده
امتحانات اسکال طمث زنان عصبانی جلبی ترس کرم امعاء
هرز تشخیص اشتباهی با بیماری فلج یا رعشه ممکنی ولی
در کره خوشترکت کم نیست ملکه بیشتر ها میباشند داشته‌اند ربیع
رفع رفع اشتباه می‌نمایند در کره اعمال شعور را مختل
نیست بعکس جنون و حالات مانی تشنج
انذار حیوان خطرناک نیست
علاج در اغلب [illegible] آهنی و داروها
وسیالوزر [illegible] افیون استنشاق کلرفرم انیمون
برمورها الکتریسیته
فلج رعشه جمود تشنجی [illegible] یا تشنج عضلانی
جنبه ان تفاوت در تفصیل و معالجه [illegible]
[illegible] مرضیه عضلانی با تشنج مدام و جمود
مخصوص عمومی یا موضعی که لعبه و رد جراحت
یا بیرون هیچگونه آفت خارجی ظاهر شده آثاری
که دلیل بر حدوث این علت باشد جمود موضعی در گردن
و فک و اشکال در حرکت سر است [illegible] در عضلات
نقیه و اطراف سر است [illegible] به شکل [illegible] حرکت
افتاده [illegible] جمود که از مدام است ولی [illegible]
دارد

دارد که تشنج افزوده شود
علاج در کزاز جراحتی اخراج جسم خارج [illegible] و
شکافتن جراحت یا قطع عصب مجروح در کزاز سم
حاصل از استرکنین [illegible] ناتنه کلرو برم
و [illegible] کزاز اطفال که از اثر سرما باشد در معالجه
همه‌ان فرقی نیست از استعمال برگ تنباکو که ده
برگ خشک تنباکو در ۵۰۰ گرم آب دم کرده [illegible]
[illegible] از یک [illegible]
داده شود
(اداء)
صرع اختلال عصبی تشنجی است که بصورت حملات دائم
و [illegible] شعوری گاهی [illegible] ناگاه از اثر انقباض
ظاهر شده [illegible] درجه [illegible] زمین [illegible] از ابتدای طفولیت
تا پیری ممکن [illegible] به [illegible] دوار که ناگاه شعور و اراده
در میان حرف زدن یا کاری دیگر معوق [illegible]
هر گاه [illegible] و [illegible] گفته [illegible] از جنبه [illegible]
رفع شده بعد از آنکه چند سال دوام [illegible] از [illegible] صورت تغییر
[illegible] حمله مخصوص ظاهر [illegible] بیرون آثار در بعضی [illegible]
دقیقه قبل از حمله خیالات و چیزهای مختلف بنظر می‌آید از [illegible]
رفتن بزمین خورده حمله شروع [illegible] سر [illegible] اختیار بگردید [illegible]

صورت برشته لبها متشنج مگر از یک دقیقه حرکات تشنجی بر وجود
عموم مبتلا گشته تشنج فک لجه موجب سائیدن دندانها شده
که گاهی شکسته شود لب مزاق وکف مانند تشنجات به ضعف
مبدل عضلات مسترخی نبض بزودی موقوف مریض دراینجه
فرو رفته از درد سر وحشت شکایت داشته بزودی تخواب
سنگینی وطولانی رفته گاهی چنین بی حال میان حرکت فاصله
بهم آشنا استعداد وتحمل ارثیه مزاج عصبانی وضعیف حرکت
طمث عصبه کلا غضب افراط در جماع واشربه الکل
علاج اگر سبب ظاهر شود بیدا ببرد در غش سعی کنند جلد ازرا
جلیه از موضع مخصوص اینکه متشنج ودماغ مطهو ورفع سبب
مرور سنبل الطیب اثر سیصه تشنجات مرضه بیلاق
فلج ها موضعی محدود بیک تار عصب یا بیک عضله
علاج حرکات انزکنی متشنج الکتریک رفع سبب
فلج عضلات چشم عصب زوج سیم برخی زوج ششم
زوج سیم از اعصاب دماغ عضله مرتفع فاینه جفنی اعلا
وعضلات شبیه فوقانی وانسی وتحتانی عضله بعض تمام
عضلات چشم بجز ستقیم وحشی آرام کند میباید و تار
این عصب نمه عصب ششم شاخه ایست در تشکیل عضله
چشم و تار عضیه آرام کند میباید چنین عمل عصب زوج سیم
مخصوص دانه عضله که از آن تارها دارند باعث فالج
علامت مخصوص خوابیدن جفنی و دوبینی و حرکات وحشی
وانساع و بی حرکتی عضله [illegible]

۵۰

علاج چند مرفی از ه باشه مستفرغات موضعی وحرکات کمک
کلجه سیلان بزاق متشنج بر نای که در موضع ان اثر کند (؟)
فلج زوج ششم اعصاب دماغی که حرکت چشم است باطراف وحشی است
فلج صورت فشار حرکت عضلات که از جزو عصب زوج هفتم تار دارند
عمل ان ضعف خطوط سیما وسیلان اشک وانفه اغذیه وتحم
وجمع حرکات لب وگونه وبواسطه یک از تارها که برشته جماح
موکوم است از در حس زبان داشته وبواسطه تارها است
که بعضلات گوشه زبان میدهد در حرکات اینها آلت اثر کند
دارد چنین فلج عصب حرکت فک اشکل که یک از شاخهای
سیم گانه زوج پنجم است افلج اینجا عصب همراه باشد عضلات
تمام صورت مبتلا بفلج میگردند
تفصیل اول فشار فلج شدن گوشه لب ودماغ ورم
گونه وجفنی ریختن آب دهان واغذیه از طرف فلجی
امثال هوای سرد جراحت ورم گوش التهاب کاری التهاب جرح
علاج قطع عصب ادویه محلل تنقیه با استعمال مرهم گرده
از مستفرغات متشنج الیه فی حرکات معالجه سبب
فلج عضله بزرگ منشاری عصب شاخه
مثل معالجه سایر فلجهای فوق بعلاوه داغ ومکرر

آتاکسی لکوموتریس نخاع و بی‌نظمی اعمال، حرکات آنی
رشته‌های خلفی نخاع شبیه به دردهای عصبانی و روماتیسمی فقط لغزش
یا و حرارت تب یا در تشخیص تفاوت دارند علائم شش امراض
عصبانی دیده معده و امعاء اختلال عصبانی اعمال تغذیه
قوی و ضعیف در صورت قوی و ساده اند که زمانی
بعد از غذا حس به معده و قبض و نفخ شود و در معده ظاهر پس از اکل
هضم یا در عوض آن هضم اشتها و بیرون رفتن ... به معده شده میرود
خرقه و سوزش در فم معده یا شکم احساس شده به نفخ شانه کشش
که زیاد از غذا در بعضی برآورده هذیان و تشنج ظاهر سازند
تشنج گلو و خفقان و اضطراب ... از بخارات از سوداء و صفراء
پس از ضعف در حالت بیماری گاه بکاهی درد و سستی در کمر
بیماری ضعف ابتدا می‌کند سوء هضم بیمار را افسار شهوت زیاد
اشتها که از خوردن غذا تسکین نیافته پس از غذا
کسالت و سنگینی و خمیازه و آروغ و نفخ ... و خراش سینه
مواد غذائی برگردد ... بزودی برگشته به برگشته به معده
در بعضی اجسام صلبه بهتر از مایع هضم شود اغذیه مکرره ناگوار
از سایر غذاها بهتر تحمل شود
تشخیص ثبوت درد در بالا شکم و نه پس بعد از غذا
و وجود تب داء عصبانیه از سایر تمیز
اسباب

اسباب درد زانو و اشتهای عصبانی مزاج وراثت مخصوص بزنان بلوغ
ترک عادت اشربه الکل ... مسکرات ...
اسباب درد دل ضعف روزه ریاضت که در بعضی مذاهب متداول
اغذیه و اشربه گرم و داغ تلف شدن خون و منی و جلق و غیره
علاج اغذیه بر مایه ... امونیاک و کلروفرم شربت تلخ معطر
بلادون سو نیترات ... بیسمت ...
تشنج حلق صوت مخصوص به اول طفولیت حملات نوبه
مربوط با کلامیسی و نادر الوقوع

تنگی نفس (ضیق النفس)

مرضی است مزمن و ادواری که شناخته میشود به حملهای عسرت نفس
با ... و نفخ و نزله شعبی بعد از مدت طولانی از یک تا
چند سال بعد غالباً بموجب بعضی که در سبب اجرا نیافته بلکه مرضی
آشکار همیشه در شب یا دو ساعت بعد ... یا دو ساعت
از روز گذشته ... در بعضی احتقان کم دست داده
خارش در گلو و حلقوم سرفه خشک یا بعد سرفه رطوبت مخاطی
به ... خوابیده نه ممکن نیست تنفس زحمت چشمان سرخ و رنگ
آلوده صوت اضطکاک از سینه شنیده علاج ... مرکبات
... ادویه مخرج بلغم

انژین سینه‌ر مرض عصبانی باور دشه‌یه نوبه‌که از سینه
بیلکی ازبازولره ایلکوننه کیتر باضطراب و نمه دبیر زحمت احصول
غشی همراه غالباً بمرگ نتیجه‌لنور

تفصیل ابتداسی مرض بیانکاه در شخص سالم در بینی راه رفتنده ویا
منعه‌یه دوری در جزء تحتانی قصنی مخصوصاً یلنه جلب خفقان احساسی
بلتی که باعمودی سخت سینه‌لا از طرفه طرف دیگر فشار نه در حالت
قریب باختناق هتوده بر حرکت به‌ن ازعرق سرد بوشتیلور
عضلات سینه طرف جزء انسی بازوی جپ یا ایکی باوپی رقیق
امتداد هاسی بلتیه نوبه ابن مرض از ابتدا مدیر یعنی تحدید
نواصله زیارایدن علت غالباً منسوب به تغیرسی است

اسباب در مردان شایعتر بروز ایدن علیه مده بعده از بلجا سایت
بمالکت سرد و مرطوب اعراض تنفسانی عملی گردار شولوشه‌یه

تشخیص امتیاز با تشنج حاکه صوت اختصاصی به اطفال است
که دوام ممکن ما عروق العصی امتیاز دارد

انذار خطرناک بر مرض امراضت مخصوصاً بر کیبت بامراض قلبیه

علاج بر نکت عنبرا ربعه الکل و اشربه‌ای قلبیه و جواهر امی
معطره استنشاق اطر اربعه معطرات داود ولادی مطول
ارینک برک نوره سولفات کینین ستعمالی اغذیه نباتیه

اختناق رحم مرض مخصوص نسوان تشنجی
به تغیرات ستعله عصبیه از تشنجات مختلفه و احساس گلوله

گلوله که مجانب حلقوم بالا میرود با نوبه و مانع و حس و حرکت

تفصیل با نزاع با ازحالات الاسه رحم با اعراض تنفسانی
ابتداع سنه‌رد تغیر در حالات و خلق و حوصله دنیودن آنانی
خیالات غرایبه خنقی یا گریه به سبب احلام به خوابه طبیعی قلب
خیالات جنونیه بعض خیالات مجسم شده جزها به منظر شان ایه یا جملتای
تشنج بعضی خود رابه نهان و دست بعروج تا سنکنجی از سینه حلق
بردارد حرکات به فاعلی فریادهای عجیب کلام بلا ربط حمله بمدت
مختلف از دوری چند دقیقه یا چند ساعت هفته یکی متعدد یا موعد طلوعت

اسباب اناری در حسن الات تناسل تحریک عصبانیه اعراض حالات ظلمت
عشق افراط در جماع

تشخیص اختناق رحم دالا صرعی مخصوص زنان امتیازیه
اختلافی برمین افتادن و حرکت زدن و وجود داغ کف بر لب
و حالات اغمای بعد از نوبه که علامات صرع است در اختناق
معدوم در تنفس یا از دیار شهوت و احتیاج به جماع

انذار اختناق رحم مرض بزرگ دباعث هلاکت
شخص اکر ترکیب نباشد

علاج ضد تشنجات مخدرات مخصوصاً بلادن منقوعات ملینها

اختلال عصبانی اعمال شعوری — اعمال شعوری از سه طریقه اختلال
پذیرد ۱ انکه تمام یا بعضی از این اعمال معیوب باشند مانند
جنون) ۲ انکه بتدریج ضعیف شده و زایل گردند چنین خرافت
۳ انکه از وقت تولد همه این اعمال کامل نباشند مانند بلاهت و حماقت
جنون تغییر جزئی یا عمومی اعمال شعوری و ارادی و قوه مدرکه
شعوری هذیان غیر مربوط به مداخلت حافظه و متصرفه و متخیله
خیالات غلط همیشه مصروف بیک خیال
ادراکها حواس طبیعی غالباً منحرف گاهی قوای الادی در خلال زیاد
خنده گریه شادی غضب بی سبب دست داده
مقدمه که بنظر امدن مزاج به حقیقت خلاف حس
اسباب حالت وضع حمل افراط در اشربه الکحل تاریخ ارث
طمث شدت و میل با موانع رسیدن به ان
اقسام این مرض را به پنج قسمت می نمایند ۱ هذیان حاد ۲ جنون عام
۳ جنون وضع حمل ۴ جنون الکحل ۵ جنون ملحی
تشریح امراض عصبانی کلیه دماغ و اغشیه ان کثرت سوالی یا ورم
در اغشیه دماغ
جنون ناصرعی جنون اضافی خرافت بلاهت و حماقت متوقع
مثنوی مانند مذهبی قتلی آتش زدن دزدی مسجد
علاج تدبیرات ارکام اله بجای حیث و در تمام ابزدرک
و خوردنیه آن آفیون و مسهل و مفرحات و برمورها و ضیع
تمرز

59

کلهرنی (بچه رنگی) بی رنگی و سوء القنیه دختران
مرضیست مخصوص بزنان ابتدائیش در سن بلوغ از اثر دیری یا اشکال
طمث های اول یا در دختران خوردسال یا در زنان بوالعمر
حبس اعراض یا بیقاعدگی کم و زیاد ترشح فاسدی طمث درد
عصبانی مبهم و بیقاعده یا درد زیر کمر درد پائین کمر تا زج علاج ترک اعراض
لکوسیتهمیا (یرقان ابیض) شناخته میشود بکثرت
گلبول سفید خون ورم طحال ضعف و طپش قلب تنگی
عسرت نفس
اسباب در مردان بیشتر از زنان مخصوص بسن جوانی و در بیماری دق
علاج غذای مقوی مرکبات آهن و کنکینا حمام گرم در افتاب
نشستن
ملانیمیا (یرقان اسود)
وجود دانه‌های رنگی در خون و اجتماعش در ریه و طحال و کبد
به کلی قانی بصورت دانه‌های مدور کوچک سیاه یا زرد قهوه
دیده خواهد شد اسباب مجهول در مرض دق و در حمیات
علاج با تونیک عمومی و تونیک مقوی
ادیسونی انمیا مفرطه صورت مخصوص از انمیا است
زوال ضعف قلب وجع حوالی ناف یا پهلو با زنگ برنزی تام
همراه علاج این مرض هنوز بجز معالجه فقط در اطراف آن به سبب
نیامده به جز به معالجه تقویت مقوی و مقویات خراج

توام اکروفتا لمیث اختلال عصبانی در قی و ورم
حلق بتا صوت عرق منقبض تا رفتن صدا و اختفای فشار
یا قلق قبض دا اعصاب حنجره بر حسبی که چشم از حجوظ تا معلوم
تا حجوظ که موجب حیا به جا شدن استخوان لفیمن که جمعی را بالم وادار
فشار بسیاری لازم داشته
علاج استعمال دیژتال اهیدرومرالیه متنفس مصنوعی
ملانخولیا مراقی تغیرات عمل نفسیه و دوارش با بر
اهضی و میل مریض به بزرگ شمردن رنج خود در مردان شایعتر
و بعضی از اقسام جنون شمرده اند و در حقیقت کمتر مردان ا
علامت این مرض تغیر اعمال نفسیه است چنانکه معلم تجویید
تحمل غذا نکرده و ترشح معده زیاد شده دل ان از تراق کف آلودی
بر ترشح متصل لابه بر اخراج آب دهن غالباً و از زیاده خاطی
ترشی آروغ تلخ تغ و دوار شهیه و رفع ممه تو بخیه خلی از معده
تا اشکشکی غالباً با کوانیر همراه نمیده دوره نا که در سینه ترسی
از اختناق بر بدنای مریض افزوده دردسر شده باتسیخات
و کور و خفقان زبان
اسباب کاری عزوبت مزاج بواسیر افراط در جماع شرف الدم
علاج مقویات اشربه معطر کرم تحضیرات آهن

نقرس

نقرس مرضی است که بنوبهات تهیج موجع مفاصل یا دوبیت
و آماس عرق عصبانی یا درجی مخصوصاً غیر سالم و وجود ایک مخصوص ظاهر
تفصیل نقرس منتظم و حاد و یا مزمن یا بلا علامت از ایک این سه
قسم مفصلی یا غیر مفصلی نقرس حاد به بعضی اختلالات معده از تهوع
اخم و نفخ و حرکات تشنج بدن اقبار که هر چند هفته یا در روز بعد بروقوف
سالی یا مریض از خواب بیدار شده خود را مبتلا بیند درد یا شبی در ابهام
پا یا سایر اجزاء با شدت قشعریره مو زنی و سرمای مفرط و این حمله
غالباً چهار پا عقب طول کشیده یا بعضاً ملوم فس شدن درد بروز عرق
در حدوث خواب که اسهال در قی یا ظاهر شده یا از پا به دیگر نقل
و انتقال یا غیبت یا مفصل دست یا مفاصل اطراف چنین
مفصلی باشد تهیج جزئی درد شده او لازم بار روبه تشکل
یا ایسیه او رنگ یا بول الدم جزئی یا البومین رو ابتدا نقرس
دوام زیاد شده شدت بیشتر نقرس مفاصل یا غیر مفصلی بر حمله
عوارضات آنها درد دل ازرفتن صدا یا تشنج است که شکل
و ضیق النفس و غیره و تشنجات حلبیه
اسباب ارثی بزرگ سر درشتی استخوان صحیحین حلبیه در مردان بیشتر
تا زنان حوبه مزه بکار زدا شتن عقل و حرکات نفسانی غضب
همه بروز تشخیص نقرس لفاعه مجرد و مفاصل کوچک
مفاعه شکل انشا از عرطبیعت اخطر دیفاعه بخطر
به شکل موضع و وضع زنه کانه در نقرس یا بیست باقیم

علاج احراز لحوم و [illegible] وجاع ابنا معده مثلاً برگهای
کوچک و کاسیا [illegible] یعنی سورنجان ادهان [illegible] شیح
روانیدن عقل [illegible] انفرس ضعف اول تردع از اطراف
عالیه مفاصل شرط و سلامیات ابهام انگشت کوچک غالباً
معاون سلامیات [illegible] اول و آخر منبسط و [illegible] از هم
[illegible] در مفاصل [illegible] ابهام با معاف [illegible]
[illegible] العضلات فی سوء الغنیه [illegible] ضعف و [illegible]
اعمال حرکت و [illegible] عضلات [illegible] بنیت داده [illegible]
[illegible] خورد که مرض شروع از اطراف عالیه [illegible] از [illegible]
[illegible] عضلات شرط و سلامیات [illegible] زیرا [illegible]
بعد از آن زیر انگشت [illegible] طریق تمام عضلات
[illegible] مثلاً [illegible] دوامش از چند ماه تا چندین سال
[illegible] عضلات از ابتدا [illegible] رنگ و لاغر [illegible]
طول کشد [illegible] و استخوان [illegible]
علاج الکتریک ابهام معده [illegible] داغ [illegible]
اسکلت [illegible] سوء الغنیه [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] رنگ زرد [illegible]
[illegible] خیز [illegible]
جاتیه [illegible]

[illegible]

جاتیه [illegible] محل [illegible] به [illegible] لکهای [illegible]
سبب [illegible] تر [illegible] به و [illegible] علاج [illegible] خوردن
[illegible] الات [illegible]
[illegible]
در باب وجع [illegible] از [illegible]
و تشخیص [illegible] و علامات خارش [illegible]
تناسل و عطش و [illegible] لاغر [illegible] ادرار
علاج [illegible]
[illegible] برای تسکین عطش [illegible]
[illegible]
[illegible] حبوبات زرد و [illegible]
[illegible] از خوردن [illegible]
[illegible] درد دل [illegible]
علاج [illegible]
[illegible] سوء الغنیه که از [illegible]
[illegible] اختلال اعمال [illegible]
تفصیل [illegible] درد [illegible]
[illegible] بوجود [illegible] اجزاء [illegible]
[illegible] خارش و حرارت
[illegible] حرارت [illegible]

[illegible]

علاج رفع سبب استحمام نابقاشمه ادویهٔ قبیر و ترکلاف کوکرد مخلی
ماشیح تقسیم نرم شه نانسیج استخوان در زمان طفولیت
خنازیر | مرضیت مزاج اشبو مزمن تهیج غدد عنقی زیر...
تفصیل دی فرار کرفلی طلت دو خرّان بی نظیر اشتها
افسردگی متغیر از حرکت جهاد و شهوة صورت بی رنگ حدقه وسیع
نفسی سیر بوجه روز خنازیر موضع میزولات حلمه روسیه نادنه ان
در کلام عمر فتشانه خنازیر فی عدد منتفخ بعیرت الیام بیوتیر
زکام مزمن غالباً استخوان بیضی و برده حنکک سوراخ وکاره
ونغز کشنه جنبی مزمن کردد ترکیات مملک ورم صفاقی
اعشیه دماغ اختلاف به اتیو
علاج معونات محرکت آنشه بیه و کوکرد وابحاء مقد منات
تلمع مراز کت حبطلا ماترک کرد شاه بلوط بیرو وحو ورعنی
سولفات حدید بیه برو سماس
دیاتز لتو بر کولی مشتمل است بر منغیریت توبرکو...
و توبرکول دماغ و سل ریه و سل شعبی و سل با سار لعاب
منغیریت لتوبرکولی ام الصبیان نامیله شهره ورم
ام الرقیق در اطفال شایع در جوانان نادر رطوبت سرز
ورم و دانه های کوچک ارزنی شکل خاکستری یاخود زرد نام
غالباً بعد از لاغری و انکسار روحی برونشیت و صداع جبهه
دق و حرکات تشنج اطفال فرهای تیز معروف به ام الصبیان
مهربانی

62

مهربان بد آلودی حمانی لوج عرض بلع تلف عرق لزج
لتوبرکول دماغ بصورت جرممای سر بیشمی مجمع غضروف نا لمرج
ابنه که مدتی طولانی موجب الحاح الثطافی قشلاق و بکلی محزن ماینه
غالباً به اندک ناصه تشنجات صرعی و صداع و غشی ظاهر
سل ریه مشتملدر بر آفت برکو ماریه بصورت دانه ارزن
و تنوجات در قصبه در ریه و حلقوم
تفصیل ابتدای ابحاء علت اول عمر خصوصی عموماً نزدیک سن
بلوغ سرفه کوچک خشکی که دوامش بیشتر از شه فشی زحمت داده
محسوساً و رتب زهایی شی الکسار قوی تنکلی جزئی در نفسی
لاغری عرق شبانه حزن آسی از سینه و بعضی از مدت
بر از باخته سرفه با ماده کف آلودی با عرشه نفسی دروناست
ایهام یا اخس سینه غالباً در میان دو شانه متفرقاً بر مرض
استوده و بیرکوسیون نقاطه منه کره بکلی تاریک یا که بر
یارال عرقیمی مغاره و بزکوفنی اینرحینه مرضی تک حتم معالجه
سل شعبی مشتمل بین طفولیت در غدد شعب خارج
ریه بعضه در غضروف یا لوکچک تر با هرلشه تر در مجاری تنفسی باحد
ریه با شعبات قصبه و عصب ایه و معده و مری
علامت ضیق تنفس صغیر دار با سرفه تشنجی زفیلی صه اعرشه
ادم و بنفشرنک صورت کرنعیون دماغ

سل ماسادیفاغی تو برکول غدد نازوفارنکس نیز سل شعبی
سینه بیمار زیر علامت غالب در طفولیت از سن ۳ ساده
سالگی تغییرات اعمال تغذیه از جوع بی اشتهائی
و یبوست و اسهال و بزرگ شدن شکم تحریک و تهییج شکم
مخصوصاً در حوالی ناف جلب جدار شکم نرم باشد
رگهای نامساوی و کود و سخت و با تحدب احساس شود
با معالجه فقط زیر این هم فرق ندهند تفاوت ندارد

دیابت سرطانی غالباً ارثی در یک یا چند آلت داخلی
یا ظاهری بروز نهد از سیاه ئوالفیه عضوی همراه نسج مرکب است از جسم
لیفی و سومت و سلولها در رطوبت لزج و جدار شکم است

اسکیروس ۱ سرطان مخی ۲ سرطان سیاه ۳ سرطان سرستمب ۴
ماده های کود سخت عضو و سنه یا حجری ایع شبیه بام سرشیری از انها
ترشح نماید) سرطان مخی نسج شبیه ریوی خام کاهی خاکستری
تغییراتی شبیه مغز فالدم و دماغ بهم رساند) سرطان سیاه کبود یا سیاه)
از سرسنجاف آنهم زغی میان آنها کا بود دارند سل مختلف
این دیابت سرطانی چه در ظاهر باشد چه در باطن یا داخل و ام
منتهی به زخم گشته صدیدی مخلوط بخون از ان ترشح کاهی نزف دم
عسر العلاج کمتر فسنج سرطانی باشد که انواع سریع رخن گردد

[illegible]

گردد و این قسم سرطان مخی ارمنیه که علت غالباً محدود بیک
آلت مخصوصاً در ریه نخاع دماغ بیضه مهبل پستان رحم کبد
دا زخم اسکیروس است

اسباب ارث سن اختلاط صدمه خارجی

انواع سرطان از اصل معالجه نمی پذیرد اگر علت موضعی را از انها
بردارند و جراحی شود آثار محدود نمانده آفت دیگری اشکار نسازد
لیکن پس از کندن غالباً عود کرده در صورتیکه حار زود تر
در صورتیکه مزمن دیر مبتلا گشته باشند و در اواده جراحی علامات
است از زائل نمودن و سوزانیدن شعور

سرطان دماغ صداع و تشنجات و فلج عمومی و تغیر قوای
سرطان صدری درد جرم ریه با ضعف از ظاهر سرسینه که ظاهر نماید
ادم طرف مبتلا و بازوی مقابل و تهییج کردن و صورتیکه سر حشیش
هیجان امتلاء اورده کردن عسرت بلع تنگی نفس نفث
خونین صدای غلیظه صدای ریه زوال مغاره با المینو بحی
این هم علامات ریه و قلب و وریدی و مقعد
سرطان معده درد معده اشتها اشتعلطعم با نوبر خوار ترخ
ترشی با دور قی کنند با یبوست در روی بالای شکم با حس سوزش ظاهر
در طرف چپ زیر اضلاع کاذبه به بزرگی تخم یا نارنج احساس شود
نفسه تخفیف حمل لذت معالجه نیز نیست

ساده
قرحه معده در قوس کوچک یا قعر معده یا اثنی عشر
سرایت کرده قرحه الیت لبه رنگ دو قوله یا بیشتر یا سطحی ساده
و فرو رفته و ملتصق یا جدا شده مدور یا زاویه‌دار و حینه [illegible]
صغار صورت بسته و بکرا از آن که در سرطان بوده است [illegible]
موضع مجاور دیواره قرحه محدبه و بعضاً بغشاء یا نسج زیر
جلدی [illegible] عروق لافراشی داده یا سوراخ حاصل نماید
که در میان معده و جوف صفاق راه پیدا نموده شایه التیام
پذیرفته علامات قرحه ساده معده با سرطان معده شراکت دارند
[illegible] شابه و [illegible] در قرحه زمان سرفه و وجع محدود
بموضع [illegible] یا [illegible] از [illegible]
با [illegible] و خون غذا اشته او دردی در نقطه [illegible] ثابت از
احساس شده نه سیاه و خون طلائی رنگ یا در [illegible]
اسباب در زمان شایعتر [illegible] به الکل [illegible]
جله [illegible] و باء [illegible]
علاج [illegible] از آن [illegible]
کامل [illegible]
سرطان [illegible] غالباً [illegible] قطعه [illegible] عدد بسیار [illegible]
[illegible] در موضع صفاق
[illegible] ظاهر شده [illegible] کرده
با احساس

یا احساس به [illegible] در پهلوی [illegible] [illegible]
یا [illegible] از [illegible] را [illegible] از [illegible]
در حجم [illegible] بر [illegible] که مشهود [illegible] فشار مجاری [illegible]
ظاهر [illegible] از جهت [illegible]
علاج [illegible] این علت [illegible] [illegible] و [illegible]
سرطان [illegible] [illegible] [illegible]
تبدیل [illegible] [illegible] [illegible] داخل [illegible]
در باطن [illegible] [illegible] انعقاد [illegible] در الاشیا [illegible] خارجیه
یا در احشا (دا [illegible]) یا در عروق [illegible]
علامات در نسج [illegible] خارج [illegible] [illegible] و احشا [illegible]
[illegible] مجتمع [illegible] و حجم [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] و مفاصل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اول [illegible] و [illegible] انعقاد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]
اسباب در [illegible]) و [illegible] وضع حمل

ضعف مزاج عضو و منه بار حالت ابادی مخصوص و عنف صورت
تقسیم شده اند ۱ با تزریحات ۲ د با تزریح جراحی و بر معمولی
بعمل آید که در ادوار به جراحیت ۳ د با تزریح و ضع حمل
منسوب بعالجه که ۴ تیا تزریحی و غیره آنانه متممه و نادر
د باقی به پنج اصلی

عبارتست از انعقاد د ... بطالع رفتار فلج
طبیعی و عضلات و مفاصل و حصول ورم در احتا
تفصل عارض شده در اشخاص غیره ضعیف
و زحمت بدن بمظاهرات بهم طولانی از کسالت
و قشعریره ی ... و به حاملا و بعواید درد موضعی
در مفاصل یا در امتداد و ریه احساس شده
کاهی بدون احساس ... یک یا چند یاخته
یوم تشکل به بر فته درد و در مفاصل و بثورات
عرق کرده و کودی خاصره امینی و ... ها
پرا از طبع بر زیر در اطراف ... جلد رزد
زبان خشک عرق سرد عارض کشته در یک
روز یا دو روز ... کسالت انجامه

65

علاج اشربه ائی ... زیاده مدرلات معرقات اکومیت
اصیبون ... به جزئی معوی

مشیمه ... مرض مسرینه که از حیوانات سم
... با انسان منتقل ... اکثراً بیدبه بری عروق
امعا ... اولاد ... و بثور ... زیر جلد ... شها
نفخ اطراف متممه عبارتست از بری و صلابت غدد زیر بغل
با ترشح مخاط ... آماس ... و تهیج غشاء و نبیع
استخوان دملهای حلقوم و غضبه و تغیرات مخصوص
و سیلان رطوبت ... از جبین ... در انسان هم
به انحو ... با ... و صداع و قشعریره ... و اسهال
... و ... مفصلیا ... و ادم در صورت و حوالی
مفاصل ... بعش

علاج ... از ... بر ... اثر ... شده
... واسطه ... بدون ... معالجا ... موضع ... ابیر
... داغ ... آتش یا ... دوائی ابر ... کی
... بری و ... داسیه ...

امراض قلب طپش قلب واتساع عروقی در تنفس
صورت بد رنگ دوار سیاه شدن پیش چشم سرفه
خشک بواسطه ادم ریه اخراج بلغم خونی
علامات این مرض افزوده شدن قرعه قلب صوت که در
زیر دستی متفاوت در زیر انگشت احساس قرعه نقطه
قلب در پائین تر از موضع طبیعی در میان دنده ۸
و ۹ [illegible] آهسته در دهان اورطی اگر اتساع
باشد صوت [illegible] روشن تر زیر قص و زیر ترقوه
چپ [illegible] از ان لاست در [illegible] طرف چپ [illegible]
در طرف [illegible] مسموع
در تنگی [illegible] کنا [illegible] دهلیز چون [illegible]
بر موضع قلب [illegible] احساس لرزش [illegible] که
لرزش گربه باشد صوت [illegible] باصفیر شبیه
بصوت اره
انتباه چون کسی باشد [illegible] در رم عشا [illegible] داخلی
آنافت ریه مولودی [illegible] در تشکل دهان [illegible]
اورطی اثر بعض کسیدا و اعراض

تشخیص بر جستگی موضع قلب در زیر دو داخل پستان چپ
و آشکاری قرعه در [illegible] بواسطه استفراغ بر [illegible]
که در صوت حاصل از [illegible] لرزش [illegible]
انوریسم آورطی جوف موضع از اورطی [illegible]
زوایه شکم یا سلعه یا رگ در زیر پرده داخلی شریان [illegible]
[illegible] طبقات [illegible] ظاهر دیر پرده خارج از پرده
زیرین جدا شده [illegible] از [illegible] اجزای [illegible] فشار داده
و جوشش را [illegible] عروق [illegible] در سینه و شریان [illegible]
اجوف [illegible] انوریسم آورطی [illegible]
[illegible] فشار داده [illegible] کوچک [illegible] نشانه
ظاهر [illegible] جزئی عسرت تنفس و سرفه [illegible]
[illegible] در سینه و [illegible] فوقانی قفس [illegible]
علاج استفراغ [illegible] که ضعف حاصل [illegible]
استعمال الکتریک [illegible]
[illegible]) [illegible] ([illegible] مولودی [illegible]
[illegible] جراحی [illegible]
تفصیل [illegible] جمله [illegible]
[illegible] اجزاء [illegible] ([illegible])

علاج سعی بر کم نمودن دوران و بر زیاد کردن حمام ... ترشی
با اسید کلریدریک
خیسانیدن کیسه های کبد و برداشتن کیسه وار استسقاء کیسه
که ... الاغ ... و خون و آب درکیسه جمع گشته
تفصیل در بعضی برونشیت ها به رو مبهم در موضع کبد
و بزرگی حجم و در هر جنبه ... تغییر بر ... ظاهر بی
رطوبت بصفاق ریخته یا در جوف شکم پاره شده منفجر
موجب ورم صفاق یا ورم وریه ... یا متوقف
انسان و از عمر ... سبب معلوم ... صحه
علاج با حجم کیسه بعضی کیسه از فشار بر آلات مجاور
ابلاسه علامات خطره نکرده مبادرت به ... لازم
... زیر حجم و ... جراحی با ... بزرگی
... مرضی آلتی که شناخته شده ... فساد
مخصوص در کبد که عبارت از نفوذ ماده البومینی فیرینی
تفصیل حجم کبد افزوده در درجه که از فشار ...
در پهلو و ... این مرض منفرد ... و اغلب امراض
دیگر ... صفاق ترکیب
اسباب غیر معلوم ... از ... ... امراض
در ... امراض قلب علاج ...
... (عمل بزل)
علاج ... رمل

رمل صفراوی که سنگ مراره نامیده اند مواد
منعقده در مراره و در مجاری صفراویه ... زرد از
...
تفصیل ریگ های مراره گاهی ... علامتی
ظاهر نساخته و ... احیاناً ...
در پهلوی راست و ...
...
...
سنگ ها ...
اختلالات داخلی ... از دهان بیرون ...
سبب این مرض هنوز روشن در میان ... و در زنان
بواسطه ... حرکت نکردن بعد از ...
...
تشخیص در ... ریزش ...
پهلوی راست ...
یک ...
علاج ... معلوم نبودن سبب ... علاج شکل و ...
سنگ صفراوی ...
...
عمل به کشیدن مراره

ورم کلیه البومینی که مرض برایت ونفریت دانه وکیه
واستسقای کلیه والبومین ادرار که مخاطیت کلیه افزوده شیوع آن
از ظاهر در ... عملیات و زیاد تر جمع وسلعه
تفصیل ابتدای کنند متغیر واحتیاج به تمدد درد مبهم ودر قطنی
ادرار کم و والا ... حفنی و وزن مخصوص بیشتر از بول
طبیعی وحاوی البومین وامهان فیبر که تغییر در ترشح ادرار
هم رسیده استسقاء ابتدا در گفته به تنفخ جفن یا تمام صورت و
بعد سایر بدن یا از عضو دفع ... در دیگر ظاهر و بعضا از جنبه
یوم خفیف ادرار موقوف و در مرتبه ظاهر شدن موضع کلیه ...
درد واوردا ...
علاج مستفرغات ... استحمام اشربه ... مسهل حجامت ...
... مطبوخ ... کاهو ... زراعت ... نمک طعام
... داده نمک در ... اسیه ... گوشت
نمک ... سکنی در جای ... رطوبت
گیسهای تخمدان کیسه جنین ... کیسه سرزلیفی
بعد از ... جنین ... بزرگ ... و در تخمدان ...
... بزرگ ... محلول در کیسه ...
... آب
علاج ... عمل بذل

گیسهای سرز

[illegible]

68

گیسهای سرزلیفی استسقای کیسه تخمدان که حجم در خارج
یا در داخل وصاحب جدران متعدد اداره جوف ... لیز
رطوبت سبز ... رنگ واز دخول ... شایه رحم
ورحم بواسطه ... بطرف ... جب رفته تفصیل
درد مبهم در نزد ... خاصره وسنگینی ... کمر ... از ابتدا
کوچک بعد ... که حس ... از ... بزرگ بودن به
تمهیل معلوم ... تخمدان ... یا ... ده سال ...
مبهم ... در ... یافته
انذار تغیر ... وضربه و ... واخراط در جماع
علاج ... کیسه
قولنج ایله ... فتق ... و ... ده
و ... عبور مواد ... روده ...
ضمیمه ... انذار ... روده ...
تفصیل درد ... در حوالی ناف یا در ... خالی ...
... متصل ... یا ...
... خشک عطش ... عرق ...
علاج ... اعمال ... ماله ...
... بادون ... از راه ... ساختی ...
مضوع ...

[illegible]

معالجهٔ مسموم ۳ اشاره اول اخراج سم با استعمال مقی
دوم خنثی ایدوب با استعمال تریاق سیم رفع عوارض بینه ایدر
سمومیات [illegible] مسموم بسموم محرکه واکاله ۲ سموم مضعف
۳ سموم زایل عاقله هوش ۴ سموم مخدره ۵ سموم تشنج
سموم محرکه واکاله اسیده لر قلیالر [illegible] شبه فلزات [illegible]
ورم سولفور [illegible] زاج [illegible] نیترات دارژان [illegible]
تفصیل [illegible]
مواد [illegible] مجوع [illegible] اطفا
[illegible] اورار معدوم تشخیص [illegible]
[illegible] رفع اشتباه [illegible] ورم [illegible]
علاج [illegible] محلولات قلیات [illegible] واب [illegible]
[illegible] (واب شور [illegible] نیترات دارژان (
مسموم مضعف [illegible] ارسنیک شوره انتیمون املاح [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] وقت [illegible] مدفوعه [illegible] صفراوی
[illegible] ضعف وغشی فقدان [illegible] برودت [illegible] اختلاف
[illegible] تشنجات موضعی [illegible] حس و [illegible]
علاج [illegible] ارسنیک)
[illegible] وطبوخات [illegible] درانتیمون) البومین [illegible] واملاح [illegible]

مسموم بسموم زایل عاقله هوش زایل عاقله
عقل [illegible] مجار اسیه [illegible] همه روشن اثر [illegible]
بلادت [illegible] و [illegible] در [illegible] جنه [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] عمل قلب [illegible] دوار درد آ
بالا [illegible] هذیانات باخطا حس [illegible]
حدقه وسیع تشنجات اثرات
علاج مستفرغات از مقی ومسهل رشی آب سرد [illegible]
[illegible] مستفرغات موضوعدن
سموم مخدره افیون [illegible]
دوار [illegible] حس وحرارت عمومی [illegible]
[illegible] وقت خارجی [illegible] غالبا [illegible] اسرخاء
اطراف [illegible] حدقه [illegible] اختناق علاج
[illegible] مطبوخ [illegible] دوار [illegible]
[illegible]
سموم تشنج [illegible] اسیه [illegible]
[illegible] زرارع [illegible] الکل [illegible]
تشنجات [illegible]
علامات [illegible] دوار [illegible] اضطراب

بهذا في لرزش و ردناك شد و فلت و جمود لسبخ و عرق بل
و مغوط بر زحمت غشا حس و حرکت غالبا کثیر شیوعی و باغی بحرم
(اخشوق بمقدار زیاد) الباب لحر خزام از دفا به [illegible]
اختناق اصبع و عرض عرض انسه خناق و ذات
کثیر شیوع سکته ریه) اصبع غشار جدار سینه ابتدا شنج و [illegible]
خفقه کردن طاب ایساخلنی) عرق شده اختناق کرده
تفصیل اختناق [illegible] اجار سکته به کثیر شیوع سر به
بعوض صورت بر جستگی چشمان حمرت دهن و غشی و [illegible]
ترجیع افسام حس و حرکت زایل جلد کبود صورت والب تشنج
و بنفشی زرد با دی جمج قلب اصوا [illegible] کمتر و غیر محسوس
علاج دمیدن هوا تنفس مصنوعی استنشاق [illegible] حرک
[illegible] استیک

اورام عبارتست از حرارت و هیجان و انصباب و ترشح خون
در عضو و جمیع الامراض قابل قرحه [illegible] اخوی و [illegible]
وجع و ورام بواسطه شدت اعصاب [illegible] در عضو متورم
اما حمرت و حرارت عضو متورم از کثرت عروق شعریه است
تهیج و ورام بواسطه [illegible] از دم [illegible] در [illegible] عضو متورم
و کل اورام یا تحلیل یا تقیح یا صلابت یا [illegible] یا غانغرایا
[illegible] رطوبت است که در اصغر [illegible] به بیاض یا غلظت
[illegible] ردی خوام او رقیق و لون [illegible]
غانغرایا [illegible] بطلان و فنای اعمال و افعال عروق
و اعصاب عضوی که بواسطه آن عضو میت شود
و سبب بواسطه برودت و حرارت یا رسیدن سمی بر جراحت است
قسم از موضع خود بجا فوق تجاوز نماید یا آنکه میان عضو حی و میت
و سالم [illegible] رخنی شود و عضو میت [illegible] از جمیع حدود سالم و نخ
دیگر عضو میت خشک و عضو [illegible]
دیگر غانغرایا [illegible] بواسطه [illegible] زاجان اغلب شیوع اعارضی
شود در اصابع رجل بعد از حرکت عنیف

ورم ثنّه اغلف در حال رضاعت در حلیه و لم یا غده
تری جنین ورم در حلیه باشد ترشح شیر ممنوع نخواهد بود هر گاه غده
متورم گردد ترشح ممنوع ورم غده طاهر لطیف ورم غائر منفجر از هم
سوزنک ورم غشاء مخاطی مجرای بول عارضی تلقیح از انزال
سوزنی بواسطه انصباب ماده حاد و حار شکل خنازیر و لفوسی حتما
دمل یا بواسطه سرایت

ورم بیضه ورم غشاء مخاطی جوف اوعیه منی همیشه منفعه
ضیق مجرای بول که نتایج سوزاک است در موضع قوس عانه
مجرای بول ضیق شود سه قسم قسمی تمام اجزای قطعه عضوانه
بطول یک بمام اسر خا یا به هرینی واسطه مجرا منطبق و
مضیق گردد در این قسم هر گاه کسه تر انه افضا خون جاری
شود یا عرضا منفذی یابد قسم دوم تشنجی در مجرا حادث سورش
انطباق او شود با بعض قطعه نعوظی و قطعه عرضا علامت
آنست که بول بعسرت دفع گردد یا حبس شود تا اینکه تمام
روزی چند دفعه ادرار نماید و میل از موضع منطبق تجاوز
نکند علاج توسیع نمودن با میل یا اجرای از خارج یا داخل
ورم غده [illegible] که یکی از نتایج سوزنک است علامت
وجع موضع متورم با حرارت شدید در وقت بول و بعد بحدیکه

بحدیکه تا بمثانه فشاری نرسد بول خارج نگردد با امتلاء
مثانه و حلقه شدید بدرد و اطراف او از فرو بردن اصبع
بمقعده تشخیص آید دادا علت تشنج و مبادرت نمانیه گان
مجرا امتلا نماید سوای سوزاک علاج تنقیه اولی نیز بروز لو
و خورانیدن کلمی

ورم مثانه که از نتایج سوزاک و نزله مثانه یا تحلیل
دوالی حاد یا مزمنات علامات عسر البول و رطوبت
خونین و احساس ثقل عظیم با حلقه مقعده و وجع
هنگام اجابت و از ورود بردن و بُطنی و قطنی شدید
علاج زلو ملعبات از املاح احتیاب و ابیرکت
شاه دانه و بزر البنج و کاهو و افیون استعمال مداد
حاله بود به بزرگ) ابزکه بماشانه [illegible]

ورم طبقه ملتحمه چشم از اثر سم سوزاک اول
همراه ملتحمه را عارض یا سفیدی و نفخ ملتحمه و حقیقی
قرنیه غائر و فرو نشسته بواسطه حدوث دمعه و نور تنگی
و بعد تشکیل سیال بهر موضع که برخورد منفجر و الحراقه
علاج زلو حجامه خصه شستشو تنگ چشم خوردن افیون

تعریف مفاصل حرکت مفصل را تروماتیک بموجب
باشد ۲ تعریف مفصلیت بر او صادق اید اول آنکه
دو عظم مفصل یکی صاحب مهره دیگری مغاک شد باشد ۲
موضع ملاقات مهره و مغاک غضروف پوشیده و داخلاً ۳
ثالث آنکه جمیع اجزای مفصل را از مهره و مغاک کیسه لیفیه
از رباط احاطه نموده لابع غشاء رقیق صفاقی در جوف
کیسه واقع باشد خامس رطوبت غلیظ لزج اینه
بیاض البیض در جوف غشاء مذکور متمکن

ورم جلد ظاهر فوق مفصل	ورم بارزیم مفصل	ورم مفصل که رطوبت باشد
آماس در یک جانب مفصل بطور ...	در جمیع اجزای مفصل بدون بعض متغیر بعض بدون تغییر	آماس متموج در اطراف مفصل ظاهر
وجع محدود و حرکت ممنوع نباشد	وجع شدید و نمایان حرکت ممنوع در حین حرکت اشتد یابد	از حرکت کم شدا ... میشود حین حرکت صدا ... از مفصل
اغلب حاد و خوف عفونت	اغلب حاد	همیشه مزمن مهلک
گاهی تب	با تب	بدون تب

[illegible]

جراحت عبارتست از تفرق اتصالی که حاصل گردیده
از ضربه یا آلت قطاع یا ناخن و جریان دم و ورم و تب
(وجع در ابتدا و با شعب اعصابیه مغروش و عضو مجروح همراه)
جراحات وارده بر اعضای شریفه در صورتیکه جراحت بر شریان
وارد آید موجب انوریزم خواهد شد اگر عضو مجروح تحت
اعراض عصبانیه شطنیه برسد و از رطوبت سیاله جراحت
میتوان استنباط نمود اگر بول دفع شود دال است
بر ورود جراحت به مثانه اگر صفرا دال است بر کبد
دم احمر صاف دال است بر شریان دم اسود غلیظ دال
از وریدی تمام جراحات عبارتند از وجع ونزف الدم وجدا
لبهای جراحت و علامات عصبانیه و غیره وجع بواسطه تفرق
اتصالات لیفی عصبانیه حاصل میشود و جریان دم بواسطه انخراق
عروق شعریه وارده و شرایین صغار و کبار و منفرده و وجع
بواسطه جدا شدن لبهای جراحت و وجود جسم خارجی و غیره
انقباضیه شدید عصبانیت تقسیم جراحات جراحات الات قطاعیه
(جراحات الات ناخنیه) جراحات ضغطیه جراحات کوفته) سمیه (
(اسلحه نجی کوله ای ...)

در لسع حشرات و جراحات سمی بدون تفرق اتصال
جراحتی که از نیش در حین فرو [illegible] یا زنبور و عقارب و مار و رتیل
دیوانه و غیره این حیوانات بهیچ وجه آلتی برای تعضیض
ندارند غیر از نیش چند سوراخ زده و امتصاص نمایند
در همان حین ترشح محرکی بر حسب انواع حشرات مختلف
السمیه میشود در انجای ملدوع بماند اکثر از آنها در گزیدن
منظوری ندارند جز تهیه غذا و زنبور بواسطه محاربه و مدافعه
مینمایند و برای این نوع سمیت مخصوصی موجب ملاحظه لسع
سامی بر حسب سعیی که منطقه و مجری بر آن احاطه دارد
و خارج شده به و [illegible] از جنبه باعث تعبیه ام نمایند چه اگر
تحریک شده هرچه حاصل کند که نشده مگس عقرب نیش
ابرهای سمی در طرفین و قدام فک اعلی و دندان متحرک
ملابسه بشکل مجوف و در تحت و خلف هر چشم حاوی حوصله
حامل سم است که از آنها سم ترشح و زیر غلبها غلاف
کوچک ابره هست از آنها [illegible] شوند انتها قائم مقام [illegible]
سر افعی باز گشته و قسمی عنق [illegible] متصل لب بالا شبیه
بیوزه شکل مار بی زهر هیچ و نیش تو اخذ بعلاوه
فک افعی ۱۰ الی ۱۲ گره ابرهای [illegible] زهر [illegible] مار [illegible]

[illegible]

دندانهای مار بی زهر کوچک و یکاندازه علامات موضع معضوض
فوراً ورم و و جفات بعد تمام بدن لکه های خونمرده
به مرار بیهوشی خیره گی چشم فقدان تکلم عرق سرد و برودت
ضعف نبض عسرت نفس علاج به اد مغاص سوبله بر موارد [illegible]
[illegible] ٢ [illegible] ٢ [illegible]
اب بمقداری که در شبانه روز به ام داده شود
الا ملاک ام داده شود فوراً فوق زخم را ببندد محکم بسه که تمام
دوران شود با حجامه یا امتصاص زهر را بیرون آورده یا زخم
را عمیقاً یا سطحاً بشکافند درون جراحت را با آهن سوزانید
از الکلک با شه صرف نظر غنچه فوراً قطع نمایند بعد
مقویات دوائی و ~~[illegible]~~ غذائی
بعض اشخاص را سمیت مار اثری ندارد بواسطه استعداد و کسانیکه
معتادند از تنبیک استعمال اگر کسی مستعمل از غیره سم را تجرد [illegible] اثر
نشود از نیش را آلوده نمیشود در عضو [illegible] برنه اثر خفیفی نماید
که از گزیدن بالا باشد

عضلات محرکه مقله اول عضله رافعه جفن اعلا که از نزد ثقبه باصره روئیده از فوق مقله عبور نموده در جفن اعلا بپیوندد دیگر عضلهٔ ایست مدور که در خارج مقله واقع و از انقباض او چشم بسته گردد سیم عضلات محرکه مقله چهار عضله مستقیمه که هر کدام انها از نزد ثقبه باصره است و از چهار جانب بواسطه وترهای منبسط به صلبیه چشم ملصق که از انقباض هر یک از انها مقله مایل بان سمت گردد چهارم عضله ایست مورب اعلا که هم از ثقبه باصره روئیده در زاویه اکبر زاویه احداث نموده بواسطه وتر از بین عضله فوقانی و از مقله بسفلای چشم ملصق مقله را مایل بفوق و انسی گرداند پنجم عضله که از وسط سطح وحشی مقله روئیده در زاویه اصغر از بین عضله تحتانی و وحشی بواسطه وتر بسفلای چشم ملصق مقله را بسمت اسفل و وحشی گرداند

در شرح مقله مرکب از سه غشا و یک الی عده شکل موسوم به جلیدیه اغشیه مقله غشا متین کروی شکل با ضخامت و صلابت موسوم بصلبیه که محیط است بر جمیع مقله در خلف او ثقبه ایست جهة عبور عصب باصره و این غشا از جانب قدام موسوم بقرنیه شده که از قدام بواسطه غشاء ملتحمه پوشیده شده است که بر او فرا و مشیمه و مقابل عنبیه و در او لون اسودی نفوذ نکند و در وسط غشاء عنبیه ثقبه که ثقبه عنبیه نامند که حدقه عبارت از اوست سیم شبکیه و غشاء مقدم او موسوم به عنکبوتیه که ادراک ضوء بواسطه این غشاء است و او را انقباض و انبساط هم در این غشاء

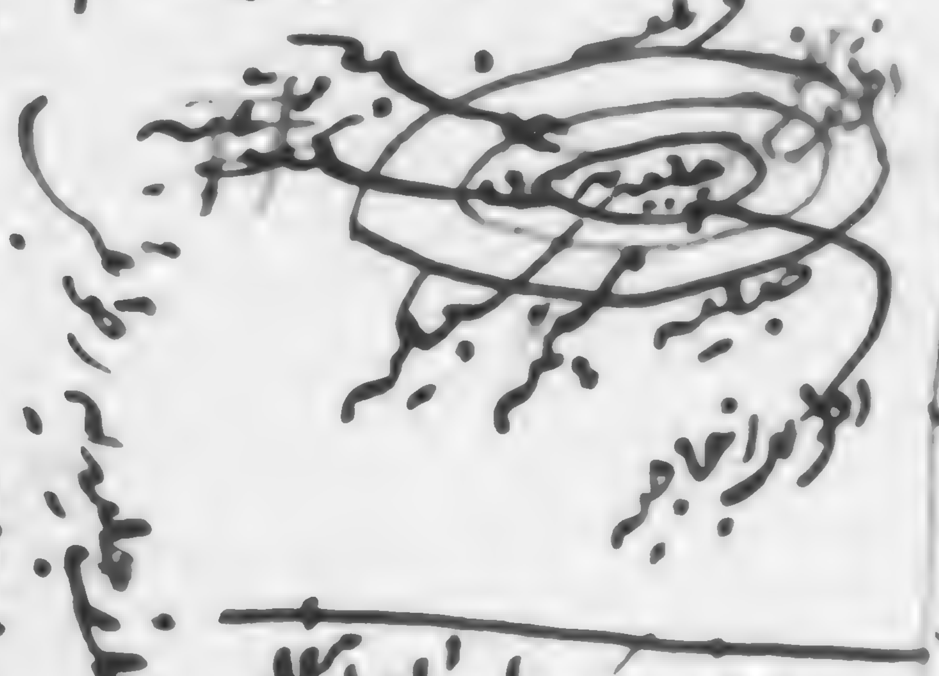

بعضی که رطوبت اول مقله عبارت از اوست و جلاء عینی و محدب و قرنیه مسمی به این رطوبت است و فضاء مزبور بواسطه غشاء مثقوب عنبیه منقسم به دو بیت گشته مقدم او

اورام غدد جفنی برگ کی نه اینست قسمی شعیره ذی جرب است

ورم غشاء ملتحمه ورم بسیط که بسبب ضربه و صدمه نوعی رمد نوعی [illegible]

نوعی بثور اورام قرنیه ورم ملتحمه قزحیه اورام قزحیه بثولات و سبل

ورم عنبیه هیجان دم) و قشر رطوبت که در بیت مقدم است یا مؤخر

اعم از آنکه منتهی به تحلیل یا صلابت یا ملتصق شدن عنبیه با قرنیه

انجم یا اصل [illegible] اعراض [illegible] داء [illegible] و غیره یا ورم تحلیل رفته یا منتهی

بریم شده و بسان ناخنه [illegible] شکل در خلف قرنیه نمودار چنین [illegible]

لایق تحت تحلیل رود اگر ملتصق یا معرض طبقات گردد ردی

ورم مشیمیه یا از هیجان دم یا سیلان خون یا سر [illegible] یا ضربه مانند

میل زدن که منتهی شود بکوری [illegible] و علاج [illegible] گردد [illegible] و دیدن

مگس و ثقل رطوبت بعد از رطوبت منتشر شده سوراخ نزول آب سبز

آب مروارید بواسطه فشار حرکت عنبیه هم ممتد

وطی آب مروارید عبارتست از تکدر جلیدیه یا تکدر غشاء او یا هر دو

چنین نزول آب بعضی از اجزاء جلیدیه بدون بعضی اولاً نزول

محدود حتی [illegible] در وسط یا بسان حلقه مستقیم اول

نزول سهمی و آنجا که نقطه از وسط او که [illegible] گردد

محدود حتی [illegible] در تمام او و اینست مروارید خوانند)

ترکمان [illegible] نزول سبز و نزول سیاه که دیگر [illegible]

[illegible]

اختناق و خفه شدن که هوا در ریه وارد نگردد حلق آویز

کمو فشرده غرق [illegible] هوای [illegible] و بخار و دود ذغال و غیره

علاج — دفع سبب بعد عمل تنفس و دودان

رو بهم نمودن فقرات و عضلات سینه را با استعمال خشک یا با آب

معتدل که از فرار [illegible] الکل کافور نمک اب مقطر

جعف [illegible] سینه را فشار هوای مصنوعی

دادن به آن گذاردن یا باد دم دمیدن سر و سینه را بلند تر

نگاه داشتن غالباً [illegible]

شخص را لباس [illegible] کمر قسمت سر را پائین تر از بدن تا تنفس

[illegible] بالای سر [illegible] از [illegible] اطراف روی [illegible]

گذارده دیگری رو بروی مریض [illegible] بروی [illegible] یکی

به ملایمت و فشار سینه و [illegible] انه بعد هر [illegible] دست

برداشته سینه را آزاد گذارند یا زمانی [illegible] زبان را از دهان

بیرون کشیده طریقه دیگر مریض رو برو خوابانیده با لحاف یا پارچه

زیر سینه گذارند و بر [illegible] ملایمت پهلو به پهلو بگردانند [illegible]

با [illegible] مرتبه فوراً به پشت زمین بگردانند [illegible] دقیقه

۱۵ مرتبه [illegible] عمل را مکرر کنند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] مریض را [illegible] بطرف سر [illegible] دیگری فشار بر سینه

[illegible] را [illegible]

مرغینه وغیره باعث تحریک قرحه ها و دیگر مرجع زیرا که
فشار و ... که مجرای مری بسته شود و هوا داخل معده نشود
در این نفخ گفته باید تعلیمات بدهند که عضلات دیافراغم را بالا ببرند
فشار بسینه وارد آورده تا هوا خارج شود به کرات تجربه شده
گازهای عفونت اگر مریض میل به ... دارد لحم کبد ... اما به ...
اما ... به باغ ... و آب ... بدهند
اختلاف ... محل ... که میل خون به ... بیاورند ...
لا ... علامات ... اختلاف و از بر و دوش ... محذوف
... از آب ... و خورده خورده ... افزودن ...
... به العلاج فورانیه ...

ستلازمین

اغذیه ... سه قسم اند اول اغذیه مرکب ... (آزت) ...
بواسطه رطوبات حامضه معده ... یافته و بواسطه ... حل ...
١٢ اغذیه نشاسته بواسطه بزاق و لوزالمعده ... یعنی
حلاوت ... ١٣ اغذیه دسمه بواسطه رطوبت لوزالمعده
... اختلاط به آب ... در رطوبات معده اجزاء از ... را
تحلیل ... به ... اثری نداشته همین قدر ... صورت
اولیه داده و بواسطه حرکت دودیه معده به اثنا ... داخل
بواسطه

بواسطه انصباب صفرا از مراره و رطوبت لوزالمعده ...
و غذای حیوانیه ... بزاق ... و ... رطوبت
و حموضت معده او ... اولا مبدل به البومین
... الف اول آورده باب الکبد ... البومین و ...
و ... و حلاوت غذا را جذب ... به مساعدت دم ...
... که به ... و ... حاصل شده ...
عروق ... در کبد وارد یا جوف ... و از اینجا داخل
و ... جذب ...
الف ... دوم عروق جذابه
... در امعا که ... یعنی حاصل ... اجزاء
... آب ... جذب ... و عروق ...
... در ... از جانب ...
... داخل ...
... و ...
در ... و ... غذایی
تحلیل ... به ... جزء ... جذب
عروق جذابه داده باب الکبد ...
انرژی ... خالص ... کرده

جزء دولون شوه جزء دیکر بو ایله مستقیم دفع شی

آثرات بزاق   از بزاق شحمی بالم دستی جزء اضافه

الكل مخلوط ور با كاغد صاف غنه نجما درجه حرارتده ایکی نیا

یک جزء او ۲ هزار جزء فسا لادر ایکیده تقینه مبدل بغنه

عز کریسیا لنزه نابه)

آب واشربه بیراز تکه قطعه درجعلی و ازابی در کعبه کرمه

تولیه صفرا شونه و ازابی به اوف جامعه و بر ولان عمومی

دریه و شرائین بهادات ودماغ لنزامنا ازابنه انا انها سیر

ودفع ع وصیفه ایمشت

محركات   آهن الكبريت كهرو هيوفسفيت

فنفر اسيد كلرهيدريك

مسكنات خون   الكل قهوه به ارسنیك كهرات قلیاتیها

فضه برامیر كافور

مسكن عمل تعذیه   قهوه چای كاخین كاكائو مثی

هر دو ارسنیك كهرات ازنات الیای قلیاتیها مدركات

شرب شیغیق فضه كوكائین

مبردات   املاح قلیائیه اسید مایوه سالیلات

اسید الیبلیك كاتغ شوره سالیسیلی دریاك

مقویات الملاح آهك خنفاسها كوروله ادویات بهور
وروغن هاى ساير وحوات شرفيا مواد ازنه

[illegible]

محواهشات بهمن اسيه كبيره رك باباشين

حنظل يا كا ايلا كلموا خشن بابونه كانه ساير نباتات تلخ بويت
درخت سيب والوبادام ياسمن ياسى كبود وسنتارغ

افيون ونورونى اذن [illegible]

فلج دهنه كان اعصاب نوداد باغلاى كالا باد اكوغيت

دلغين الملاح امينوم ارماينوم شوكران مثل [illegible]

مليا تحيات ازحبل كنق وانزكلينى وبروسن ونيكوتيني
ارشنيك فنغر انيمون

الاى الانى

كوكا بيس / بيشر / معلول كلورهم / دوجه حرارية [illegible]

محركات ذاميت نباتين باباوريون نارلين اثر
الماغيلك الانى زرابين قنب اسمه بنبرو حميك تلو ميعه برنابين
يا برو دارحينت رزنبار جوزلينجى اكريتك صنوبر

مخدرات افيون والملاح ان لاده كاريم ملادن ازه
مهركيا عنب الثعلب شلاى

مسكن ومضعف حس عصب اثر كلوفرم بيروفرم
كرال افرسيى مثل

ضدتشنج وحرف سل الطيب كافور برموركافورى اسيه سيانيدريك
الغوزه حبه الكبيره زنك املاح لغناع بمارناريخ افيون ونوونيه
لازانه سكنيج اسيه كربنيك آتر زيره برموركاو مغز
جا داره قوره بنج

[illegible]

معرقات عمل اعضاء وعضله برمورله ملادن نامورها برتيع
ملاكو مهركيا عنب الدب كفنكها واقسام الملاح ان وبير تيات انتمون
كرسى ايكا اسيه كربنيك

فلج عمل عضله و عرق عضله سحل ده علله داكت

پنااسوم باروم سوا سرب زنبيق رالجبيل شاه دوا تربين
سيافوزر ليطا سيوم

قابضات قسنا شيخ كاد هنه سي لا نيانا تمنى كلفه زاج سعد
ركوره وزسولوش زنك كل سرخ الجبار

مقويات الكبد اساسى نزبابتى ولبا هر مفرات
وكلوات ديرمان عنصل شوره مارچوبه

خنه اون الهرم الا الله عن افلن بن ابراهيم الهرمن
افيبى العزات دولانا

ثم نما پيوه كان ادراد سنل العليب درمورد لعاليرم
تمنى اسيه كاليك

معرفات زاوذنهي كباك عشبه جبنى سا با فراسى كل كاوزبان
رونه لسان الكلب كل اقحط لسان الحمل ريسه بابا ادم زنشرب كوه
سيانا شاهتره امو سماكه اسيه سولغورنت كوكرد نيلوفه رشنى ابعشى
تاروف آب آبه زم شاهتره دربيتاب انيتون اونيتين ما ين

معرفات

ضدعرق اشهر حبيب فنفات ده تو غار حبك كينى
اشروهنى كافلى غاريقون ابيضى تمنى

محرج دطوبات بعض فصبه الاثيثيمس بلسانيات
زرنيخ
اسيه بنزذشك اسيه سينا مكيث بلبانه تلو اوشى
تزابتى زوشه كلج كياهد كبابه الكاليش س مرمكاو شافى

محرجات جسم خارجى بزنى الاث ملبات لحنى زلدك بيلاس
وكعد وكلنى اسيه بنزدشك اسيه سينا مكيك

محرقات فلیات از بطاس اسید زمیک اسید سولفوانیک
اسید طرطریک اسید کلرهیدریک اسید ازتیک اسید استیک
ازتات دارژان سولفات دو کیور

ضد عفونی اسید سولفیدریک و دو فنیری اسید فنیک که از
اسید سالیسیلیک بر منکنات — گرد زغال الیاف اوکالیپتوس
گرد زغال [illegible]
سو بلیمه ا بخار [illegible] — گرد زغال [illegible]
آهک بخار کلرور — [illegible]

حصبه از ۸ تا ۱۵ روز بروز این مرض که به وجود مقدمات
و اکر علامات ذیل بروز نماید شاید یک حقنه دوام نماید و آن عبارت است
از صداع و دوار و کسالت و اوجاع قطنی و فقاری و یا سهر و فقدان
اشتها — علامات که در سایر حمیات دیده نمی‌شود [illegible]
در تکلم و یک قسم ارتعاش در صورت که منجر به لکنت زبان است و
حرکات به تغیر ثابت در معصم و عضله [illegible] بروز [illegible] گوشها
سنگین رفتار [illegible] هنگام و چهار [illegible] در صورت
بطور [illegible] از ۷ ۱۱ ۱۲ روز هنگام اول
پس از بروز مقدمات مذکوره حالت متغیر شده یا خفیف و تب ظاهر
بهت مشتغل صداع در جبهه دوار سهر و فقاری زیاد [illegible]
خوابها هولناک [illegible] ثقل سامعه لب‌ها مرتعش [illegible] باطل
اوجاع [illegible] عضلات قطنی و عجز و اطراف [illegible] کم هذیان
[illegible] سرخ چشمها [illegible] متغیر [illegible] بعض
اوقات رطوبت [illegible] زبان [illegible] گاه خشک
بسرعت [illegible] رنگ [illegible] روز اول غثیان و قی عارض
شکم نرم بدون وجع [illegible] بروز [illegible] گاه
[illegible] فاروره [illegible] ۱۰۰ تا ۱۳۰ [illegible]

BLANK PAGE

و مرطوب گاهی اوقات سرفه پس از چهار روز بتولات اهکام حرارت اشتد اد
سرعت نبض زیر یا کم متید مریض ناتوان فوایحان مفقود گشته حالت
با خشنع در سیما زبان یا مرطوب یا خشک و سیاه با ستغار شکم منتفخ و وجع
بیرار بهبودن اراده ترشح بول کم ارتعاش دستها بروز هذیان عدم الاذن
در ادرار نابلیغات صورت عسر البلع هذیان اهکام سیم
اگر که اغماء متشنج باشد علامات ضعف و سرسامی آشته اد کیفیات
خطرناک البرنه وجهره صورت و اگر اغمای وجیه بود علامات منذر
سرعت حقیقت یافته سرعت نبض کم از ۱۲۰ به ۸۰ و ... زبان
... لیسا باشد رعاف کثرت ترشح بول و عرق و اسهال بحران ...
معالجه شرایط حفظ الصحه مرضا الا از هم جدا نمایند هوای منزل لطیف
ضد عفونت استعمال مدرات در ابتداء ... مسهل یا مطبق یا مکمل ...
استعمال مسهلات قوی اجتناب نمایند استفراغ ... در صورت ورم در سایر
صورتها نیز غنیمت ... استعمال مقوی و حرکات و عوامل
ضد تشنج ... اعتدال بطنی ... بلع رود و ده ...
به دادن ۲ کنند م بعد ... کنند م اذا ... رفع ... از دادن ...
احتراز ... از استعمال ... المکرر مکمل و ... همه روزه ...

BLANK PAGES

BLANK PAGES

109
84

BLANK PAGES

151

عظم جبهه تحقیقی مجموعه صحیفه ۱

عظم وتدی صدغی مصفات فقرات اضلاع ۲

تشکیلات هیئت انسان ۳

تعریف عظام فائده و شکل . . . ۴

قفص صدره ترقوه کتف فک اعلا . . . ۵

عضد ساعد مچ غضروف . . . ۶

فخذ مچ پا عضلات ۷

فائده عضلات و شکل عضلات و خواصی . . . ۸ و ۹ و ۱۰

عروق و اقسام و کیلوس لمفاتیک و قلب ۱۰ و ۱۱

دوران دم اورده ظاهر و ایه صافن و ابطی ۱۲

هموگلبین کلبول و شریان اورطه و اورده و غیر ۱۳ و ۱۴

صماخ قلب و جریان خون دولاب لنفه عروق و غدد ۱۵ و ۱۶

اعصاب . . . . ۱۷ و ۱۸

تعریف دماغ و نخاع کانکلیا اشبکه ۱۹ و ۲۰

BLANK PAGE

تعریف احشا و فائدهٔ جلدیه ٢١
غشاء [illegible] حواس خمسه لامسه و ذائقه ٢٢ و ٢٣
حس شامه و سامعه و باصره ٢٤ / ٢٥
تشریح جسم و طبقات ٢٦ / ٢٧ | ٢٨ | ٢٩
تنفس ٣٠ | ٣١ | ٣٢ | ٣٣
تشکیل صوت حرارت غریزیه ٣٤
غدد و اقسام و کیلوس و غدد عرقی ٣٥ | ٣٦ | ٣٧
[illegible] و اعمال [illegible] جهاز هضم ٣٨ | ٣٩ / ٤٠
حلق [illegible] معده امعا و صفاق ٤١ ٤٢
غدد [illegible] هضم و خالات [illegible] ٤٣
غدد [illegible] لوزالمعده کبد ٤٤
گرسنگی و عطش عمل هضم حرکات معده ٤٦ ٤٧
[illegible] معده صفرا ٤٨
[illegible] الات تنفس ٤٩ ٥٠
تشریح الات غذا حلق [illegible] معده امعا ٥٠١ ٥٢

بول و الات تناسل ٥٠٣
کلیه [illegible] مجرای منی ٥٠٤
غده [illegible] قضیب الات تناسل و رحم ٥٠٥ / ٥٠٦
تشریح کبد و [illegible] ٥٠٧
لوزالمعده طحال صفرا ٥٠٨
صفات [illegible] الات بول و مثانه ٥٠٩ ٦٠
منفوشیه ٦٠١ ٦٢
مطبقه [illegible] ٦٣
حمیات [illegible] ٦٤ ٦٥
تحللات و آبله ٦٦ ٦٧-٨
حمیات فاسده ٦٩
حمیات [illegible] منفوس ٧٠ ٧٠١
طاعون [illegible] ٧٠٢ ٧٠٣
[illegible] امراض جلد ٧٠٥ ٧٠٦ ٧٧
حمره [illegible] ورم [illegible] ٧٨ / ٧٩
سیاه [illegible] خناق ٨٠ ٨٠١
ورم معده ورم [illegible] ٨٢ ٨٣

منزيب ورم صفاق ذات الجنب من بكتريوت ٨٥ ٨٤
انفلو كاريوت ورم مثانه ودیب ... ٨٧ ٨٦
اورام احشا ورم نخاع ٨٩ ٨٨
ذات الريه ورم كبد ٩١ ٩٠
دمل كبد ورم جدار صفرا وكليه ٩٢
فلغموني خاصره سكته ٩٣
نزف الدم نخاع ورم سيلاني معده وامعا ٩٤
استسقا امراض عصباني ٩٥
درد عصباني عرق النسا ٩٦
درد عصباني صداع بجي صوريت ٩٧
اختلال عصباني تشنج فلج الكلام [illegible] ٩٨
طره فلج رعشه كزاز صرع ١٠٠ ٩٩
فلج موضعي وجسم وصورت وعضو [illegible] ١٠٢ ١٠٣
اماكن درد معده وامعا صغير [illegible] ١٠٤
تشنج حالت صوت وضيق النفس ١٠٥

انثى مون سينه اختناق رحم ١٠٦-١٠٧
اختلال عصباني اعمال شعور ١٠٨
كلي ... لكوسيتمي ... ابيض ملانمي ... اسود
اديزن انمي مفرط ١٠٩
تواتر اكره فتالميك ملانخوليا ... ١١٠
نقرس ١١١
... عفونت ... اسكوربوت ١١٢
ديابت ... ملاكر ١١٣
راشيتسم خنازير ديابت ... ١١٤
... دماغ سل ريه سل شعبي ١١٥
سل ماساريقا ديابت ... سرطان ١١٦
سرطان دماغ وصدر ومعده ١١٧
قرحه معده سرطان كبد ١١٨

سرطان کلیه تبدیل نشاسته دیابت شکری ۱۱۹
دیابت شکری اصلی ۱۲۰
مثانه وقاربسن ۱۲۱
امراض قلب ۱۲۲
انوریسم اورطا سپانو دنبوی ۱۲۳
کیسه کیس سپرز ۱۲۴
رمل صفراوی ۱۲۵
ورم کلیه کیسهای تحذان ۱۲۶
کیسهای سرزلیعی قولنج ابله اوس ۱۲۷
معالجه مسموم مضعف مقوی ۱۲۸
مسموم ذایل هوش ومخدر وتشنج ۱۲۹
اختناق ۱۳۰
اورام وغانغرایا ۱۳۱
ورم ثدی سوزنک وضوحرا وغیره ۱۳۲
ورم مثانه ورم طبقه ملتحمه ۱۳۳

تعریف مفاصل ۱۳۴
جراحات ۱۳۵
درلسع حشرات ۱۳۷ ۱۳۶
عضلات حرکت مقله ۱۳۸
تشریح مقله ۱۳۹
اورام غدد جفن ورم پرده‌ها چشم ۱۴۰
اختلال خفیفه‌نن ۱۴۱ ۲/۱
تغیرات غدد ودهلزات صبل وقلبه ایه ب ۱۴۳
محرکات مسکنات خون ولعق مبردات ۱۴۵
مقویات محوادشات فلج دهنده کاری ۱۴۶
محرکات مخدر ضد تشنج مضعف معرقات ۱۴۷
قابضات فلج عضله مدرات معرقات ۱۴۸
ضد العرق محرجات محرکات ضد عفونت ۱۴۹ ۱۵۰
حصبه ۱۵۱

171
89

BLANK PAGES

168

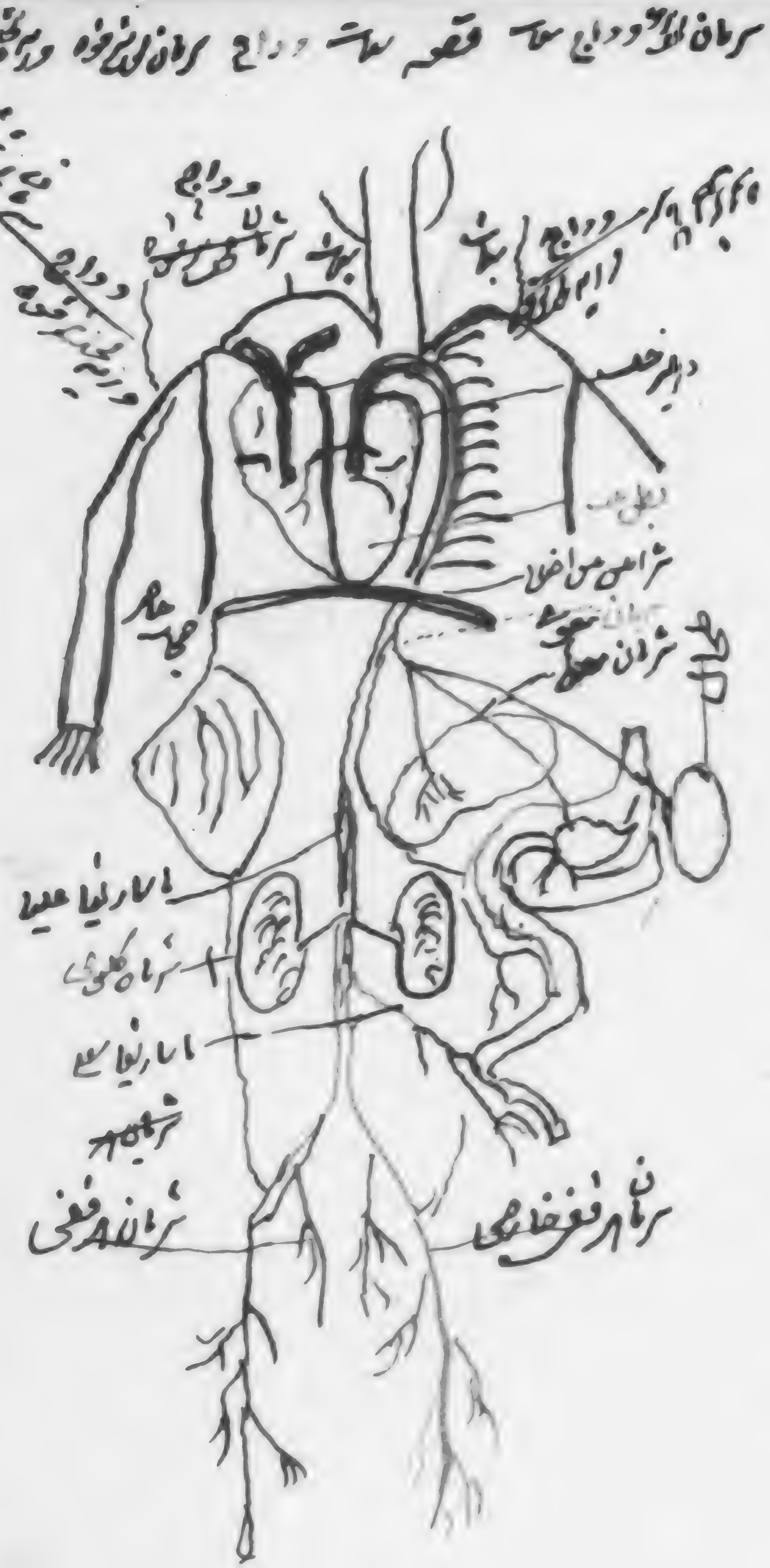

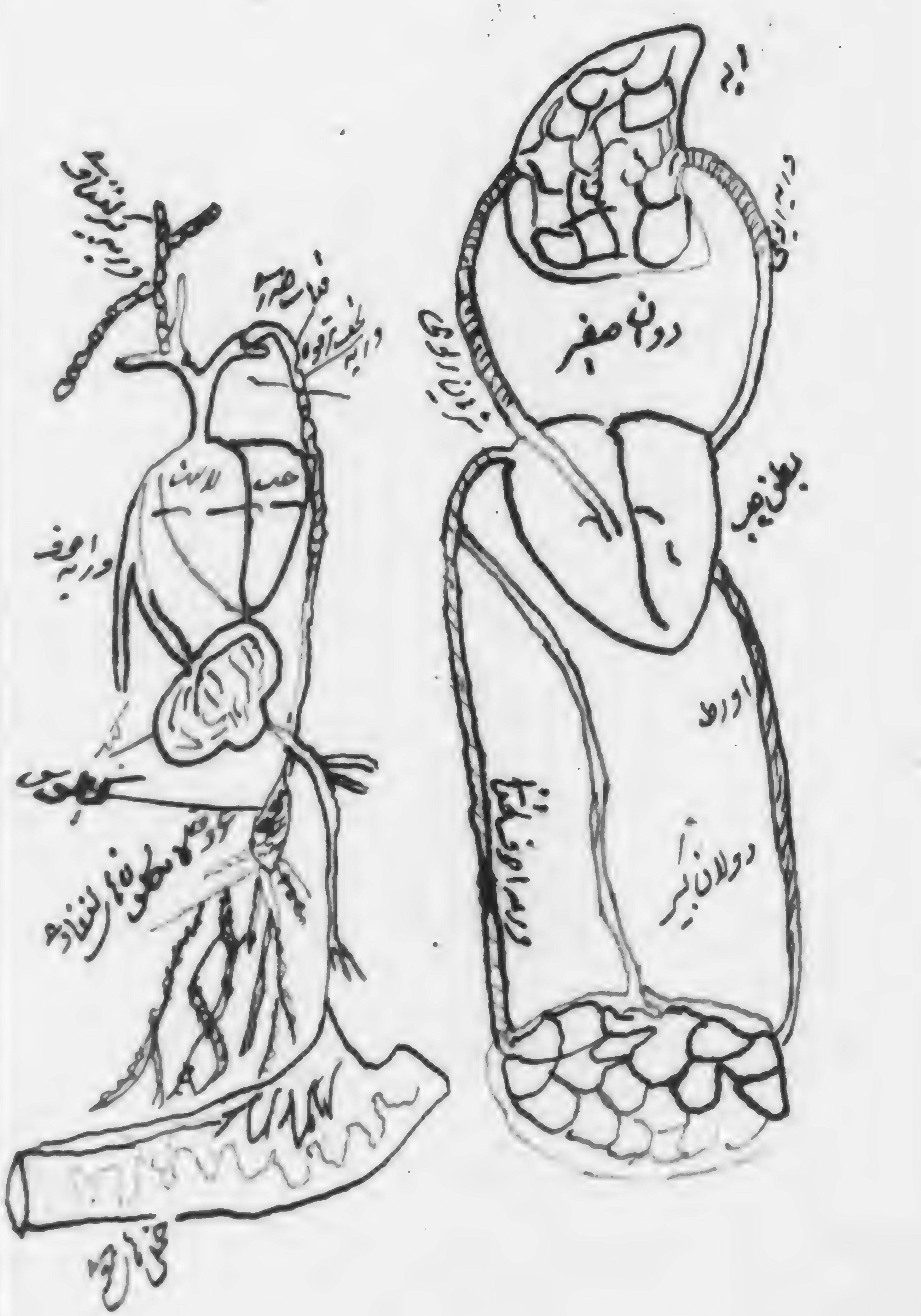
دوران صغیر
دوران کبیر

BLANK PAGE

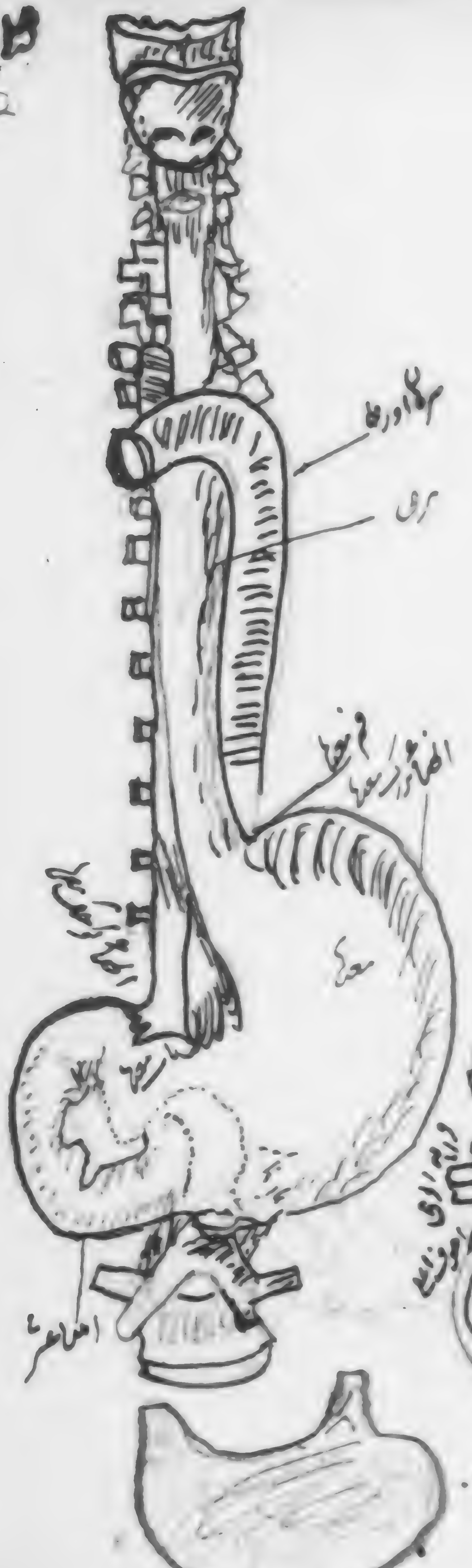

جراحت مخصوصه سی نزول الماء
جراحت مخصوصه اسبابه و عنبیه
جلیدیه اسلال م

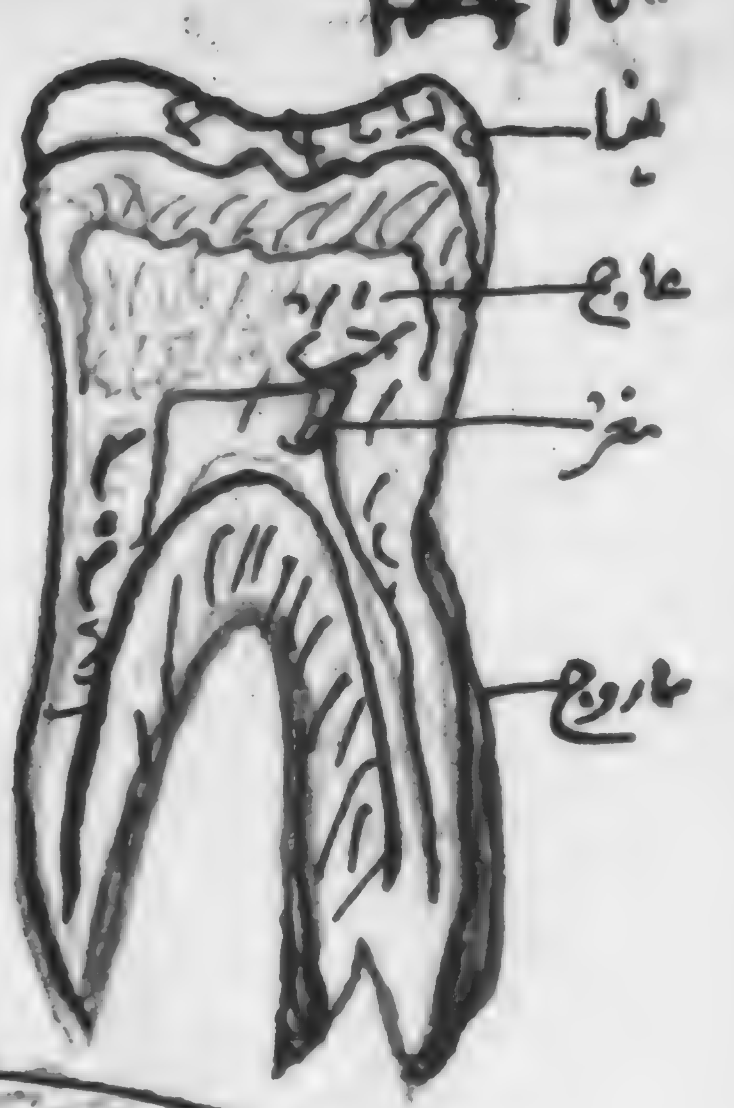

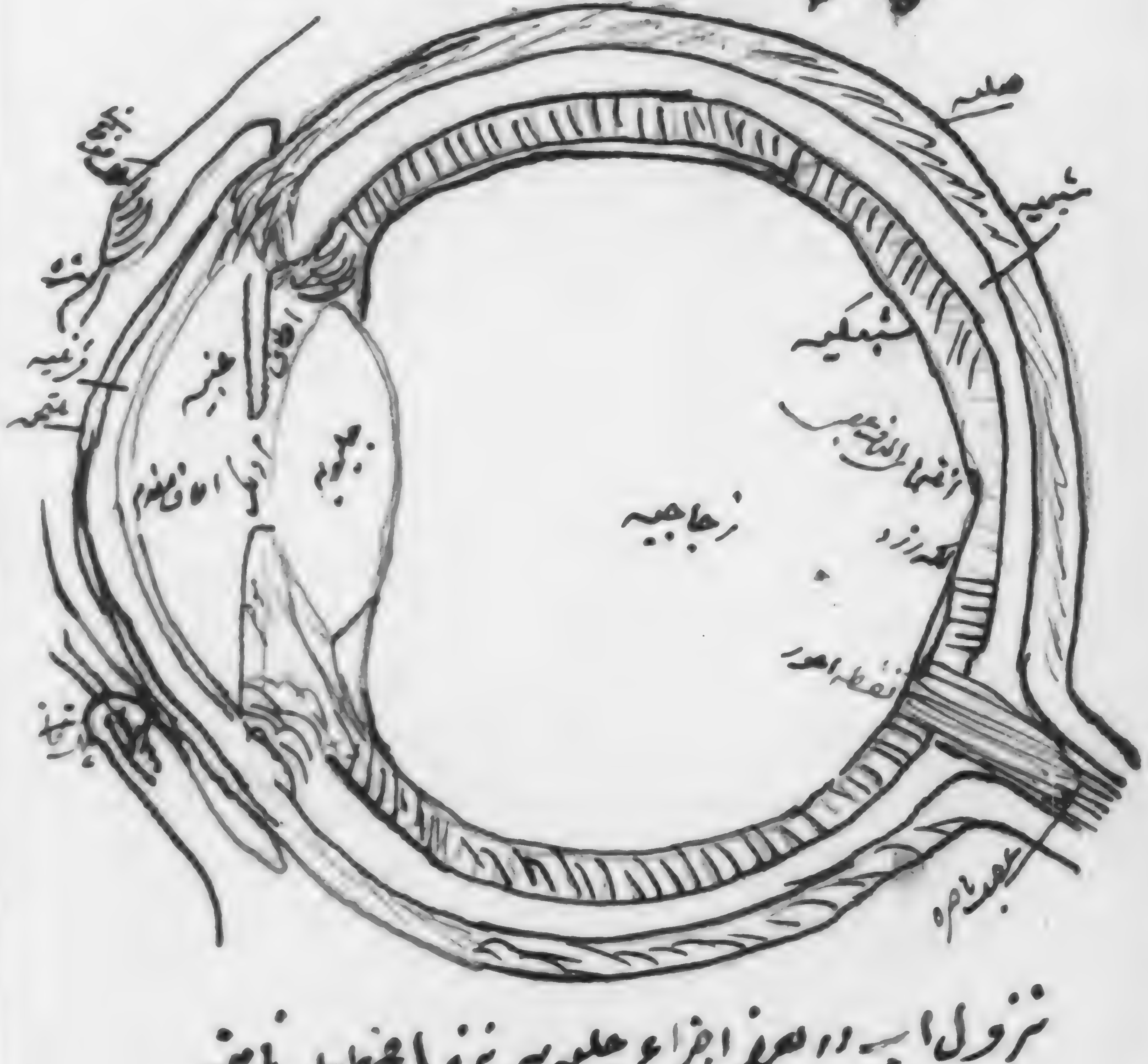

نزول الماء بعض اجزاء جلیدیه به نزول الخطط نامنه
درو سط باته بان خط مستقیم سهم نامنه
اگر از وسطه گدر باته مخروطی

73

BLANK PAGE

برای اسمعیل محمد نفیسی نمونه از خرداد نوشته شد
اقل المعلمین حسن عماد ناهینی
۱۳۵ شمسی

کنزاکیون نسنج طابیسمس فلفن برویاس افلاده

الیمکیبون ملاعفلاطفاهرعلغو یالیاسیون لمسی نغون برکوسیون فوت

اسکولداسیون کوشی نمادن بیوتیه مغزله جرغ ریمانه بلشی الیعز صداو

دلیربوم نزمان ارلعاشی کانارسونکان نزله خانوق

بینمزاکسی دخول هوا بصدر ایهرو نیمزاکسی کازو بایع هرم

ایلیولاالین بشره جیله پشن میری کلوسه ت ورم زبابی

یارانیه غلط نبنج سلوله (بولداسه) لیه ل نزمری ریشیم

آمبارا کلاسزیک ورم نزله معده وابسیی سوء هضم یا نزله مزمن معلی

فلیکول) کلوات) کلانه ول منهد صغار جرلیف نزشی وبه طعم

افرا لمسکلب ایلیه جم کوبلر نبع متعالی میورم تاهیل

ککلوشی سبا سرفه همینیلک اسنعه اودنزفالدمی یلشی نزفدم جلبه

البرجیعات مواد عرضیه داخل فنذیه (بوزا اسلنس) ضعف اعصاب

الکی و ممکوز مرض جلبه و رصورت و کودن را آماس کاهی و شمار ضهای سلک الله زخم

دانمیای قرمز علاج واکسن مخصوص

امبیدلی و ترمبوز سهدو سه ل یا پاره نه ن شرطان باوریه

انهو کرتیه عدو دافع مغز باعث نعنعه بدن حیق

غمی ال تاسیه ایثار اوانی مادون اشغول

خیانت بهم و اختلاط وکرمن محو علاجمون جمع آینه بیز ظرف لیث هستی

بهیما ضراعت اتباع جحود جفا مهین

شعبه باز تفضیح وزاری جوشان انکارکردن غبارویتره کی خوار و زبون

تکمال معجب ملاوز اسپمال ابدان ضرر جبره انداز

حیله مغرور هیش روسیاه تفضیح زاری شریک ابتدا غالب نرکانیدن

حروفی (تبدف اوزف زرف بزراسلنس) آلکا

الدبسرکشا برنجیب بنکر تکر ضعف اعصاب ضبط

مشحون مشهوم   دغوث خوبی   دغرابتر عادت کردن و دلیر شدن

برگزیده خوش‌لوی   دغنه غیر خوشنی   دغدغه بتر عادت کردن و نزدیکی وخوار شدن

فکاهت خوش‌طبع و مزاح کنی   شرح آشکار کردن و شرح کردن [illegible]

سیاح گوشش نمودن واز چیزی پرهیزیدن   شرح برهنه شدن و نهادن چیزی [illegible]

شناعت دشمنی و زشتی   شناعت زشت کار (مادم الروم بشیاء فرطیه
دشناع   عادت [illegible] لشکرکشی   طلع واب)

غائیه   گیره بلبنی و لشکرکشی   قاعد جرجینی زن حالیفی و نشسته

تزویین نوشتن در دیوان   تمسکین بیچاره شدن و خوار و ضعیف
و تمسکن

تاشی جر کردن و بیدروی نمودن و اقتدا کردن (تأسی) ترنیمن و ترنمی گمان به بردن و تهمت نهادن

تبغ و تبوّغ (آشکار شدن) نزغ (فتنه انگیختن و عیب کردن)

قصص شکیص عید دکان و ویران   تغیص جنبانیه تا سرد غره   تغیص تا[illegible] مراد شدن

نقص کمی   نقیض ضد و خلاف   تقشر پرجستن

نیفر مال زبونه   [illegible] اغاثه   تاجی نبحی
زنه آگاه کردن   راه نیها و همراز و صهیون و رمیده

تثبیت   تشقق   منطوا   مشوب
برنا داشتنی   ورم و ابرام و عدم هوابی   مشدود و شانه   آمیخته شده

[illegible]

٩٥

حمای فوراتی   جرابه   یاد و منتی   باحوریه   مواجهه
حماه بتوس عنا فاحش بیداری احساء   بازکند و شقیها شدن   روبرو کردن

نزع جنبیدن و حرکت   ابهر او رطی   نقض برزیدن

بکمر بیروانی [illegible] آلتی [illegible] براقلع [illegible]

نوادر احتمان خون که بسبب جهان عفونت باشد [illegible]

تشمع دلچاه و طلب   سخافت و سخیف نرمی و تنگ عقل

[illegible] حرکات انعادیه حرکت [illegible]   انعادو [illegible]   تتبع

استیناف از سر گرفتن واز نو بنا نهادن

مصدق [illegible] و [illegible] وابور کننده

استظهار مستظهر [illegible] و پشت قوی کردن و اتکاء نمودن

رفاهیت آسودگی و خوش عیش بودن) رفاهت (تعوج خیابانیه دادن

خیس و خیاقه ناکسی و الجبلی / خصلت خوی و درویش

خسل ناکس شدن و زبون و ضعیف شدن / خصال [illegible] نزاع و [illegible]

طالح ناسه و به کار   طماح حریص و دراز   طامح بلند

اقعص [illegible]   دواب مهر و بزرگ

مواد [illegible]

حروف که در لفظ عرب [illegible]   فارسی
ب ژ چ گ   ث ص ض ط ظ ع ق ح   [illegible] الوفس [illegible]

عزوبة — بی زن بودن و بی شوهر بودن زن
عذوبة — خوش شدن آب
عذیطة — غایط کردن در حین جماع

عنّة و عنینة — قادر نبودن مرد بر جماع و آرزو نکردن زن جماع را
عِنّین — مردی که بر زن قادر نباشد

عقار — زمین و ملک و آب و متاع و خانه و درخت
عانس و عنّس — دختری که در خانه بسیار مدتی باشد و شوهر نکرده و جوان — که زن نگرفته

عطف — برگردانیدن و میل و مهربانی کردن
عواق — صدا برآمدن [illegible]
عشاوة — شب کوری

غدّ — ورم کردن جراحت و جمع شدن آب [illegible]
غفیر — بسیار
غطس — به آب فرو بردن

غرس — درخت نشاندن
غوص و غواص — با آب فرو رفتن
غریض — تازه و آب باران
غضف — شکستن چوب و غیره

قمس — به آب فرو بردن و فرو رفتن و جنبیدن [illegible]
کرم — بخشنده و بزرگوار و گناه [illegible]
کشم — ناقص کردن [illegible]

ملغی — باطل کرده شده
مرسی — ثابت کرده و ثابت کردن
مراقب — چشم داشتن
مرقب — چشم دارنده و چشم داشتن [illegible]

مهرب — گریزگاه
مناعة — محکم و استوار
مواجهة — رو برو کردن
مراجه — رو برو شدن
محاجة — با کسی خصومت کردن و حجت گفتن
مرافقة — با کسی یاری کردن
[illegible]

مخاجة و مماطة — با کسی خصومت و به [illegible] لعن [illegible]
مراقمة — برکسی بارید گرفتن
مقصورات و مخدرات — زنان در پرده

موجبت — بخشش
ممزق — دریده شده و پراکنده
مودق — [illegible] کرده
مضغطة — [illegible]

استنقاه — قرآن بر داشتن
اقر — قرآن بر داشتن
بسوتر — شب جا [illegible]
بسوتر — جدا شدن
بطالة — بیکاره
بضاع — جماع کردن

بعلة بعولة — زن شوهران
بوله — [illegible]
بعیج — [illegible]
بابوس — [illegible]
بتول — باکره
بضع — فرج زن
[illegible]

تباعد — از همدیگر دور شدن
تعاقد — با همدیگر عهد کردن
ترافد — همدیگر را یاری کردن
تواعد — با همدیگر وعده نهادن
تواقد — [illegible]

تعریر — کار زمین کردن
تحاجر — با همدیگر [illegible] کردن
تشمس — در آفتاب ایستادن
تعبس — روی ترش کردن
تقلص — در هم کشیدن

تمصمص — [illegible]
تعریض — [illegible] کردن
تبضبض — استنطاق کردن
تحاوض — مشورت کردن
تعریط — [illegible]

تحرف — گردانیدن سخن و منحرف کردن قلم
تربیع — داخل چیزی [illegible]
تلطف — سخن در زبان [illegible]
تشتت — پراکنده شدن
تعویم — [illegible] کرده و قیمت کردن — چیزی را

حصر — تنگ سینه شدن و اطلاق [illegible]
حسور — خار شدن
حصور — بخیل
خلب — فراخ و آبادان
خنس — [illegible]

دلع — زبان از دهن بیرون کردن و زبان از دهن بیرون آمدن
دباع — [illegible] کردن
دبق — چسبنده مانند سریشی
دجم — غمگین شدن

رتعاء و رتقاء — زن سوراخ فرج بسته
رقوب — زنی که فرزند او نماند و زنی که انتظار مرگ شوهر داشته
زجر جبر — لرزیدن
راجح — افزودن

رصوف — تنگ فرج و خرد فرج
زاهن — نالیدن
صفصاف — درخت بید
ضراط — بادی که از دبر خارج شود
ضارط — [illegible]

صوع — [illegible]
ضاع — [illegible] داده
صفق — [illegible]
ضفق — با زمین زدن
ضماع — [illegible]
عزلة — جدا شدن و گوشه گرفتن و بی سلاح شدن

عائله — سخن درشت و گزنده
فاعله جمع فواعل — سر کوه بلند
عائله — زحمت کشیدن خانه دار
عموس — به آب فرو شدن
اقتباس — فرا گرفتن علم و دانش

عروب — زن خندان که شوهر را خوش دارد
اغوا — گمراه کردن
اقوا — خطا و خلاف و نقصان و بد گو
اعتقال — بند آمدن

کره و رحض — کوفته و خراب
بهارات — از حد برکنار شدن و جدا شدن
اعراض — مردان ضعیف که کار نتوانند

احراز — استوار کردن و جمع کردن
اقماع — خوار و سرکشته کردن کسی را
مداقه — بر کسی کار باریک گرفتن
استکانه — فروتنی

استدبار — آخر کار را ملاحظه و اندیشه کردن
استنکار — ناشناختن و ناخوش داشتن
التوم — زنی که از کثرت معاشرت
استفراغ

اعور — یک چشم
اسقاط — عزل کردن
اختلاس — ربودن
اعصاف — هلاک شدن و به شتاب رفتن
اغبر — خاک رنگ

اشقر اقشر — مرد سرخ رنگ و کلف
امتثال — بجای آوردن فرمان
افقم — آنکه دندان او شکسته باشد

ایمان — آمدن و جا معتقد کردن
اذعان — گردن نهادن و رام شدن
اکنان — در دل پنهان داشتن
ایذان — آگاهانیدن

اهتجان — دختر نابالغ در بغل گرفتن
احتجان — بسوی خود کشیدن
اعوان — یاران و یاوران
انتباه — بیدار کردن

انتقاه — از بیماری به کردن کسی را
ایغاه — فرمان بردن
ارخاه — همه روزه روغن مالیدن
انتباه — بیدار شدن

Foliated 4/25/90
JM

UCLA

END OF REEL
PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service